



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

چند
نگاہ
و...



مصطفیٰ حسین علی نقوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چشم ، نگاه و چشمک

نویسنده:

محمد حسین حق جو

ناشر چاپی:

نشر فاطمه الزهرا (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	چشم نگاه و چشمک
۷	مشخصات کتاب
۷	پیشگفتار
۱۳	چشم نعمت الهی
۱۹	تکرار تاریخ
۲۲	سنت الهی
۲۶	ظاهر سازی
۳۰	آیا زیبایی ملاک برتری است؟
۳۴	پیشگیری یا درمان
۳۸	شیطان و کارهای او
۴۰	چشمک زنها
۴۳	آزیر خطر
۴۴	نظر باز و دید مردم به او
۴۵	خلوت با شیطان
۴۵	اشاره
۴۵	۱- خلوت با شیطان
۴۵	۲- سه دام شیطان!
۴۷	اشتباه
۴۸	کیوتربازان
۵۲	ورزش چشم و مراقبت از آن
۶۴	به جای تبریک تولد
۶۴	اشاره
۶۴	۱- به جای تبریک تولد

- ۶۵ ۲- هدیه ناخواسته
- ۶۶ تکرار، شعار دشمن!؟
- ۷۳ ورزشهای بیحرکت
- ۷۵ عبرت اول
- ۷۵ اشاره
- ۷۶ ۱- عبرت اول
- ۸۲ ۲- عبرت دوم
- ۸۸ ۳- عبرت سوم
- ۹۶ ۴- عبرت چهارم
- ۱۰۳ ۵- عبرت پنجم
- ۱۱۴ ۶- عبرت ششم
- ۱۲۱ ۷- عبرت هفتم
- ۱۲۹ ۸- عبرت هشتم
- ۱۳۶ ۹- عبرت نهم
- ۱۴۷ درباره مرکز

سرشناسه : حق جو، محمدحسین، - 1333

عنوان و نام پدیدآور : چشم، نگاه و چشمک / نوشته محمدحسین حق جو

مشخصات نشر : قم: فاطمه الزهرا(س)، 1379.

مشخصات ظاهری : ص 172

فروست : (معارفی از قرآن و عترت علیهم السلام 14)

شابک : 964-5968-46-15500 ریال

یادداشت : این کتاب قبلا در سالهای مختلف توسط ناشرین متفاوت منتشر شده است

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : اخلاق اسلامی

رده بندی کنگره : BP247/8/ح 7 چ 5 1379

رده بندی دیویی : 297/61

شماره کتابشناسی ملی : م 80-10746

ص: 1

شکر مخصوص خدای متعال است و درود و رحمت الهی بر محمد - صلی الله علیه و آله -، و نفرین و عذاب ابدی بر دشمنان مکتب الهی و دشمنان پیروان مکتب الهی باد.

بارها از کوچه و خیابان که عبور میکردم جوانان (پسر یا دختری) را مشاهده میکردم که بیهدف قدم میزنند، تکیه به دیواری کردهاند، دو نفری، سه نفری با هم سخن میگفتند و خلاصه گویا منتظر فردی هستند که او را ببینند، بخندند، چشمک بزنند، بقول خودشان دلی بدهند و قلوهای بگیرند، حالی کنند، نامهای رد و بدل کنند نمیدانم دیدهاید نامههای پر آب و رنگ آنها را.

او مینویسد: عزیزم، دارم در فراق میمیرم روی نامهایش عکس قلبی است که تیر سه شاخهای هم از او عبور کرده و میگوید این تیر سه شاخه فراق توست که قلب مرا مجروح کرده.

چهرهای را تصویر کرده که قطرات اشک از گونهایش سرازیر است.

گیسوانی را کشیده که سفید شده، قامتی را کشیده که خمیده شده، اندامی را کشیده که لرزان است، پیکری

ص: 2

را تصویر کرده که گوشت ندارد، اینها و صدها ترسیمات دیگر دلیل عشق و علاقه او به این است...

... اگر به من توجه نکنی خودم را میکشم، اگر جواب ندهی بهتر است قبل از اینکه بدانم جوابم را نمیدهی صاعقه‌های بیاید و مرا برباید، یا زلزله آید، و یا سیلی آید و مرا در آغوش گیرد و...

دختر نامه را میخواند، پسر نامه را مطالعه میکند، عجب! چه کنم؟ چه گویم؟ جان او در معرض خطر است، ولی غافل از اینکه این دام است، صیاد هم برای به دام انداختن صید، دانه گندم و ارزن میگستراند تا دام را صید کند و...

وقتی جواب نیامد، توجهی نشد و... دختر یا پسر یا هر دو از راه دیگر وارد میشوند: واقعاً چه چهرهای، بهبه چه چشمانی، چه ابروانی، چه اندامی، چشمان پرفروغ تو دل مرا آتش زده، صحبت کردن، خندیدن، نگاه کردن تو مرا آرامش میدهد، چه وقاری، چه ادبی چه عاطفهای و...

بارها و بارها از دانشجویان خود شنیدم که میگفتند چندین ترم است که گرفتار شده‌ایم و از زندگی بازمانده‌ایم.

چه طلاقها به خاطر همین روابط بوجود آمده و چه نزاعها بخاطر همین امور انجام شده است.

چه خودکشیها، دگرکشیها، اعتیادها، انحرافها، تصادفها، افتتحصیلیها، تهمت‌ها و محرومیت از آینده درخشان و پشیمانیها و... که از همین امور بوقوع پیوسته است.

دانشآموز، دانشجو سرکلاس درس است اما همه حواسش به دوست... خود است وقت قرارش، استاد، معلم کوشش میکند، رنج میبرد، نیرو بکار میگیرد، اعصاب خودش را آزرده میکند تا بتواند درس را تفهیم کند اما او

به فکر لحظات ملاقات است، چه بگوید؟ او چه خواهد گفت وی چه جوابی بدهد و...

در همین راستا چه ازدواجهای ناخواسته‌ای که انجام نشده است، چه آبروریزی‌هایی که بوقوع نپیوسته است، برخی مواقع با اولین نامه‌های که رد و بدل میشود، مدرکی خواهد بود برای مشکلات آینده که راه چاره ندارند.

جوانان پشیمان شده و نادم گشته را در مراحل گوناگون دیده‌ام و درد دلشان را از طریق نامه، حضوری، تلفنی متوجه شده‌ام و زندگی پرماجرای آنها را نیز درک کرده‌ام به حالشان انسان متأثر میشود، حتی گاه گریه میکند که عجب این جوان ساده و سالم چرا و چطور بدام افتاده است.

گاه دیده میشد دانشجویی خوش فکر و مستعد بعد از گذران یک یا دو ترم درس را رها کرده و دنبال ولگردی رفته است.

محصلی را انسان مشاهده میکند که یک مرتبه سر از دادگاه، زندان، حد، تعزیر، اعدام، رجم و... در می‌آورد، علت چه بود؟

جوانان عزیز باید توجه داشته باشند که این آخرین حربهای است که دشمن بکار برده تا جامعه اسلامی ما را فرسوده کند و دوباره سلطه خویش را اعمال نماید.

اینکه روز بروز میزان افزایش و گسترش مجلات مبتذل و محرک افزوده، فیلمهای ویدئو حتی گاه بطور رایگان برای نوجوانان نشان داده میشود و عکسهای انحرافی به فرزندان من و ما و شما هدیه میگردد و اینکه دختران به خودنمایی و پسران به جلوگرایی مانوس شده‌اند و به این امر هم افتخار میکنند و حتی اگر فردی دوری کند او را مسخره میکنند.

اینکه روز بروز بر دامنه مفاسد اجتماعی افزوده

میشود که پرونده دادگاهها تأیید این ادعای ماست، و خودارضائی، دگرارضائی، کجارضائی و... رشد فزایندهای یافته است.

اینکه علم و دانش جوئی به ولگردی و بیهودهگرانی مبدل شده، طرح و نقشه دشمن است تا دوباره مردم ما را به روزگار قبل از انقلاب برگرداند.

دشمن دیده از راه جنگ، محاصره اقتصادی و محرومیت‌های سیاسی بجایی نرسیده، درصدد است از این طریق جامعه را رو به فرسودگی بکشاند.

ما در این کتاب چندان به بعد سیاسی امر کاری نداریم زیرا که خود مجموعه‌های گسترده را طلب میکند، هدف ما آثار و عواقب این روش در فرد و خانواده و جامعه است.

قلب مکتب و دین برای شما می‌طپد و برای فردای شما نگران است که مبدا آیندهای ننگین و وابسته را برای خود تأمین کنید.

ما شما را دوست داریم و برای آینده شما سعادت و کمال را خواهیم.

نمی‌خواهیم شما را در حال پشیمانی شاهد باشیم.

دوست داریم شما را از پشیمانی و نگرانی آینده نجات دهیم.

می‌خواهیم شما را به آرامش و اطمینان دل رهنمون باشیم. می‌خواهیم از نگرانیهای ده سال بعد برهانیم.

تلاش ما این است شما برادر و خواهر گرامی با یک رفتار طبیعی بدن خود یعنی «یک نگاه تو و چشم او (یا چشمک او و نگاه شما)» از زندگی آینده باز نمانی و به دره سقوط واقع نگردید، آنگاه فریاد بلندت و نالهات زیاد که بداد من برسید.

اطباء میگویند پیشگیری از درمان راحتتر و سادهتر است.

در این کتاب حدود 40 داستان از تاریخ دور و نزدیک است

ص: 5

که برآیند نگاه پاک و ناپاک را برای شما ترسیم میکند تا خود تصمیم‌گیری که کدام مسیر را برگزینی.

درصدیدیم که شما را با وقایع تاریخ آگاه‌سازیم و عوامل موفقیت در زندگی را تبیین‌نمائیم خود شاهد باشید که پاکان چه نتایج گرفتند و ناپاکان به چه بدبختی‌هایی گرفتار شدند.

خود ببینید که اینگونه ولگردیها، بیند و باریها و هوسرانیها روش زندگی چه کسانی بوده و فرجامش به کجا منتهی شده است.

خود بنگرید که پیرو چه نیروی درونی هستید آیا روشتان الهی است یا شیطانی، نتیجه خوب دارد یا پشیمانی.

این یکی از بیماریهای مسری جامعه است و پیر و جوان، زن و مرد بدان گرفتارند و باید درمان گردد و پندگیری از تجربیات گذشتگان عامل مهمی در این راستا میتواند باشد.

امید است این تلاش کوچک که فقط برای نجات نسل جوان نگاشته شده مورد توجه خدای متعال قرار گیرد و دختر و پسر ما را در مسیر پاکی و عفت یاری دهد و دشمنانشان و آنان که میخواهند فرزندان این مرز و بوم را به فساد بکشانند نابود گردانند.

شکر خدای را که این کتاب کوچک منشأ تأثیر زیادی را برای نسل جوان بود زیرا دهها نامه بعد از چاپ این کتاب به دفتر این بنیاد رسید که حاکی از توجه جوانان و تأثیر کتاب بوده بطوری که در مدت کمتر از یک سال 5 بار چاپ شد.

برخی نوشته بودند که ما میخواهیم در برابر این بیداری که از طریق کتاب شما پیدا کرده‌ایم کار مثبتی برای شما یا بنیاد انجام دهیم

باید گفت که بهتر است اینگونه کتابها را به دوستان خود اهداء کنید و یا به آنها معرفی نمایید، باشد که شما هم موجب بازگشت یک جوان گول خورده شوید که در پیشگاه ایزدمنان مورد توجه خواهید بود.

تاریخ تجدید نظر 22/11/70

محمدحسین حقجو - حوزه علمیه قم

قم - صندوق پستی 759

چشم نعمت الهی

خدای متعال نعمتهای فراوانی در اختیار بشر قرار داده که اگر انسان بخواهد آنها را بشمارد در این زمان و مکان محدود دنیا ممکن نیست قرآن نیز میفرماید: اگر بخواهید نعمتهای خدا را شمارش کنید توان ندارید (1) انسان غرق در نعمتهای الهی است بگونهای که برایش یک حالت طبیعی و معمولی پیدا شده و از سپاسگزاری نعمتهای الهی فراموش نموده است و بلکه گاهی از مواقع آن نعم را در مسیر معاصی و گناهان بکار میبرد و گمان میکند که در برابر آن نعمتها مسئولیتی ندارد در صورتی که خدای متعال فرمود: در برابر قدرت بینائی، شنوائی و در کتان پرسش خواهید شد. (2)

از سوی دیگر فکر میکنند نعمتها برای او پیوسته و همیشه خواهد بود در صورتی که خدا فرمود: اگر سپاسگزاری نعمتها را ننمائید آنها را برایتان محفوظ میداریم و افزایش میدهیم اگر ناسپاسی کنید و در راه غیرالهی بکار ببرید از آنها محرومتان میداریم. (3)

و نیز در دنیا و آخرت به مشکلات دچارتان میکنیم.

حال آنها که در برابر نعم الهی سپاسگزار نیستند بلکه آنها را در مسیر گناه و معصیت بکار میبرند حتماً دچار ناراحتیهائی در دنیا و آخرت میگردانند.

یکی از راههای تداوم نعمتها و افزایش آنها سپاسگزاری از خدای متعال است و از آن

ص: 7

1-1 . . کلیات سعدی، ص 122، قسمت مواعظ.

2-2 . «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ» (اسراء، آیه 36).

3-3 . «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ...» (ابراهیم، آیه 7).

مهمتر بهره‌گیری از آن نعم در راه اطاعت دستورات الهی و نیز استفاده نکردن در مسیر معصیت و گناه است، این خود بهترین راه برای افزایش و بقاء نعم الهی است.

برخی از نعمتهای الهی با واسطه به ما بهره می‌دهند مانند: زمین، خورشید، سیارات، اقیانوسها، حیوانات، پرندگان و گیاهان و...

برخی نعمتها بدون واسطه ما را بهره می‌دهند مانند: چشم و گوش و دست و زبان و عقل و دستگاه گوارش و...

هرکدام از این دادههای الهی از اهمیّت خاصی برخوردارند که جای سخن در این مختصر نیست.

کارائی چشم

فقط در این بخش به مناسبت موضوع کتاب راجع به ثمرات و آثار چشم اندکی توضیح می‌دهیم:

یکی از مهمترین کانالهای درک معلومات و تجربیات است.

یکی از پرکارترین و فعالترین عضو بدن انسان است.

بسیاری از داشتههای علمی از طریق چشم بدست آمده است.

عضوی است که منتقل کنند بیشترین لذتهای گوناگون است.

همین چشم است که رنگها را به شما تفهیم میکند و مناظر زیبا را به ذهن منتقل میکند تا از آنها بهره ببرید.

این چشم یک دستگاه ظریف و دقیق و مجهزی است که انواع و اقسام عکسهای رنگی، سفید و سیاه، از دور و نزدیک، یک بعدی، چند بعدی را میگیرد که اگر دقت کنید در هنگام نگاه کردن حتی کمترین تفاوتها را در ذهن شما ترسیم میکند و در مواقع لزوم دقیقاً شما را نسبت به منظره زمان گذشته آگاه میکند و حتی میتوانید از آن منظره گذشتهای دور در حال حاضر نیز لذت ببرید، متأثر و ناراحت

شوید و...

برای این چشم خدای متعال زمینهای گوناگون را قرار داده تا بشر بتواند از آن بهره‌بری کند، برای دنیا و آخرت خود زاد و توشه شایسته تأمین کند نه اینکه کولهباری از گناه را برای خود تأمین نماید، کارهایی که چشم میتواند انجام دهد فراوان است.

چشم در دوره

1. مطالعه کتب علمی که به انسان آگاهی و بالندگی میدهد.

2. نگرش به پدیده‌های هستی که زمین‌ساز سعادت و خوشبختی می‌گردد.

3. خواندن قرآن و دعا که موجب تقرب به خدا می‌گردد.

4. خدمت به خلق خدا.

5. نگرش به عالم ملکوت و نیز عالم برزخ دنیوی و...

6. آموزشهای علمی و کسب موقعیت اجتماعی و الهی.

7. نگاه کردن به پدر و مادر، معلم و عالم و... که خود دارای ثواب فراوان است.

8. نگاه عبرتانگیز به افراد شکست خورده و ضربه دیده و...

یکی از کارهایی که از چشم برمیآید نگاه به مناظر حرام و چشم‌چرانی است که بدبختی مادی و معنوی خود را در دنیا و آخرت تأمین خواهد کرد.

چشم در دادگاه الهی

لذا خدای متعال در موارد گوناگون فرموده که چشم شما مورد توجه خاص ما و مأموران ما قرار دارد.

و نیز در کلام معصومین - علیهم السلام - آمده است که مؤمنین باید خیلی مراقب چشمهای خود باشند:

از اعمال چشم و... پرسیده خواهید شد. (1)

وظیفه انسان در برابر چشم این است که او را به مناظر حرام آلوده نکنید. (2)

بسیاری از نگاهها پشیمانی ببار می‌آورد. (3)

اگر مراقبت از چشم

-
- 1-4 . «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ...» (سوره اسراء، 36).
- 2-5 . قال السجّاد - عليه السلام - ... وحق البصران تغمضه عما لا يحل لك... (المحجّه، ج 3، ص 449).
- 3-6 . عن الصادق - عليه السلام - : كم نظره اورثت حسره طويلا (سفينه، ج 2، ص 596 و كشف الغمه، ج 2، ص 243).

شود (در رابطه با نگاهها) برتریهای انسان افزونی پیدا میکند. (1)

اگر از دیدگان مواظبت نکنی روز قیامت گریان خواهی بود. (2)

اگر انسان چشمش را از نامحرم حفظ کند پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - برای او ضمانت بهشت را فرموده است. (3)

چشمچرانی تیری است زهرآلود از ناحیه شیطان ایمان هدف قرار میگیرد. (4)

کسی که از نگاههای بیمورد به مناظر حرام خودداری کند توفیق دیدار عظمت و جلالت الهی را در عالم ملکوت میابد. (5)

اگر نگاهتان را کنترل کنید زمینساز دیدن عجائبی (از جهان ملکوت و ملک) میشود. (6)

جلوگیری از نگاههای شیطانی (نگاه به مناظر حرام) موجب میشود خدای متعال طعم ایمان را در دل انسان جلوه دهد. (7)

نگاههای پیدری موجب میشود که شهوت تحریک گردد و خود این زمینساز فتنه و انحراف است. (8)

اگر نگاه انسان موجب تحریک شهوت گردد قلب و فکر انسان از تصور و تفکر در عاقبت کارها ناتوان میگردد. (9)

انسان وقتی نگاهش به سیمای زن یا مردی میافتد چشمش را ببندد و یا به آسمان متوجه گردد (از ترس قرار گرفتن در گناه) خدای متعال بلافاصله یکی از حوریهای بهشتی را به عقد او درمیآورد. (10)

کسانی را که از نگاه به نامحرمان خود را حفظ میکنند روز قیامت همه مردم در حال ارزیابی اعمال خود میباشند و حال آنکه این افراد در سایه عرش الهی در امنیت بسر میبرند. (11)

خدای متعال خشم و غضب میکند به زنی که شوهر داشته باشد (یا مردی که زن داشته باشد) و به مردان غیر نگاه خاص داشته باشد، اگر کسی چنین کند خدای متعال اعمال نیکش را پاک میکند... اگر ادامه

ص: 10

1-7. عن علی - علیه السلام - : من غضت اطرافه حسنت اوصافه (میزان الحکمه، ج 10، ص 73 و بحار الانوار، جلد 50، ص 234).

2-8. عن الرسول - صلی الله علیه و آله - : کل عین باکیه یوم القیامه... عین غضت عن محارم الله (روضه الواعظین، ص 450).

3-9. عن الرسول - صلی الله علیه و آله - : اضمنوا لکم الجنه: ... و غضوا ابصارکم (نهج الفصاحه، ص 63).

4-10. قال الرسول - صلی الله علیه و آله - : النظره سهم مسموم من سهام ابلیس فانه سهمه هذا... (اسرار الصلاه، ص 145).

5-11. قال الصادق - علیه السلام - : لان البصر لا یغض عن محارم الله تعالی الا وقد سبق الی قلبه مشاهدہ العظمه و الجلال (مصباح الشریعه، ص 9).

6-12. قال النبی - صلی الله علیه و آله - : غضوا ابصارکم ترون العجائب (مصباح الشریعه، ص 9).

7-13. قال الرسول - صلی الله علیه و آله - : ... فمن ترک خوفا من الله اعطاه الله ایمانا یجد حلاوه فی قلبه (المحججه، ج 5، ص 180 و اخلاق شبر، ص 76).

- 8-14. . قال الصادق - عليه السلام - : اياكم و النظر فانها تزرع فى القلب الشهوه و كفى بها لصاحبه فتنه... (تحف العقول، ص 225).
- 9-15. . قال على - عليه السلام - : اذا ابصر العين الشهوه عمى القلب عن العاقبه (غرر).
- 10-16. . قال الصادق - عليه السلام - : من نظر الى امراه فرفع بصره السماء او اغمض بصره لم يرتد اليه بصره حتى يزوجه الله عزوجل من الحور العين (سفينه البحار، ج 2، ص 595).
- 11-17. . قال النبى - صلى الله عليه و آله - : ثلاثه يتدثون فى ظل العرش آمنين و الناس فى الحساب... و رجل لم ينظر الى ما حرم الله عليه (نهج الفصاحه، ص 257).

داشته باشد بر خداست که او را به آتش عذابش بسوزاند بعد از آنکه در قبر او را عذاب کرد. (1)

نگاه به مناظری که نهی شده موجب تحریک شهوت و رشد مفاسد میگردد. (2)

نگاه به مناظر حرام موجب میگردد در قیامت دیدگان انسان پر از آتش گردد مگر اینکه توبه کند. (3)

دیدگان و نگاهها کمینگاه شیطان است. (4)

از نگاههای اضافی پرهیز کنید زیرا شما را به بیهودهگرایی میکشانند و به غفلت (از خدا، قیامت، آینده، وظیفه) دچار میگرداند. (5)

تکرار تاریخ

چهارده قرن قبل قرآن کریم و کلمات معصومین - علیهم السلام - به نکاتی امت مسلمان را توجه داده که برخی از آنها عملاً در جوامع بشری محقق شده و در کتب مختلف هم ذکر شده و بعضی از آنها نیز هنوز برای بشر تجربه نشده اگرچه واقعیت دارد.

در این بخش به برخی آثار اجتماعی آنها اشاره میگردد باشد که زمینساز توجه مردم قرار گیرد:

گرچه گناه در پیشگاه خدا از زشتی و پلیدی خاصی برخوردار است و ناسپاسی در برابر نعم الهی است و شایسته نیست بنده خدا عصیان الهی را بر خود روا دارد، زیرا خدای متعال نعمتهایی را که در اختیار بشر گذاشته برای این بوده که زمینساز کمال و رشد او باشد، ولی در هر صورت اگر این بعد هم در ذهن انسان کمرنگ باشد و انسان سعادت و خوشبختی خود را در دنیا هم بخواهد باید از گناهان الهی، انسانی خود را به دور دارد، چون همانطور که میکروبیهای جسمی یک آثار فردی و اجتماعی و معنوی دارند گناهان هم در برابر فرامین الهی یک آثار جسمی، روحی، فردی، اجتماعی

ص: 11

1-18. قال النبی - صلی الله علیه و آله - : اشتد غضب الله علی امرأه ذات بعل ملات عینها من غیر زوجها او غیر ذی محرم منها فانها ان فعلت ذلك احبط الله عزوجل کل عمل عملته فان اوطت فراشه غیره کان حقاً علی الله ان یحرقها بالنار بعد ان یعذبها فی قبر (وسائل، ج 14، ص 172).

2-19. قال النبی - صلی الله علیه و آله - : ایاکم و النظر الی المحذورات فانها بذر الشهوات و بنات الفسق (بحار الانوار، ج 104، ص 42).

3-20. قال الباقر - علیه السلام - : من ملاعینه من حرام الله ملا الله عینه یوم القیامه من النار الا ان یتوب و یرجع (بحار الانوار، ج 72، ص 334).

4-21. قال علی - علیه السلام - : العیون مصائف الشیطان (غرر).

5-22. قال الرضا - علیه السلام - : ایاکم و فضول النظر فانه ینذر الهوی و یولد الغفله (بحار الانوار، ج 72، ص 199).

خواهند داشت که به برخی از آنها در این قسمت اشاره میشود:

درآمد گناه

1. در این صورت بیماریهای جدیدی در جامعه بوجود میآید (مردم از درمان و شناخت آنها عاجز خواهند بود)(1)
2. در این هنگام مرگهای ناگهانی فراوان میشود.(2)
3. موجب نزول بلاهای (سیل، زلزله، طوفانها و...) گوناگون میگردد.(3)
4. زمینه هدایت و سازندگی را از جامعه میگیرد.(4)
5. خداوند به این جامعه یاری و نصر نخواهد کرد.(5)
6. دشمن سرسخت این جامعه است.(6)
7. درآمدها کم میشود (برکت از زندگی و درآمد میروود و یا خرجها زیاد میگردد)(7)
8. موجب کاهش باران (مادی و معنوی) خواهد شد.(8)
9. باعث حاکمیت ستمگران بر جامعه میگردد.(9)
10. قحطی میآورد.(10)
11. سبب خواری و افت شخصیت مردم میشود.(11)
12. دعاهاى مردم مخصوصاً نیکان به اجابت نمیرسد.(12)
13. حیواناتی که مردم از آنها بهره (از پوست، گوشت، شیر، سواری و...) میبرند دچار مرگ و میر میگرددند.(13)
14. اندیشه، فکر، حافظه، و درایت افراد جامعه افت پیدا میکند.(14)
15. شناخت مردم نسبت به خدا کم میشود و در کارها به دیگران متوجه میشوند.(15)
16. نعمتها تبدیل به بلا میگردد.(16)

آری صدها آثار دیگر فزاینده فساد در جامعه بوجود میآید و در این گذر به برخی از آنها اشاره شد.

آثار خانوادگی

علاوه بر آثار منفی که ذکر گردید آثار دیگری در چشم ناپاکی (که خود یک گناه کبیره محسوب میگردد) وجود دارد که به برخی آنها اشاره

اینکه میگوئیم گناه کبیره است بخاطر این است که روایات فراوانی داریم از نگاه کردن همراه با لذت تعبیر به زنا شده است همانگونه

ص: 12

-
- 1-1 . قال الرسول - صلى الله عليه وآله - : خمس ان ادركتموهن فتعوزوا بالله منهن لم يظهر الفاحشه في قوم قط حتى يعلنوها الا ظهر فيهم الطاعون و الاوجاع التي لم تكن في اسلافهم الذي مضو... (كافي، ج 2، ص 273).
 - 2-2 . قال الرسول - صلى الله عليه وآله - : اذا ظهر الزنا من بعدى كثر موت الفجأه... (بحار الانوار، ج 70، ص 369).
 - 3-3 . «فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...» (سوره بقره، آیه 59).
 - 4-4 . «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ...» (سوره توبه، آیه 37).
 - 5-5 . «مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُعْرِفُوا» (نوح - عليه السلام -، آیه 25).
 - 6-6 . «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ...» (مائده، آیه 87).
 - 7-7 . ان العبد ليذنب فيزوي عنه الرزق (امام باقر - عليه السلام -، ج 70، ص 318، بحار الانوار).
 - 8-8 . قال الصادق - عليه السلام - : اذا كدت الولاة حسب المطر (بحار الانوار، ج 70، ص 318).
 - 9-9 . قال الصادق - عليه السلام - : اذا عصاني سلطت عليه من لا يعرفني... (كافي، ج 2، ص 276).
 - 10-10 . قال الصادق - عليه السلام - : فاذا لم يفعلوا ذلك ابتلوا بالقحط و السنين (بحار الانوار، ج 70، ص 352).
 - 11-11 . قال الرضا - عليه السلام - : المذيع بالسيئه مخذول (بحار الانوار، ج 70، ص 356).
 - 12-12 . اللهم اغفر لي الذنوب التي تحبس الدعاء (دعای کمیل).
 - 13-13 . بحار الانوار، ج 70، ص 373.
 - 14-14 . لنالی الاخبار، ج 5، ص 197.
 - 15-15 . فرازهای دعای کمیل.
 - 16-16 . فرازهای دعای کمیل.

که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: زنای چشم نگاه کردن است. (1)

البته اگر عواقب وخیم این مسئله با دقت بررسی شود میتوان گفت که این نگاه گناهساز است و اکثر زناها، لواطها و در نتیجه طلاقها، نزاعهای خانوادگی، انحرافها و... از همین نگاهها بوجود آمده است، برخی جوانان بخاطر یک نگاه به انحرافهای گوناگونی مبتلا شدهاند: خودکشی کردهاند، دگرکشی کردهاند، فرار نمودهاند، زندگی علمی آینده خود را به خطر انداختهاند، به اعتیاد مبتلا شدهاند، به بیماریهای جنسی و جسمی مبتلا شدهاند، آبروی خود و خانواده خویش یا طرف مقابل را برده و یا در معرض خطر قرار دادهاند.

چه بسا یک نگاه، به حیثیت یک قشر، صنف، گروه، جمعیت خاص ضربهای جبرانناپذیر وارد کرده است، و موجبات سلب اعتماد از اجتماع را مهیا کردهاند و آخرت خود و دیگران را به رکود کشاندهاند.

سنت الهی

از روایات استفاده میشود که برخی از اعمال نیک و زشتی را که انسان انجام میدهد بر آینده اش در همین دنیا نمود پیدا میکنند، مثلاً بیاحترامی به پدر و مادر موجب میشود فرزندان انسان به او بیاحترامی کنند، عیوب مردم (مؤمنین) را پخش کردن و طعنه زدن موجب میشود انسان به همین عیب مبتلا گردد، بیتوجهی به گرفتاریهای دیگران انسان را در همین دنیا مبتلا میسازد، پرخاش به معلّم و مربّی نیز...

یکی از اموری که برآیند دنیوی علاوه بر آثار اخروی دارد نگاه به نوامیس دیگران است. کسی که به ناموس مردم تجاوز کند (نگاه، لمس و...) روا دارد، بداند ناموس او را هم دیگران در جای دیگر مورد تجاوز قرار خواهند داد، چنانکه

ص: 13

امام صادق - علیه السلام - فرمود: کسی که بدنبال زنان مردم نگاه کند دیگران نیز دنبال ناموس او نگاه خواهند کرد. (1)

و نیز فرمود: از تجاوز به زنان دیگران خود را پاک کنید تا ناموستان پاک بماند. (2)

شاعر هم گوید:

هر کس افتد نظر در پی ناموس کسان پی ناموس وی افتد نظر بلهوسان

و این است یک سنت الهی که سنت الهی هم قابل تغییر نیست. (3)

آری برادر و خواهر بدان اگر شما دنبال زن و مرد، دختر و پسر دیگران هستی دیگران هم بنابر سنت الهی دنبال ناموس تو هستند.

اگر مردی دنبال دختر و زن مردم بیفتد و چشمچرانی کند بداند در خیابان، کوچه، مجلس دیگری نیز، بلهوس دیگری مشغول بهرهوری و تجاوز (اگر چه با نگاه، لمس، متلک و...) به دختر، خواهر، مادر و زن اوست.

اگر زنی نگاه به مرد و پسری دارد بداند شوهر او نیز در جای دیگر همین خیانت را انجام می‌دهد و نیز برادر و فرزندش هم در معرض خطر خواهند بود.

البته نگاه کردن در برخی موارد با شرائطی اشکال ندارد:

1. به زنان یا مردانی که پیر باشند. بگونه‌های که از نظر افتاده باشند (بدون قصد لذت)
2. نگاه به مادر، خواهر، عمه، خاله، دختر و فرزندان خواهر و برادر (بدون قصد لذت)
3. به دست (تا میچ) و صورت (گردی صورت) اگر نگاه اولین باشد. (بدون قصد لذت)
4. نگاه به پدر، عمو، دانی، برادر، پدر و فرزندان خواهر و برادر (پسر) (بدون قصد لذت) باشد.
5. اگر بخواهد با او ازدواج

ص: 14

1-1 . ما یأمن الذین ینظرون فی ادبار النساء ان ینظر بذلک فی نسائهم (وسائل، ج 14، ص 145).

2-2 . عفوا عن نساء الناس تعف عن نسائکم (خصال، ج 1، ص 29؛ و بحار الانوار، ج 71، ص 270).

3-3 . «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلاً» (سوره فاطر آیه 43).

کند.

6. نگاه به زن و مردی که صاحب دین و مذهب الهی نباشند (بدون قصد لذت)

7. نگاه برای درمان

از امام صادق - علیه السلام - پرسیدند: آیا وقتی زنی می‌رود مرد به پشتسر او نگاه کند اشکال دارد؟

حضرت فرمود: آیا شما خوشحال میشوید کسی به همسر، خواهر، مادر، عمه، خاله و... شما نگاه کند؟

عرض کردند: خیر یابن رسول الله.

حضرت فرمود: هر چه برای خود دوست نداری برای دیگران نیز دوست مدار. (1)

شاعر هم گوید:

هر چه بخود نمی‌پسندی با کس مپسند ای برادر من

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: ... و هر کس چشمان خود را پر کند از دیدن زنی که دیدنش بر او حرام است خدای عزوجل در روز قیامت دو دیده او را با میخهای آتشین پرنماید و آنها را پر از آتش کند تا وقتی که درباره مردم حکم نماید، آنگاه امر صادر شود که او را بدوزخ برید. (2)

و نیز فرمود: کسی که چشمش را از حرام پر کند (در نگاه کردن) روز قیامت خداوند او را در آتش میاندازد مگر اینکه توبه کرده باشد و از کردار خود پشیمان شده باشد. (3)

آثاری که در نگاه وجود دارد بیش از این است که بتوان در این جزوه گنجاند.

قانون متقابل

برخی گمان میکنند فقط مردان نباید به زنان نگاه کنند در صورتی که قرآن کریم نگاه کردن زن به مرد و مرد به زن را مورد نظر قرار داده و از نگاه کردن هر دو گروه نهی کرده است. (4)

زن چشمپاک و مرد

ص: 15

1-4 . (وسائل، ج 14، ص 174).

2-5 . من ملاحظینه من امراه... (بحار الانوار، ج 73، ص 366).

3-6 . من ملاحظینه من حرام الله ملا الله عینه یوم القیامه من النار الا ان یتوب و یرجع (امالی صدوق «ره»، ص 429).

4-7 . «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ...» (نور، 30).

چشمپاک هر دو مورد توجه و اهمیت قرار گرفته و برای هر دو ثواب و پاداش جالبی در نظر گرفته شده.

همانگونه که نگاه مرد به زن پیامدهای ناشایستی را دربر دارد، نگاه زن به مرد هم نیز آثار شومی دارد، چه بسا اختلافات و نزاعهای خانوادگی که ریشه‌اش همین نظرچرانی و نگاههای تند خواهد بود.

خیانت چشم زن و مرد هر دو مورد نکوهش اخلاقی، اجتماعی، عقلی میباشد، با وجود اینکه این روش را روانشناسان یک بیماری دانسته‌اند شامل زن و مردی که چنین رفتاری را داشته باشند می‌گردد.

همانگونه که نگاه مرد محرک است، نگاه زن نیز محرک است، با این تفاوت که زن محدودیتهایی دارد ولی مرد نسبتاً آزادتر میباشد، اگر این خصوصیت در زنی باشد بیشتر در معرض نابودی و خطر و بدبختی هست تا مرد.

مرد زمینهای نجات برایش مهیّاتر است تا زن.

لذا توصیه میشود که خواهران عزیز از این صفت خود را بدور بدارند.

خواهری نوشته بود که موهای دست معلمان را هرگاه نگاه میکنم تحریک میشوم.

برادری گفت: نگاه به یک دختر عابر موجب شد تمام زندگیم را از دست بدهم.

مردی نوشته بود: نگاه به یک خانم مرا به جرائم و جنایات جوناگونی وادار کرد.

محصلی که ادعا میکرد تا سال چهارم دانشگاه تمام نمراتم کمتر از 18 نبوده با یک نگاه تمام نبوغ و استعدادهایم تباه شد.

و... برادری نوشته بود...

و خواهری نوشته بود...

ظاهر سازی

... ساختمانهایی که توسط افراد بیتعهد و بیدین ساخته میشوند شنیده‌اید که معروف شده‌اند به خانههای بساز و بفروش،

نه پایه دارد، نه دیوار، نه آهن مناسب و نه دربهای مناسب بکار رفته، نه زیرسازی دارد و نه محکمکاری فقط یک ظاهرسازی، رنگآمیزی، سنگکاری، زیباسازی و بس بعد از مدت کوتاهی مخارج شروع میشود.

ماشینهای قراضه را معمولاً با یک رنگآمیزی جذاب و تند و تیز، تودوزی جالب خریدار را گول میزنند، پس از خرید و مقداری استفاده اشکالات و معایب یکی پس از دیگری بروز میکند.

برای فروش لوازم برقی که از اصالت و معروفیت خاصی برخوردار نبوده و از استحکام و مقاومت کافی بهرهمند نباشند به انواع و اقسام کلکهای هنری و تبلیغاتی تمسک میکنند تا کالای خود را به مردم قالب کنند.

ولی صاحبان کالای محکم و تضمینی شاید خیلی به ظواهر کالاهای خود هم توجهی نداشته باشند.

صاحب کالای ارزشمند چون نگرانی ندارد کارش را روی روال طبیعی انجام میدهد.

دختر و پسر هم که از نظر معنوی و ظاهری کاستی ندارند مرتکب ظاهرسازی نمیشوند، دختر و پسری که دچار اشکال و ایرادی هستند از خود و اقوام خود تعریف بیجا میکنند، به لباس و آرایش و بزرک خود توجه زیاد دارند و اینگونه ظاهرسازیها دوام و ثباتی ندارد و زودگذر خواهد بود.

معمولاً یک نگاه نمیتواند تمام برتريها و کاستيها را نشان دهد، اگر هم نشانگر برخی امور باشد اصل مسئله که ایمان و پاکی و پایداری و ادب و... است نامعلوم خواهد ماند.

چه بسا مواردی پیش آمده که دختر، پسری با یک نگاه شیفته هم شدهاند و بدون توجه به آینده و تذکرات بزرگترها زندگی جدیدی را آغاز کردهاند ولی

پس از زمانی کوتاه مشکلات یکی پس از دیگری بروز کرده و چاره‌های نیافت‌هاند غیر از جدائی، نزاع، انحراف و...

کوتاه سخن اینکه به ظاهر افراد نباید توجه کرد حتی ممکن است که این ظاهرسازی دامی برای صید شما برادر یا خواهر باشد.

مثلاً پسری که هنوز مخارج اولیه خود و زندگی آینده خود را نمیتواند تأمین کند با راههای گوناگون، یک ماشین از دوستش میگیرد و یا کرایه میکند و هی جلو جنس مخالف خود ویراژ، میرود، سبقت میگیرد، بوق میزند و... تا او را به خود متوجه کند همین که دل طرف را جذب کرد. هی بهانه میآورد که این تعمیرگاه بیانصاف ماشین ما را درست نکرده، روز دیگر وسیله دوست دیگرش را میگیرد و میگوید از او حوصلهام سررفته بود فروختم و...

دختر خانمی هم وقتی که میخواهد از خانه بیرون بیاید از انواع و اقسام وسایل آرایش و بزک استفاده کرده و تمام ایرادهای خود را رفو میکند و ظاهرسازی مینماید و به خیابان و یا محل وعده خود حاضر میشود و...

اگر کسی دارای اصالت خانوادگی باشد نیازی به جلوهگری و طنازی و... ندارد، بلکه خود اصالت و شخصیت و معنویت و ایمان او دلها را بسوی او جلب خواهد کرد، و زندگی واقعی خود را آغاز خواهد کرد.

لذا توصیه میشود برادران و خواهران گرانقدر اگر هم کاستی در جنبه‌های ظاهری و معنوی و خانوادگی دارند پیش خدا خود را محبوب کنند او هم همه دلها را به سوی شما متوجه خواهد کرد زیرا اگر تلاش خود را در این راه خلاف بکار برید

که نظر دیگران را جلب کنید بر فرض که توجه آنها به شما جلب شد فردا هم میگوید خودت خواستی نامه نوشتی، اشاره کردی، پیغام دادی، چشمک زدی و... اما اگر خدا این رابطه را سامان دهد این مشکلات بعد را هم در پی نخواهد داشت.

ظاهرسازی

گرچه اسلام به تمیزی، نظافت، خوشبو بودن توجه زیادی کرده، ولی اگر این امور موجب تحریک دیگران گردد قطعاً حرام است، اصولاً زن و مرد یک حالت جلوه‌گری بقول قرآن «تبرج» نسبت به جنس مخالف دارند، ولی زن از این نکته بیشتر میتواند بهره جوید زیرا از زمینهای بیشتری برخوردار است.

اینکه خانمها وقتی میخواهند خیابان بروند لحظاتی را مشغول صافکاری، رنگآمیزی، طراحی، آرایش، پالایش سر و صورت و اندام خود میکنند برای این است که در نظر دیگران جلوه کنند، بیچاره مردشان همیشه در انتظار وقتی هست که همسرشان میخواهد از منزل خارج شود عروسی برود، مجلس مهمی برود و... نگاهی به حلال خود بکند و لذت ببرد.

خوب وقتی زن برای مردان نامحرم بزک کند مردان هم از زنان بزک کرده خیابان لذت میبرند.

خواهر! خیلی به جلوه‌گری موقتی، وعده‌های بیحساب، موقعیتهای دروغی، علاقه نشان دادن مردان دلگرم نباش که اگر کسی این خصوصیات را واقعاً میداشت نیاز نداشت همسر کنار خیابانی انتخاب کند و دنبال همسر پیاده‌روی و سرکوجه بنشین و تو خیابان لوسبازی درآوردن برود، میرفت با پدر و مادر و بزرگان فامیلشان و یک مورد مناسب را پیدا میکرد. خیلی باعزت و احترام فرد مورد نظرش را انتخاب میکرد و آداب و رسوم معمولی و زمینه ازدواج آبرومندانه

را فراهم میکرد، چرا دنبال این و آن ناشناخته آن هم مخفیانه بود.

برادر خیلی به چهره سفید، نورانی، خوش آب و رنگ و... زنان توجه نکن (ممکن است اینها مصنوعی باشد و یا وسیله انحراف باشد) اگر نه دختر سالم، متشخص و باوفا در کوچه و خیابان دنبال شوهر نمیگردد، بلکه عفت خود را حفظ میکند تا با احترام و عزت از او خواستگاری کنند و آغاز مستحکمی را داشته باشد و زمینهای آینده و آخرت خوبی باشد.

اگر پایه زندگی اساسی و حساب شده نباشد پایان رنجآوری خواهد داشت، آخر همه زندگی که مقام، مدرک، زیبایی، اندام، چشم، ابرو، شهرت و... نیست، بلکه اول زندگی یک مقداری تأثیر دارد ولی بعدها مسائل دیگری مانند: ایمان، صداقت، پاکی، ادب، عاطفه، خانهداری، بچه‌داری، همسر‌داری و... اساس زندگی را پایدار میدارد.

آیا زیبایی ملاک برتری است؟

یکی از مسائلی که برخی از جوانان را رنج میدهد و گاه احساس حقارت میکنند و مشکلاتی را برای خود و دیگران مهیا میسازند مسئله زیبایی است.

گاه این مشکل از خانواده بوجود می‌آید، مادر و پدر، برادر و خواهر، دانی و... میگویند فلانی از فلانی زیباتر است، فلانی زشت است، او روی دستمان میماند، برو سیاه برزنگی، برو بدترکیب، بدقیافه، تو دیوانهای، عقل نداری، اگر خوشگل بودی، چه میکردی و...

اگرچه اینگونه اهانتها حتی به فرزند خود گناه کبیرهای است که تدارکش در دنیا و آخرت مشکل است.

پدر و مادر و... حق ندارند اینگونه اهانت‌هایی داشته باشند، زیرا اسلام نکاتی را یادآور شده است که موجب زیبایی کودک میگردد.

ممکن است پدر و مادر مقصّر باشند یا اینکه آب

و هوا، غذا و حوادث پیشبینی نشده... دست بدست هم بدهند و یک دختر یا پسر نامتناسبی را تحویل دهند.

البته این نکته قابل تذکر است که دیدگاه هر فردی از نظر ظاهری زیبایی در یک خصوصیتی جلوه میکند، زیبایی هم از نظر افراد متفاوت است ممکن است یک صورت بنظر فردی غیرقابل تحمل باشد و برای دیگری خیلی هم جذاب و گیرا باشد.

ملاک برتری

البته به نظر اسلام ملاک ارزش و برتری مسائل زودگذر و ظاهری نیست اگرچه به این امور هم بیتوجه نیست، بلکه نهادهای پاینده و قابل افزایش مورد توجه است، آن چیزها ارزش است که زمینساز قوام و پایداری خانواده و نیز سبب تقرب و نزدیکی بخدا باشد.

زیبائی چهره، چشم و ابرو، لب و دهان، و بینی، سفیدی یا سبزه بودن زن و مرد، خوشاندام بودن و... که ظاهراً دیده میشود در صورتی ارزنده است که در درون فرد ایمان، وقار، ادب، صداقت، پاکی و... قرار داشته باشد و گرنه خود این مسائل زمینساز از هم گسستن خانواده میگردد.

چه بسا افرادی بخاطر ظاهر جذاب پیوند زندگی خود را آغاز کردهاند ولی چون از نظر معنوی ضعف داشتهاند به ورطه سقوط و پرتگاه بدبختی کشیده شدهاند، آنان که گمان میکنند این عوامل ظاهری ارزشمند است و باید فقط ملاک پیوندها این باشد سخت در اشتباه هستند.

زیرا پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله - فرمود: از سبزی روئیده شده در بین زبالهها و کثافات پرهیز کنید.

عرض کردند یا رسول الله - صلی الله علیه و آله - مقصود

ص: 21

فرمود: زن زیبایی که در خانواده پست و بیاخلاقی پرورش یافته باشد. (1)

اگر دختر و پسر زیبا و خوشاندami در یک خانواده غیر متدین رشد کنند احتمال زیاد دارد که از سلامت معنوی و عفت واقعی برخوردار نباشد.

اصولاً هر برتری اگر در کنارش ایمان، عقل و وجدان باشد ارزش پیدا میکند.

اگر دختر یا پسری زیبا باشند ولی عقل نداشته باشند، ایمان نداشته باشند نه اینکه سعادتبخش نیست بلکه مصیبتبار میباشد، گاه دختر یا پسر خود مقید هستند ولی از نظر فکر و اندیشه و اراده ضعیف هستند و به دام صیادان جامعه گرفتار میشوند، این است که باید انگیزه و ملاک ازدواج ایمان باشد، تجربه نشان داده که این امور بدون معنویت سعادتبخش نخواهد بود.

ممکن است در ذهن این سؤال پیش آید که پس چرا زیبارویان زودتر سامان میابند؟

باید گفت بخاطر اینکه این اشتباه جامعه است که زیبایی بدون ایمان، تشخیص، ادب را بهتر میدانند از سیما و اندام متوسط اما باایمان و اراده قوی.

ما باید خود ملاکهای واقعی را ارج نهیم تا به مرور ضدارزشها فراموش و ارزشها رشد یابد.

از آن سوی به آنانکه از نظر خودشان احساس ضعف ظاهری میکنند توصیه میکنیم که به جای جلوگرگی، طنازی و... به افزایش جنبههای معنوی و انسان خود پردازند و از خدا و ائمه - علیهم السلام - بخواهند یک مورد مناسب را برای آنها بوجود آورند.

در زمان نه چندان دوری موارد مناسبی را خدا تأمین خواهد کرد، ولی کسی که بخواهد با مثلاً فلان کمبود ظاهری

ص: 22

هی گناه کند، دیگران را به گناه وادار نماید بداند هیچ جاذبیت معنوی نخواهد یافت و...

آری در روایات به این امر توصیه شده که زنان شوهران برجسته و نیکو صورت و سیرت برگزینند و مردان هم زنان زیبا و جذاب انتخاب کنند ولی این بدان معنی نیست که باید تمام نظر زیبایی باشد بلکه باید میزان ایمان او بالاتر باشد، اگر زیبایی، برتری مرد یا زنی مثلاً 50 درجه باشد و پایه ایمانی او 80 درجه نباشد باید بداند که زندگی موفقیت‌آمیزی نخواهد داشت زیبایی و برتری زیاد منهای ایمان خطر آفرین است.

و این یک امر طبیعی است هرچه بلند و تنومندی درخت افزوده گردد باید ریشه‌هایش قویتر باشد. و گرنه درخت ثبات ندارد.

هرچه میزان مصرف برق بیشتر باشد باید قدرت تحمل سیم‌های داخلی یک ساختمان و کنترل و کابل ورودی به خانه قویتر باشد و گرنه موجب آتشسوزی و نارسائی در سیستم برقی میگردد.

هرچه ارتفاع ساختمان و امکانات آن و تأسیسات آن بیشتر باشد باید پایه و اساس ساختمان قویتر باشد.

هر برتری مادی و ظاهری که در انسان وجود دارد اگر در کنارش بلکه بیشتر از او ایمان، ادب، و جاهت نباشد همان برتری شکست‌آفرین خواهد بود.

البته این انحصار به جوانب ظاهری ندارد حتی برتری غیر مستقیم هم همین خطر را دارد.

مثلاً دختری یا پسری که دارای علم، مدرک، تخصص و... هستند همین امکان خطر برایشان وجود دارد.

اگر پدر و مادر پولداری داشته باشند همین مشکل در سرراهشان خواهد بود.

صورت یا سیرت

اگر پدر و مادر شهرت، شخصیت

ص: 23

اجتماعی داشته باشند و در طرف دیگر کمتر باشد قطعاً دچار نارسائی و مشکلات میگردند.

اینکه در اسلام شأن، کفویت، همگونی مطرح است روی همین اساس است، بله اگر ازدواج ناهمگونی از نظر ظاهری صورت گیرد ولی از جهت معنوی همسان باشند خوب است.

مثلاً ازدواجی صورت گرفته که در یک طرف برتری ظاهری، اجتماعی، خانوادگی وجود دارد.

همراه باایمان قوی و اعتقاد به خدا و قیامت خوب است ولی اگر ایمان ضعیف و این جهات برتری داشته باشد نسبت به طرف مقابل قطعاً بدانند مشکل خواهد بود و در برخی مواقع حتی غیرقابل حل میشود.

پدر و مادرها، دختر و پسرها، اقوام و خویشان (رابطهها) باید به این نکته مهم توجه داشته باشند که جنبههای ظاهری و دهان پرکن بنیاد اساسی زندگی را نمیسازد بلکه ایمان و انسانیت و پاکی است که زندگی را مستحکم و پایدار میدارد.

چه بسا زندگیها بخاطر همین امور ظاهری که ملاک ازدواج بوده از هم گسسته شده است.

پیشگیری یا درمان

پسری نوشته بود: آنقدر مادرم از همسر از نظر زیبایی و جنبههای ظاهری تعریف کرد که دیگر من هیچ مسئلهای در نظرم حائز اهمیت نبود بعد از ازدواج و تحمل مشکلات فراوان و تذکرات به روشهای گوناگون ناچارم با چند فرزند از او جدا شوم، حال میفهمم که مادرم چه اشتباه بزرگی کرده...

پسری دیگر نوشته: آنقدر مال، مقام و موقعیت و... دختر، پدر و مادرم را از خودبین خود کرده بود که آن همه اشکالات را ندیده بودند و بعد از ازدواج همانها نسبت به انتخاب خودشان به من اعتراض داشتند که زنت این

است چه رفتاری، چه کرداری، چه گفتاری دارد... خوب بابا خود شما انتخاب کردید و...

ما در تاریخ دیده‌ایم، خوانده‌ایم که چه بسا افرادی بوده‌اند که از جهات ظاهر بسیار دارای کمبود بوده‌اند ولی چون از نظر ساختار معنوی والا بوده‌اند یک زندگی خوب و شایسته‌ای را بدست آورده‌اند.

ما توصیه می‌کنیم که آنانکه احساس ضعف و کاستی در جهات ظاهری می‌کنند حتی اگر چاره‌ای برای بازسازی ندارند دنبال افزایش جنبه‌های معنوی بروند و روابط معنوی خود را بیفزایند، خدای مٔان برای آنان آینده خوبی را سامان خواهد داد.

اگر کسی توکل به خدا نماید در هر کاری خدا او را یاری خواهد کرد(1) زیرا که عزت، عظمت و والائی از آن اوست.(2)

پیشگیری

اصولاً هر کسی دارای برتری باشد عوامل گوناگونی او را تهدید می‌کند که برای نجات از آنها باید زمینه‌هایی را مهیا سازد تا آن عوامل زمینه‌ساز جدا شدن نعمت و برتری از او نگردد.

کسی که مقام دارد، فردی که شهرت دارد، انسانی که شعور دارد، آنان که درک خوب دارند آنها که دین دارند و افرادی هم که زیبایی دارند عواملی در جامعه وجود دارد که زندگی آنها را تهدید می‌کند.

زیبائی را هرکس داشته باشد در معرض خطر است، در معرض آزمایش است و...

حضرت یوسف - علیه السلام - با اینکه از خاندان نبوت و رسالت بود ولی برتری معنوی او موجب شد برادرانش به او حسادت بورزند و چنان ماجرائی را برایش بسازند و زیبایی وی زمینه تحمل آن همه مشکلات مانند: تهمت، زندان و ناراحتی را مهیا ساخت.

مواظب

ص: 25

1-1 . . سوره طلاق، آیه 3.

2-2 . . سوره نساء، آیه 139.

دختر و پسری که از برتری و زیبایی، و جاهت، جذابیت برخوردار است باید بدانند بیشتر او در معرض خطر است.

خیلی عشقها، محبتها، روابط پایه و اساس ندارد مگر در پرتو بنیاد الهی و انسانی شکل یابد.

اسلام برای جلوگیری از روابط ناسالم و ناشایسته بیاناتی را بیان داشته که قابل توجه هست.

کسی که زیباست باید بدانند هزاران دام و مکر برایش گسترده شده که برخی از آنها کاملاً عامل بدبختی است، برخی از آنها بسیار موقت و زودگذر است، گاهی هم جنبه انحراف و بدبختی است، برخی از آنها موجب پشیمانی و آبروریزی خواهد بود.

لب پرتگاه

کسی که برتری ظاهری دارد، جمالی دارد باید بداند که این جمال ظاهری را باید در راه کمال واقعی بکار گیرد، اگر بغیر این صورت باشد جمالش موجب رکود میگردد و برای همیشه گرفتار مصائب سختی خواهد بود.

کسی که با حرکات، عشوهگری، گفت و شنودش زمینه جلب توجه دیگران را مهیا میسازد باید بداند که گاه یک نگاه کاشانهای را به هم میزند در نتیجه او هم زندگیش متلاشی میشود.

گرچه باید زن و مرد مؤمن و متعهد نگاه خود را کاملاً کنترل نمایند ولی زن و مرد باید به گونه‌های ظاهر شوند که موجب جلب توجه و نگاه دیگران نگردند.

دلبری نکن

باید به این نکته توجه کرد که اگر کسی زمینساز دلبری دیگران گردد در زندگی روی سعادت و خوشبختی را نخواهد دید، از همه مهمتر علاوه بر عقاب آخرت در همین دنیا کاشانه‌اش از هم پاشیده میگردد.

چون همین یک

نگاه ممکن است او را از زندگی دنیا و آخرت بازدارد، وی را از رفاه و آسایش محروم گرداند و هرگاه که بیاد آورد نفرین میکند، تنفر درونی پیدا خواهد کرد، خوب به این جمله کوتاه از (خ - ر - تهران) توجه کنید او می گوید:

در ازدواج اصلی هم با مشکلاتی مواجه شدم که هرگاه بیاد میآورم آن لحظات و جلوهگری او را از وی متنفر میگردم که اگر او نبود من این زندگی بهم ریخته را نداشتم.

سخنان طلائی

برای همین است که اسلام بعنوان پیشگیری تذکرات گهرباری داده است:

زن نباید گفتارش بگونه‌های باشد که عشوهرگرانه و محرک باشد. (1)

زن نباید طوری راه برود که صدای کفش، حالت راه رفتنش را دیگران متوجه شوند. (2)

زن نباید برای غیرهمسر خود زینت (آرایش) کند. (3)

زن و مرد نامحرم (یا محرمی که ترس تحریک باشد) نباید در یک مکان تنها باشند. (4)

هر زنی که از روی هوی و هوس به مردان اجنبی و نامحرم نگاه کند خداوند اعمال نیک او را که تا آن وقت انجام داده محو میکند و اگر به بستر غیرشوهر خود رود بر خداوند متعال است که او را با آتش بسوزاند پس از آن عذابی که در عالم قبر و برزخ بر او روا داشته است. (5)

زن نباید پوشش نازکی داشته باشد که بدنما باشد. (6)

پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله - نهی فرمود: که زن با مرد نامحرم بیش از حد ضرورت سخن بگویند. (7)

پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله - فرمود: بوی بهشت از فاصله 50 هزار سال قابل استفاده

ص: 27

1-3. «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (احزاب، آیه 32).

2-4. «لَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ...» (سوره نور، آیه 31).

3-5. عن الرسول - صلی الله علیه و آله - : نهی ان تترین لغیر زوجها (وسائل، ج 14، ص 115).

4-6. عن الرسول - صلی الله علیه و آله - : من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يبیت فی موضع یسمع نفس امراه لیست له بمحرم (وسائل، ج 14، ص 134).

5-7. و اشتد غضب الله علی امراه ذات... (وسائل، ج 14، ص 172).

6-8. نهی النبی - صلی الله علیه و آله - ... الثیاب الرقاق (بحار الانوار، ج 73، ص 366).

7-9. نهی ان تتکلم المرآه عند غیر زوجها و غیر ذی محرم منا اکثر من خمس کلمات مما لا بد لها منها (امالی شیخ صدوق «ره»، ص 422).

است ولی کسی که به پدر و مادر خود بیاحترامی کند و مردی که نسبت به عفت خانوادهاش بیتوجه باشد بهره‌های از بوی بهشت نمیبرد (یعنی اینقدر از بهشت دور است)

سؤال کردند یا رسول الله - صلی الله علیه و آله - چگونه است این مرد؟

فرمود: اجازه میدهد ناموشش (زمینهای زنا را بوسیله جلوهگری، خودنمائی و...) در بین جامعه ظاهر گردد. (1)

شیطان و کارهای او

پیامبر گرامی - صلی الله علیه و آله - فرمود: وقتی که شیطان از درگاه خداوند متعال رانده شد، به خدا عرض کرد: خدایا مرا به زمین فرستادی، مرا از خود راندی پس خانهای برای من قرار بده.

خداوند فرمود: خانهای را حمام قرار دادم.

گفت: محلی برای نشستن من قرار بده.

فرمود: بازار و سرگذرها و چهارراهها.

گفت: غذائی برایم قرار ده.

فرمود: آن غذائی که اسم خدا برده نشده باشد.

گفت: نوشیدنی برایم قرار بده.

فرمود: هر مایعی که مستکننده باشد.

گفت: گویندهای برایم قرار بده.

فرمود: ساز و آواز و موسیقی.

گفت: چه بخوانم؟

فرمود: شعر.

گفت: روشی برایم قرار ده.

فرمود: شرارت و عداوت.

گفت: چه بگویم؟

فرمود: دروغ.

گفت: وسیله صیدی برایم مقرر کن.

فرمود: زنان(2)

طبیعی است در این موارد که جای شیطان است انسان مؤمن و زیرک و فهمیده باید دقت کند.

همانگونه که از مراکز میکروبیزا باید اجتناب کرده و مراقب بود از این مراکز هم که جایگاه شیطان است باید اجتناب کرد و خداوند هم فرمود: شیطان برای انسان دشمن آشکار و قطعی

ص: 28

1-10. . وسائل، ج 7، ص 109.

2- المحججه، ج 5، ص 62.

است.

پس طبیعی است که دقت زیاد باید کرد.

چشمک زنها

... چهارراه‌های فرعی به اصلی، اصلی به فرعی را دیده‌اید، نزدیک میدان، موقعی که رفت و آمد در چهارراه‌ها کم میشود، مخصوصاً شبها، اداره راهنمایی و رانندگی چراغهایی را نصب کرده که پیوسته خاموش و روشن میشوند، گاه چراغ قرمز است، گاه چراغ زرد، گاه سه چراغ (زرد یا سرخ) است و گاه زرد و سرخ است و... برای آنها هم فرقی ندارد اتومبیلی که از چهارراه عبور میکند چه باشد، مدل بالا باشد یا مدل پایین، تمیز است یا کثیف، قراضه باشد یا نو، خوشرنگ باشد یا بدرنگ، راننده او جوان باشد یا پیر، مرد باشد یا زن، باسواد باشد یا بیسواد و...

شما میدانید که چشمک زدن این چراغها بدست خودشان نیست با نصب یک دستگاه الکترونیکی این کار پیوسته انجام میشود و لذا سرچهارراه پلیس نباشد راننده‌های که عجله دارد اگر تعهد نداشته باشد توجهی به او نمیکند ولی اگر همین امر و نهی را پلیس انجام دهد برای راننده پذیرش بیشتر است.

حتی برخی افراد دچار بعضی حرکات در اعضا هستند که در روانشناسی تیک گویند به این صورت که یکی از اعضا آنها یک حرکت فوقالعاده دارد مثلاً گوشه لباس حرکتی دارد، انگشتش تکان میخورد و... نباید این حالت‌های افراد برای انسان آگاه جلب‌نظر کند زیرا او دارای بیماری روحی است.

برخی دختر و پسرها، مرد و زنها به علل گوناگونی که بعد ذکر خواهد شد یک چنین حالتی پیدا کرده‌اند و کاری به طرف مقابلشان ندارند که کیست، چگونه است او فقط کارش این است که

غمزه آید، طنزازی کند، کرشمه کند، لبخند بزند، چشمک بزند، اشاره کند، نگاه ملیح کند چهره خود را یک حالت خاصی بدهد و...

برخی افراد بیتجربه با یک چشمک بیاحساس و بیاساس، بیمعنا و بیهدف خود را گرفتار میسازند و زندگی خود و دیگران را با مشکلاتی دچار میسازند.

او فردی مریض است، فریاد میزند، گریه میکند، بیتابی دارد، روانکاوان گویند او را درمان کنید، جلو عکسالعملهای ظاهری او را بگیرید به او توجه نکنید، بیاعتنایی کنید بلکه اگر نمیتوانید او را تحمل کنید از وی دور شوید. هرچه به او فشار بیاورید، محدود کنید روحیه او آزردهتر میگردد.

کسی که مست شراب است باید او را بخود وا گذاشت هرچه بخواهی جلوگیری کنی او بدتر میکند، باید بیاعتنایی کرد، وقت نصیحت و موعظه نیست، باید از او دور شد.

کاسب گرانفروش، کمفروش را باید با او معامله نکرد، احترام نکرد، توجه نکرد.

کسی که عادت کرده به یک خلاف باید قانون جلو بگیرد و تا او جلوگیری نکرده انسان باید خودش را از او نجات دهد، دور سازد، سگها را نباید اذیت کرد، پای روی دمش گذاشت، سنگ به او زد.

مار گزنده را نباید دنبالش کرد، تحریک کرد، با دقت و مراقبت باید از او دور شد، با اشیاء خطرناک نباید بازی کرد، دستکاری کرد و... عقرب طبیعتش نیشزدن است نباید به او نزدیک شد و او را تحریک کرد و...

برخی پسر و دخترها نیز عادت به چشمک دارند، کارشان ضربهزدن روحیههاست، دوست دارند دیگران را به خود متوجه کنند، دوست دارند دل دیگران را آزار

دیدهاید برخی از موتورهای چطور ویراژ میدهند، بیدست میروند، یک دست میروند، چرخ جلو موتور خود را بالا میبرند و... چرا چون میخواهند نظر فلان دختر را بخود جلب کنند، او میخواهد دل طرف را ببرد، او میخواهد لحظاتی را در فکر دیگری قرار گیرد و...

اگر بیماری که سرماخورده، تب کرده، در بدنش ایجاد عفونت شده، عطسه کند، آب بینی و چشمش روان شود و بر روی صورت و... جاری گردد باید با او چه برخوردی کرد حتماً خواهید گفت باید او را به پزشک رساند و معالجه کرد. نه اینکه او را از کار برکنار کرد و...

بیماریهای جسمی آثاری دارند که معمولاً مردم میدانند ولی متأسفانه بیماریهای روحی را مردم نمیشناسند و آثار آنها را نیز نمیدانند.

یکی از بیماریهای روحی هیستری است که برخی از دختران و پسران گرفتار آنند، عیب و بیماری اساسی نیست ولی باید درمان کرد و گرفتار این نوع افراد نشد، تصور نکرد که این یک حالت طبیعی و واقعی است بلکه یک حالت خیالی و بازتاب یک بیماری روانی و روحی است.

ملاک انسانیت

ت-ن آدم-ی ش-ریف اس-ت ب-جان آدم-یت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت سبعیت و جهل و ظلمت حیوان خبر ندارد زجهان آدمیت

ب-ه حقیقت آدمی ب-اش و گ-رنه م-رغ ب-اشد که همین سخن بگوید به زبان آدمیت

م-گر آدم-ی ن-بودی ک-ه اس-یر دی-و م-اندی که فرشته ره

آگ-ر ای-ن درن-ده-خ-وئی ز طبیعتت ب-میرد همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

رسد آدم-ی ب-جائی ک-ه ب-ه ج-ز خ-دا نبیند بنگر که تا چه حدست مکان آدمیت

ط-یران م-رغ دی-دی ت-و زپ-ای ب-ند شهوت بدر آی تا ببینی طیران آدمیت

ن-ه بیان فضل کردم ک-ه نصیحت ت-و گ-فتم هم از آدمی شنیدم بیان آدمیت (1)

آزیر خطر

آنگاه که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - به معراج تشریف بردند نمونههایی از عذابهای الهی را نسبت به بندگان مشاهده کردند که به برخی از آنها بمناسبت بحث کتاب اشاره میکنیم.

البته ناگفته نماند که این روایت را حضرت عبدالعظیم (ره) فرمود که از امام جواد - علیه السلام - شنیدم که آن حضرت از اجداد بزرگوارش تا امام علی - علیه السلام - و ایشان نقل کردند که آن حضرت فرمود: روزی رفتم خدمت پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - دیدم فاطمه - سلام الله علیها - نیز آنجاست و پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - گریه میکند، عرض کردم آقا چرا گریه میکنید.

فرمود: یا علی وقتی معراج رفتم در آن شب زنانی از امتم را در عذاب شدید دیدم.

زنی را دیدم که به موی سرش آویزان بود و مغز سرش (از شدت عذاب) میجوشید از جبرئیل - علیه السلام - پرسیدم؟

فرمود: زیرا آن زن موی سرش را از مردان بیگانه نمیپوشانده.

زنی را دیدم که گوشت بدن خود را از غیظ و ناراحتی میجود و شعله او را فراگرفته بود

ص: 32

از جبرئیل پرسیدم؟

فرمود: زیرا برای نامحرم آرایش و زینت میکرده.

زنی را کر و کور و لال در تابوت آتش دیدم در حالی که مغز سرش از بینی او درآمده بود از جبرئیل پرسیدم؟

فرمود: زنی بوده که خود را به مردان نامحرم نشان میداده، جلوه‌گری میکرده، و از زنا فرزنددار شده و به گردن شوهرش انداخته.

زنی را دیدم که گوشت بدن او را از همه طرف با قیچی میبردند از جبرئیل پرسیدم.

فرمود: زیرا خود را به مردان نشان میداده و به آن میل داشته.

زنی که سرش بشکل خوک و بدنش بشکل الاغ بود زیرا او سخنچینی میکرده و دروغ میگفته.

زنی که به صورت سگ در آتش غوطه‌ور بود و از دهانش آتش بیرون می‌آمد و فرشتگان الهی با گرزهای آتشین بر سر و صورت او میزدند زیرا او زنی رقاصه و خواننده بوده است.

زنی را دیدم که... (1)

نظر باز و دید مردم به او

بارها شنیده شده، دیده شده که مردم افراد نظرچران را مورد نکوهش قرار میدهند، او را مذمت میکنند، گاه در برابر چشم خودش نکوهش میکنند و گاه هم پشتسرش میگویند، نه بابا او بدچشم است، چشمپاک نیست، چشمچران است میخواهد آدم را بخورد، بی‌تربیت چقدر نگاه میکند، مثل اینکه خودش مادر و خواهر و ناموس ندارد.

آهای بابا چه خبره، جلوت را نگاه کن الان به درخت خورده بودی و...

این کار اثر دیگری این است که اعتبار اجتماعی انسان کاهیده میگردد و مردم با یک دید کمبھائی به اینگونه اشخاص مینگرند، اعتماد مردم در کارهای دیگر نیز نسبت به او

ص: 33

کم میشود، از جامعه طرد میگردد و اکثر مردم با دید حقارت به او نگاه میکنند.

خلوت با شیطان

اشاره

2- سه دام شیطان!

1- خلوت با شیطان

... روزی حضرت موسی - علیه السلام - نشسته بود، ابلیس در حالیکه لباس رنگارنگی پوشیده بود وارد شد لباس رنگارنگ را از تن درآورد و کنار گذاشت و نزد حضرت موسی - علیه السلام - آمد و به او سلام کرد.

حضرت موسی - علیه السلام - پرسید: تو کیستی؟

گفت: من ابلیس هستم.

حضرت موسی - علیه السلام - گفت: خدا مرگت دهد چرا اینجا آمدهای؟

گفت: بخاطر مقام و منزلتی که نزد خدا داری آمدهام تا سلامی بگویم.

حضرت موسی - علیه السلام - گفت: آن چه جامهای بود بر تن داشتی؟

گفت: بوسیله آن قلب انسانها را متوجه خود میکنم.

حضرت موسی - علیه السلام - فرمود: چه چیز است که اگر در انسان باشد تو بر او مسلط میشوی؟

گفت: اول اینکه خود برترین باشد، تکبر داشته باشد.

دوم: اعمال خودش را زیاد تصور کند.

سوم: اینکه گناهایش را فراموش کند.

سپس شیطان گفت: من تو را از سه چیز بر حذر میدارم:

اول آنکه با زن نامحرم در یکجا خلوت مکن که من سومی بوده و هر دو را فریب میدهم...! (1)

2- سه دام شیطان!

روزی شیطان نزد حضرت موسی - علیه السلام - آمد و گفت تو پیامبر خدا هستی و من از مخلوقات گنهکارم، میخواهم توبه کنم تو از خدا بخواه تا توبهام را بپذیرد.

حضرت موسی - علیه السلام - پذیرفت و برای او دعا کرد، خداوند فرمود:

ص: 34

1- المحجبه، ج 5، ص 177.

ای موسی شفاعت تو را در حق او میپذیرم به او بگو که بر قبر حضرت آدم - علیه السلام - سجده کند تا توبه‌اش را بپذیرم.

حضرت موسی - علیه السلام - با شیطان ملاقات کرد و گفت: با سجده بر قبر آدم - علیه السلام - توبه‌ات پذیرفته میشود، شیطان گفت: من بر آدم در وقتی که زنده بود سجده نکردم، اینک چطور بر قبر او که مرده است سجده کنم، هرگز چنین کاری نخواهم کرد.

آنگاه گفت: ای موسی - علیه السلام - تو بخاطر آنکه شفاعت مرا نزد خدا نمودی حقی برگردن من پیدا کردی من به تو نصیحت میکنم که در سه جا به یاد من باش تا هلاک نشوی:

اول: وقتی غضب کردی مرا یاد کن (و بترس) که روح من در آن زمان در قلب تو و چشم من در چشم تو میباشد.

دوم: در جنگها بیاد من باش زیرا در آن هنگام من رزمندگان را به یاد زن و بچه و خویشان و اقوامشان میاندازم تا پشت به جبهه کرده و فرار کنند.

سوم: آنکه با زن نامحرم در یکجا نشین که من بین تو و او وسوسه خواهم نمود. (1)

اشتباه

یکی از مسائلی که معمولاً افراد نظرباز میگویند این است که ما مدتها این لذت و بهره مفت و رایگان را میبریم و گرفتار هم نشده‌ایم، ما زرنگ هستیم، دقت میکنیم، گول نمیخوریم ولی غافل از اینکه کار یکبار اتفاق میافتد شما در این داستانهایی که در آینده خواهد آمد و مطالعه میکنید خواهید دید چه افرادی و با چه خصوصیتی بدام

ص: 35

افتادهاوند و چه عواقب ناشایستی آنها را بخود متوجه ساخته است، و از این امور گذرا و موقت چه عواقب شومی بدنبال داشته اگر انسان اندکی بخود بیاید و ارادهاش را قوی کند، از خدا یاری بخواهد، از وسوسه‌های شیطان بخدا پناه ببرد و دنبال این امور نرود راحتتر است.

از عواقبی که هیچ راه فرار ندارد و آبروی دنیای او را در معرض خطر قرار میدهد یا اینکه آثار شوم خانوادگی، اجتماعی، جسمی و... برایش پیش می‌آید و علاوه آخرتی بس پر مشقت را در پیش خواهد داشت.

امام علی - علیه السلام - فرمود: انسان دوبار عمر نمی‌کند تا یکبار تجربه بدست آورد و بار دیگر از تجربه‌هایش بهره‌برداری کند.

پس چه خوب است شما خواهر و برادر عزیز از تجربیات کافی که گذشتگان برای یک لحظه چشم‌چرانی خود بدست آورده‌اند درس بگیرید و خود نخواهید آزمایش کنید چون دیگران آزمایش کردند و عقلانی نیست که باز شما همان سیری که دیگران رفته‌اند و ضرر کرده‌اند شما نیز آن راه را طی کنید بلکه بهتر است قبل از کسب پشیمانی و بدبختیهای گوناگون مراقبت چشم خود باشید.

آری خوب است بعنوان تجربه‌آموزی یک بار سیره پاکان را مطالعه کنید تا ذرهای از دریای بیکران عفت و پاکی را بچشید زیرا اگر برای خدا از گناه چشمپوشی کنید همانطور که در قصه‌های آینده خواهد آمد لذتی خواهد داشت که هرگز مزه لحظهای از آن را به دنیا و آنچه در دنیا است نخواهید داد.

کبوتر بازان

فوت، فوت، بیه، بیه، بیه، پرپر، فوت، فوت، فوت، فوت، فوت، فوت، فوت، فوت...

اینطرف نگاه میکند، آن طرف

را مینگرد، بالا می‌رود، دست می‌زند، فریاد می‌زند، بهبه بین پرپری چطور برایم صید می‌آورد، کبوترها را به طرف خود جلب میکند...

یکی از کارهایی که معمولاً جوانها گرفتار آن هستند و ساعتها وقت خود را صرف آن میکنند، وقت خود را هدر میدهند و در کنارش معمولاً صدها گناه و معصیت مرتکب میشوند کبوتربازی است.

البته توجه کردن به حیوانات از اموری است که اسلام بدان توصیه کرده است، اکثر انبیاء عظام یکی از شغلهای قبل از پیامبریشان چوپانی بوده است و توجه به پرندگانی مانند مرغ و خروس، کبوتر نیز دارای، اهمیت بیشتری است.

در روایات آمده که نگهداری حیوانات و پرندگان موجب برداشتن بلاها میشود ولی این روایات در شرائط خاصی محقق میگردد، اگر زمینساز گناهان نگردهد.

افرادی که با نگهداری حیوانات و پرندگان موجب ناراحتی دیگران گردند قطعاً کار حرامی را مرتکب میشوند و در زمره متجاوزین به حقوق مردم قرار میگیرند و از عقوبت در دنیا و آخرت برخوردار خواهند شد.

اگر بوی، سر و صدا، پشه و مگس و حیوانات گزنده و خزنده که از لازمه نگهداری آنها است زمینساز آزدگی همسایگان گردد و یا بهداشت همسایگان و محیط و مردم را در معرض خطر قرار دهد قطعاً حرام است و گناه محسوب میگردد.

اگر نگهداری حیوانات و پرندگان امنیت و آسایش دیگران را در معرض خطر قرار دهد گناه بزرگی محسوب میگردد.

گاهی ممکن است این بیتوجهیها ضررهای مالی برای دیگران داشته باشد که شخص زمینساز، مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت، اگرچه در دنیا نباشد

در دیار دیگر حتماً معاقب میشود.

در برخی مواقع موجب ضرر جسمی و روحی میگردد که او در این پیامد شریک است، در بعضی وقتها هست که گناهان دیگری را دربردارد.

آری اذیت کردن دیگران خصوصاً اگر مؤمن و متدین باشد عواقب شومی دارد تا آنجا که پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود:

«کسی که مؤمنی را اذیب کند مرا آزرده است و کسی که مرا بیازارد خداوند را آزار داده و کسی که خدا را بیازارد لعنت خدا و ملائکه و مردم بر او باد. (1)»

آری کبوتربازی بعنوان یک بازی و تفریح در بین جوانان مطرح است ولی نمیدانند که چه عواقب زشتی دربر دارد.

ما بطور اجمال برخی از پیامدهای آن را یادآور میشویم:

1. اگر از این طریق مالی بدست آورد و با آن لباس تهیه کند هرچه با آن نماز بخواند، عبادت کند مورد قبول درگاه خدا قرار نمیگیرد چون پولی را که لباس خریده غصبی بوده است.

2. موجب دشمنی و کینه میگردد، چه بسا افرادی بخاطر بدام انداختن کبوتران یکدیگر دعوا کرده و به جاهای خطرناکی کشیده شده است، حتی موجب جنایت گردیده است به این قطعه ماجرا توجه کنید:

«... حمید که گهگاهی کبوتربازی میکرد یک روز با خوشحالی آمد از پشتبام پایین و گفت مادر یک کبوترجانانه گرفتم، هنوز حرفش تمام نشده بود که زنگ منزل به صدا درآمد، رفت دم در یک مرتبه فریاد حمید بلند شد، کوروش که کبوترباز باسابقهای بود شروع کرد به فحاشی کردن و کتک زدن، چرا کبوتر

ص: 38

1-1. معمولاً یکی از اهداف کبوتربازی بدام انداختن کبوتران دیگران است بوسیله ریختن دانه و یا حرکت انداختن «پرپی» کبوتری است که مورد توجه کبوتران دیگر است، که این خود یک دزدی و سرقت محسوب میگردد و از گناهان کبیره است.

و تا توانست حمید را زد، برادر حمید، سعید آمد بیرون تا برادر خود را در خون غلطان دید به طرف کوروش حمله کرد، برادر دیگر حمید جواد آمد و...

سرانجام کار به چوب و چاقو و...

پلیس آمد و همه را به زندان برد و خلاصه حمید جان سپرد و کوروش هم برای همیشه به زندان محکوم شد...»⁽¹⁾

3. گناهان ناگهانی مانند نگاه به ناموس مردم، معمولاً از بالای پشتبام داخل منازل و اتاقهای دیگران معلوم میشود، اگر در حین کبوتربازی چشمش به زن یا دختر مردم بیفتد گناهِش قطعی است، نمیتوان گفت خوب یک مرتبه چشمش افتاده است.

4. گاهی یک نگاه موجب پشیمانی و ندامت زیادی میگردد. چنانکه امام علی - علیه السلام - فرمود: چه بسا نگاهی که موجب پشیمانی و نگرانی زیادی گردد.⁽²⁾

5. زمینه ارتباط با افراد لابلالی میگردد، معمولاً افراد کبوترباز چون در معرض گناهان مختلف قرار میگیرند افراد متعادل و مناسبی نیستند که انسان عاقل و فهمیده و متدین با آنان ارتباط پیدا کند، لذا یکی از نتایج این کار رابطه با افراد ناباب است.

6. خود کبوتربازی به این طریقی که متداول است اگر واقعاً گناهان جنبی نداشته باشد یک کار لهُو و بیهودهای است که قرآن در توصیف مؤمنین میفرماید:

مؤمنین از لغو و لهُو و بیهودهگرانی دوری میگزینند.⁽³⁾

7. گاه موجب از بین بردن آرامش میشود، برخی موارد زمینساز اذیت دیگران میگردد، سلب امنیت میشود و در مجموع میتوان گفت که این کار زمینه اذیت و آزار دیگران میگردد که برای تبرک به چند روایت و

ص: 39

1-2 . کیهان صفحه حوادث.

2-3 . نهج البلاغه بخش حکمت.

3-4 . «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (سوره مؤمنون، آیه 103).

الف: اعمال نیک و شایسته انسان بوسیله اذیت دیگران نابود میگردد. (1)

ب: اعلام جنگ با خداست. (2)

ج: کسی که مؤمنی را اذیت و آزار دهد خدا را ناراحت کرده است. (3)

د: کسانی که مؤمنین را اذیت کنند گناه بزرگی را مرتکب شده‌اند. (4)

هرکسی که مؤمنی را اذیت کند در همین دنیا دیگران او را آزار خواهند داد. (5)

8. یکی دیگر از آثار کبوتربازی خطرات احتمالی جسمی از قبیل سقوط از بام، صدمه دیدن از سیم برق، پرتاب سنگ برای کبوتران و شکستن سر، شیشه و... دیگران است.

از مجموع این فصل بخوبی میتوان سود جست که این کار اگر چه خود حرام نیست و حتی نگهداری آن در برخی موارد ثواب دارد ولی چون زمینه گناهان گوناگونی را فراهم میکند خود گناه است و شایسته است انسان مؤمن، باغیرت، جوانمرد و فهمیده از این کار دوری گزیند، بجای آن بکارهای بهتری اهتمام ورزد.

ورزش چشم و مراقبت از آن

ورزش همانگونه که برای اعضاء بدن انسان مفید است و ماهیچهها و بافتهای بدن را فعال و پویا میکند و آنها را از فرسودگی رها میکند.

گاهی که برخی از اعضاء بدن در یک حالت خاصی قرار گیرند اعلام خستگی مینمایند و انسان احساس میکند که برای تنوع نیاز به یک تنش فوقالعاده دارد.

در خوردن غذا نیز اگر تنوع نباشد جذب و دفع لازم انجام نمیشود به مرور در دستگاه گوارش و سیستمهای وابسته به آن اختلال بوجود میآید بگونهای که گاه موجب اختلال در متابولیسم (سوخت و ساز بدن) میشود و انسان در برابر کوچکترین ویروس و میکروب به زانو در میآید و مریض

ص: 40

1-5. «لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ...» (بقره، 264)

2-6. لیاذن بحرب منی من اذی عبدی المؤمن (بحار الانوار، ج 75، ص 152).

3-7. خودسازی، صفحه 87.

4-8. «وَالَّذِينَ...» (الاحزاب، آیه 58).

5-9. من حقر... (خودسازی، ص 88).

میشود.

آری چشم هم اگر نیاز واقعی خود را تأمین نکند و ورزش لازم انجام نگیرد به مرور مبتلا به نارسائیهای بینائی میگردد. در برخی موارد دچار بیماریهای مزمن و مسری میگردد.

چون موضوع کتاب راجع به چشم است لازم بود در این قسمت به برخی از ورزشهای چشمی و میوهها و چیزهایی که برای تقویت چشم موثر هستند اشاره شود اگرچه به برخی از آنها در کتاب «حفظ و تقویت حافظه» اشاره شده است.

میدانید مهمترین عضوی که واردات فکری را جذب میکند چشم است، تمام دیدنیها و خواندنیها از طریق چشم انجام میشود.

اگر انسان به روند بیولوژی چشم (چشم شناسی) و فیزیولوژی چشم (شناخت کارهای چشم) دقت داشته باشد خواهد فهمید که عضو بسیار مهمی میباشد.

اکثر حواس ما از طریق چشم متأثر و خوشحال میشوند و حتی دستگاه گوارش و بقیه اعضاء بدن ما هم تأثیر قابل توجهی دارد جای سخن مفصل نیست ولی بطور گذرگوئی این که چشم نعمت بسیار مهم و ارزشمندی است.

کسی که مطالعه میکند، راه میرود، رانندگی میکند، فیلم میبیند، گردش میکند، خیاطی میکند، کارهای هنری، صنعتی، کشاورزی و... میکند.

نیاز به ورزش چشمی دارد تا بتواند پیوسته ماهیچهها و بافتهای چشم و دستگاه عظیم آن از شادابی کافی برخوردار باشد.

اگر ورزش چشمی انجام نشود نارسائیهای مختلف زودتر به سراغ افراد میآید نزدیکبینی، دوربینی، خسته شدن از مطالعه و... بخاطر عواملی است فراوان از جمله آنها نبود ورزش است.

در اینجا ابتدا به چند ورزش چشمی اشاره میکنیم:

1. ابتدا به فاصله 5 متری و

ص: 41

سپس به 3 سانتیمتری نگاه کنید (10 بار)

2. پیدرپی بالا، راست، سمت چپ و پایین و سپس حرکات را بطور معکوس انجام دهید (مدت توقف نگاه 5 ثانیه و هر حرکت 5 بار)

3. پلکها را به آرامی (نه با سرعت زیاد بهم بزنید 10 بار)

4. پلکها را ابتدا به آرامی روی هم بگذارید در مرحله بعد با کمک عضلات صورت پلکها را با فشار ببندید و سپس چشمها را باز کنید (10 بار)

5. چشمها را در حدقه بگردانید از هر چهار جهت شروع کنید و در هر جهت سهبار

6. آرنجها را روی زمین بگذارید و با دست جلوی چشمانتان را بگیرید اما آنها را باز بگذارید ولی از رسیدن نور به آنها جلوگیری نمائید مدت سه دقیقه به همین حالت بمانید و بدن را آرام سازید و در تمام این مدت منظره جالب و دلنوازی (مثلاً غروب آفتاب، طلوع آفتاب، مناظر طبیعی و باغ) را در خاطر مجسم کنید.

7. دومین مطالعه و یا کارکردنی که بیشتر در چشم مؤثر است میتوانید فاصله دور را در نظر بگیرید و به نقطه خاصی خیره شوید بطوری که سعی کنید آنچه در آن نقطه دور است در حد ممکن ببینید.

8. چشمها را ببندید و سعی کنید در حالی که چشمها کاملاً بسته است نگاه کنید نه اینکه بطوری نامشخص بلکه همان نقطه بین دو پک را نگاه کنید گرچه تاریک است و چیزی را نمیبینید لکن به یک نقطه خاصی دید شما توجه خواهد کرد.

9. چراغ را خاموش کنید، یک پارچهای ضخیم که

نور وارد نشود را انتخاب کنید روی چشمها قرار دهید و آنگاه به آن فضای تاریک با دقت نگاه کنید.

10. در حالت عادی بنشینید یا بایستید، گردن خود را بصورت عادی قرار داده آنگاه به آخرین زاویهای که ممکن است به طرف راست نگاه کنید (تا 10 بشمارید) بعد به طرف چپ (تا 10 بشمارید) بعد به بالا (تا 10 بشمارید) بعد به پایین (تا 10 بشمارید) سپس به مقابل (تا 15 بشمارید) آنگاه یک چرخش کامل (360 درجه) به چشم بدهید سعی کنید این چرخش خیلی آرام مانند ثانیه شمار ساعت حرکت میکند.

این ورزش خیلی برای رباطها و ماهیچهها و نیز بافتهای عصبی چشم مفید هستند.

چیزهایی که موجب تقویت میشوند:

1. نگاه کردن به آب جاری، حوض، استخر، دریا بسیار برای چشم مفید است.

2. نگاه کردن به رنگهای سبز و آبی نیز برای چشم مفید است برخلاف رنگهای تند مثل سرخ، زرد و سفید...

3. خواندن قرآن مخصوصاً خواندن آیهاالکرسی (256 سوره بقره) و نیز آیه نور (سوره نور آیه 31) برای نور چشم مفید است.

4. برای کسی که کارهای چشمی زیاد دارد خوب است هفتهای یکبار شبها هنگام خواب اندکی زرده تخممرغ روی پلک چشم بمالد و صبح آن را بشوید.

5. کشیدن سرمه برای خانمها خیلی مفید است اگرچه برای مردها هم مفید است ولی ممکن است مقداری زحمت داشته باشد.

6. خوردن آب هویج و چیزهایی که دارای ویتامین A باشد مانند: گلابی.

7. گاهی برای رفع خستگی چشم میتوانید از چای سرد و پررنگ استفاده

8. محلول (ای باس) (Eye _ bath) برای جبران خستگی خوب است.

عوامل معنوی در تقویت چشم

همانگونه که برخی نگاهها از نظر معنوی از کارایی چشم میکاهد بسیاری امور هستند که نور چشم و بهره‌وری آن را زیاد میکنند که به بعضی از آنها اشاره میکنیم:

1. خواندن قرآن، همانگونه که در گذشته از برخی روایات بهره جسته بودیم که مثلاً هویچ برای تقویت چشم مفید است، نگاه به آب روان و نگاه به سبزه‌زارها برای از میان رفتن خستگی چشم مفید است امروزه دانشمندان گویند در هویچ ویتامین A وجود دارد که برای چشم مفید است و رنگ آبی و سبز را امروز روانکاوان آرامشبخش جنبه‌های روحی میدانند.

2. خواندن ادعیه (1) حتی نگاه کردن به آنها.

3. حضور در حرم ائمه اطهار - علیهم السلام - و امامزادگان - علیهم السلام - و قبور علماء برجسته و نیز قبور شهداء و مؤمنین، نگاه کردن بر آن تربتهای مقدس نور چشم را افزایش میدهد.

4. از نیروی چشم در کارهای خیر و الهی بهره‌جستن برای چشم مفید است و چشم را از بیماریهای گوناگون مصون میدارد.

5. نگاه کردن به آیات قرآن و نامهای ائمه اطهار - علیهم السلام - و نیز سیمای پدر و مادر (خصوصاً اگر متدین باشند) و...

مراقبت از چشم:

همانگونه که برخی چیزها اعضاء بدن را تقویت میکنند و یا فعال مینمایند برخی کارها و چیزها هستند که برای اعضاء بدن مضر هستند، آری همین نفع و ضرر هم در دنیای گیاهان و حیوانات قابل مشاهده هست، اعضاء مادی بدن

ص: 44

انسان بر مبنای سیستم مادی خود نیازمندیهایی مادی دارند از آن سوی سیستم عصبی و غدد حاکم بر بدن انسان که در اثر افت و خیزهای معنوی متأثر میگردند باید زمینههای تقویت و رشد آنها نیز تدارک شود که برمیگردد به بعد معنوی و روحی انسان، هرکدام از اعضای بدن ما علاوه بر نیازمندیهایی مادی نیازمندیهایی معنوی نیز دارند.

هرکدام از این دو بعد تضعیف گردد تأثیر خود را در اعضاء خواهد گذاشت، معمولاً مردم روی تقویت اعضاء از طریق مادی توجه دارند ولی در بعد معنوی کمتر سرمایهگذاری میکنند.

از آن سوی برای درمان، سرمایهگذاری فراوان میکنند در صورتیکه برای پیشگیری از همان بیماری که شاید کمترین صدمهای نخواهد داشت توجه ندارند.

حاضرند برای بیاحتیاطی خود تمام زندگیشان بسوزد ولی حاضر نیستند مقداری احتیاط کند.

برای جبران ضعف چشم حاضرند از لنزهای گرانبه و یا عینکهای آنچنانی بهره جویند ولی حاضر نیستند مقداری مراعات کنند تا پیوسته از چشم سالم و نرمال برخوردار باشند.

بخاطر اندکی بیتوجهی گاه صدها تومان خرج میکنند ولی عامل بیماری که خیلی راحت هست حاضر نیستند در مرز بدن خود راه ندهند.

عوامل ضعف چشم:

عواملی هستند که چشم انسان را ضعیف میکنند بطور اجمال به برخی از آنها اشاره میکنیم زیرا اجمالگویی ما در این کتاب ما را به این سیره ملتزم میکند، برای توضیح بیشتر باید به کتب مفصلتر مراجعه کرد:

1. رعایت فاصله چشم و کتاب و یا چیزی که مورد نگاه شماست.

2. جهت تابش نور بر صحنه کار چشمی شما اهمیت زیاد دارد.

3. هوایی

ص: 45

که در فضای کاری شما است خیلی در چشم مهم است.

4. فراموش کردن ورزشهایی که بازگو شد.

5. پس از خوردن غذا مطالعه کردن.

6. در حال راه رفتن مطالعه کردن.

7. در حالی باشید که رگهای اطراف چشم (یا صورت) نتوانند براحتهی جریان خون را ادامه دهند.

8. از نزدیک به صفحه تلویزیون، ویدئو نگاه کردن.

9. خودارضائی. (1)

10. کجارضائی. (2)

11. نگاه کردن به مناظر محرک، مهیج.

12. گوش کردن موسیقی.

13. نگاههای بیهدف و بیانگیزه.

14. نگاه کردن به رنگهای تند و تیز.

15. پوشیدن لباسهایی با رنگهای تند و تیز.

دشمن بیدار است، نقشههای خائنانه و تخصصی پیوسته در آستانه تحقق میباشد، برای هر گروهی شعاری را طراحی، تابلویی را تکرار میکنند، تحلیلی را ارائه میدهند، زمزمههای شومی را شیوع میدهند.

میدانید برخی از داروها را بصورت شربت، قرص، کپسول، آمپول و... بستهبندی میکنند و درصد ماده مؤثر هم در هر کدام در نوسان است آنگاه هم که به پزشک مراجعه میشود مقدار مصرف را او تشخیص میدهد و براساس بیماری و اثرپذیری دارو مقدار آن را در روز، هفته، ماه و...

.. تعیین میکنند.

معلم و استاد باتجربه نیز هنگام تدریس، مقدار درس را با محتوا و سطح فکر دانشآموزان ارزیابی میکنند بعد براساس برداشت خود از روحیه بچهها، نگاههای آنها، دقت افراد مقدار دروس را تعیین میکند، لذا گاه یک درس در دو کلاس گاه با زمانهای گوناگون تدریس میشود وقتی در یک کلاس از نظر روانشناسی درست تدریس میشود که نسبت به درک دانشآموزان تدریس انجام گرفته

1- به کتاب حفظ و تقویت حافظه نوشته مؤلف مراجعه کنید.

2- به کتاب حفظ و تقویت حافظه نوشته مؤلف مراجعه کنید.

شود و معلم بدانند که 50% دانش‌آموزان مطلب را درک کرده و میتوانند بیاموزند وگرنه آموزش زیاد امتیازی نه برای معلم است و نه برای دانش‌آموز.

در یکی از مجلات عربی خواندم که برخی از سخنان حضرت امام (ره) رهبرکبیر انقلاب را متجاوز از صدها دانشمند متخصص در علوم گوناگون براساس معیارهای کلی که در نظر داشته به سخنان امام گوش میدادهاوند بعد متخصصین رشتههای نزدیک بهم کمیسیون تشکیل میدادهاوند و بار دیگر سخنان ایشان را گوش میدادهاوند و بعد افکار را متزلزل میکنند، آنگاه برای آنکه به این اصل روانشناسی و جامعهشناسی هم بیتوجه نباشد بلافاصله جایگزین تعیین میکنند با آب و رنگ جذاب و خوب، مواد تلخ و زهرآگین را در کپسول رنگین قرار داده و به خورد جوانان میدهند.

دانشمندان معتقدند که قبل از اینکه چیزی را از فرد یا جامعه بگیرید خلاء ایجاد شده را تدارک نمائید.

آمدهاوند به جای برنامههای صدا و سیما نوارهای ضبط و ویدئو را در روشهای خاصی به این قشر منتقل میکنند.

با تبلیغات سوء علیه رسانه‌های گروهی و مسئولین نظام و... این زمینه را ایجاد کردهاوند، با تشکیل میهمانیهای مختلف و گوناگون به روشهای مختلف و یا ایجاد دوستیهای باطل افراد را به دام میاندازند.

حتی افرادی که از این برنامهها استقبال نکند انگهای امل، بیاحساس، بیفرهنگ، بیعقل و... نثارشان میکنند.

این برنامهها گام نخست بدبختی آینده افراد بوده که نمونههایی را در همین بخش از لابلای نامهها برگزیدیم و تقدیم حضورتان میگردد.

ناگفته نماند ما در اینجا قصد دفاع از صدا و سیما را نداریم زیرا لزومی نمیبینیم

بلکه هدف فقط طرح نقشه‌های شوم دشمن است.

البته این نکته هم قابل تذکر است که تکرار در همه جا بد نیست نه در خوردنیها و نه نوشیدنیها و نه دیدنیها و حتی جنبه‌های معنوی، زیرا بسیاری از واردات جسمی و روحی و عاطفی ما تکرار هستند و هیچ هم خسته‌کننده نیست چون بدن نیاز به یک سری ویتامینهای خاص دارد، بدن سالم هرگز غذای مسموم را نمیپذیرد اگر چه 50 سال غذای سالم بخورد.

هرگاه بخواهد استعمار کار کند طرح پنجاه ساله میکشد، برنامه‌ریزی زیربنایی و اساسی انجام میدهد، به جامعه مینگرد و بررسی میکند که در این جامعه چه قشری در روند ضد استعماری مؤثرترند روی همان گروه سرمایه‌گذاری میکند، نگاه میکند ببیند چه نهادی میتواند آنها را سیراب کند یا جهت دهد از همان راه وارد میشود و روی همان سازمان علامت سؤال میگذارد، تویخ میکند، تضعیف میکند ایجاد چراهائی را میکند و خلاصه تلاش میکند تا قشر مؤثر و نهاد مهم را در تسخیر خود درآورد و بعد خوراکیهای خود را القاء میکند، اول ایجاد خلاء میکند، زمینسازی مینماید بعد هم مواد مضر را وارد کپسول رنگارنگ و جذاب درمیآورد تا بتواند به مقصد شوم خود برسد.

یکی از نهادهائی که در نظام یک مملکت بسیار مؤثر و مهم است رسانه‌های گروهی است خصوصاً صدا و سیما که از فراگیری خاصی در بین جامعه برخوردار میباشد. دشمن آمده ایجاد خلاء کرده، اشکال و انتقاد بظاهر جذابی بوجود آمده و شعاری بظاهر جذاب را برگزیده و آن تکرار، فیلم تکراری، سریال تکراری و برنامه‌های تکراری این شعار را به

معلم، محصل، پدر، مادر، خواهر، برادر و دوست و... القاء کرده وقتی برخی افراد هم تکراری بودن برنامه‌ها را تأیید میکنند (اگرچه این یک واقعیت است) و از این واقعیت یک کانال وسیعی برای اهداف شوم ایجاد نموده تا بتواند اهداف خائنانه خود را القاء کند.

این شعار را سعی دارند بیشتر در ذهن جوانان که قشر مهمی از این کشور را تشکیل میدهند جایگزین کنند و آنها هم که از تجربه و علم کمتر و احساس و عواطف بیشتر بهره‌ورند خیلی زود از رسانه‌های گروهی با تلاش نسبی در روز و هفته و ماه صدها ملاک اسلامی را جلوه داده و دهها معیار غربی را در افکار آنها میزدایند و معیارهای طاغوت را کمرنگ کرده و ارزشهای اسلامی را اگرچه ناقص وارد صحنه عمل میکنند. اینان با شعارهای پوشالی خود ذهن این عزیزان را متزلزل ساخته و به این وسیله آنها را به این مرکز مؤثر کممیل کرده‌اند و از سوی دیگر برای جبران این خلاء آنها را تشویق به دیدن فیلمهای ویدئویی کرده و گرفتار بدبختیهای گوناگون مینمایند.

آری اکثر افرادی که از فیلمهای ویدئویی استفاده میکنند نسبت به ارزشهای ارائه شده از صدا و سیما بیتفاوت هستند و یا اینکه خواستار ملاکهای باطل استعمارگران هستند و یا اینکه قصد دارند بوسیله اینگونه برنامه‌ها نسل جوان را از دامن انقلاب و اسلام بگیرند و به اهداف شوم ضدانسانی خود برسند.

نامه‌های رسیده حاکی است که اکثر انحرافات جوانان (دختر، پسر) عزیز آغازش از اینگونه برنامه‌ها نشأت گرفته است و سرانجام بسیار مشقتباری در پی داشته است این غم نامه یک

... آری آغازی بسیار پر آب و رنگ و جذاب ولی فرجامی سیاه و تاریک داشت، ای کاش آن روز پیش نمی‌آمد! ای کاش آن دعوت محقق نشده بود! ای کاش آن نامه را نمی‌خواندم! ای کاش دست آن دوست‌تو شکسته بود و نامه را به من نمی‌داد، ای کاش آن روز من کور بودم، مرده بودم و مریض بودم و میتوانستم آن نامه حیل‌گرانه را بخوانم! ای کاش در لحظه تصمیم‌اندکی به نداهای درون الهی گوش میدادم، فریاد وجدان را میشنیدم، اعتراض فطرت را توجه میکردم و به لبخندها، تعریفها و سخنان (القائات) شیطانی که پیوسته مرا تحریک بسوی شرکت در آن جلسه میکرد توجه نمیکردم! ای کاش در آن لحظه تصمیم به نداهای باطل نفس اماره توجهی نداشتم و در آن جلسه شرکت نمیکردم!

خواهید گفت چرا؟ چه شده؟ چرا اینقدر پریشانی؟

گویم: بله حضور در آن جلسه زمین‌ساز نابودی عفت، پاکی، سلامت جسم و روح گردید.

آن فیلم و افراد حاضر در آن جلسه هدفی جز بدام انداختن من و امثال من نداشتند، آن همه تشریفات، بزم خوردنیها و آشامیدنیها و هدیه پایان جلسه برای آن بود که آنها امثال من را به دام افکنند.

آری معرفی افراد بهم، گرم گرفتن افراد با هم برای این بود که زمین‌ساز بدبختی افراد دعوت شده گردد.

همان نگاههای داریوش از آغاز جلسه و رفتارهای محبت‌آمیز آن موجب شد که او در هنگام معرفی مرا بعنوان دوست خیلی خیلی خوب خود به آرش بازگو کند و آرش هم از این دوستی (مثلاً) اظهار خرسندی میکرد و همان

خرسندیهای او بعدها خوشحالی او را و بدبختی مرا بدنبال داشت.

آری او مرا به دامان فساد، بدبختی، اعتیادهای جنسی و مخدر انداخت و حالا پشیمانم که قطعاً سودی نخواهد داشت مگر اینکه شما کمکی کنید و خدا لطفی نماید بلکه بتوانم باز به سوی ارزشها بازگردم...

مجید پشیمان

به جای تبریک تولد

اشاره

2- هدیه ناخواسته

1- به جای تبریک تولد

ح - جواهری - از تهران گوید:

روز تولدم بود تا وارد مدرسه شدم دیدم روی تابلو اعلانات پاکتی گذاشته شده و دربرابر نام گیرنده، اسم و فامیل من نوشته شده بود، نامه را گشودم، دیدم یک مجله رنگی است اندکی که دقت کردم دیدم همه صحنهها و لحظات حساس انحرافی و جنسی در آن مجله چاپ شده، صفحه اول مجله هم نوشته شده خواهر جواهری! این هدیه را بمناسبت سالروز ولادتت تقدیم میداریم، امید است زمینه محبت متقابل و رابطه بیشتری گردد.

خواهر عزیز اگر خواستی روابط بیشتر شود تا از هدایا و روابط معنوی برخوردار باشید میتوانید با تلفن... تماس بگیرید.

... همان هدیه مرا از شاگرد اول بودن محروم کرد و از طراوت و نشاط بازداشت و بعنوان جوانی که مبتلا به پیری زودرس شده معرفی شدم. هر روز معلمها و دوستانم از من میپرسیدند: چرا روز به روز ضعیف میشوی؟ چرا نگران و مضطرب هستی؟ چرا دیر به منزل میآئی؟ چرا سروقت به مدرسه نمیآئی؟ چرا تکالیف خود را انجام ندادهای؟ و هزاران چراهای دیگر... تا اینکه اکنون در گوشه سلول زندان هستم و گرفتار هزاران بیماری جسمی و روحی و نیز محرومیت از دوستان خوب، پدر و مادر مهربان و برادر و خواهر

ص: 51

عزیز و اقوام و خویشان با محبت و نیز از ادامه تحصیل و تأمین زندگی مناسب و خوب برای آینده.

... گرچه من به این دام گرفتار شده‌ام و از خود ناامید هستم ولی برای برادر و خواهران عزیزم دلم میسوزد، حیفم می‌آید آنها گرفتار شوند.

اگر من آن مجله را نگه نمی‌داشتم، اگر ادامه نمی‌دادم، اگر تلفن نمی‌کردم اگر با پدر و مادرم، برادر و خواهرم مشورت کرده بود، اگر با معلم مشورت کرده بودم، اگر با دوستم در میان گذاشته بودم اگر مقداری فکر کرده بودم به این بدبختی دچار نشده بودم که در اول جوانی در کنار افراد مجرم و جانی قرار گیرم...

2- هدیه ناخواسته

یکی از راههایی که برای انحراف جوانان، دشمن در نظر گرفته تکثیر و پخش و تبلیغ عکسها و مجلات سکسی است، اگرچه خرید، فروش، نگهداری و تبلیغ و نگاه کردن آن حرام است ولی با کمال تأسف گاهی در برخی از نامهها از هدیه و تشویق و تبلیغ این گونه عکسها و مجلات سخن به میان می‌آید.

برادر ح - کریمی - اصفهان:

... چندی پیش درب حیاط به صدا درآمد، درب را باز کردم، پستی پستی را به من داد که در برابر نام گیرنده آن اسم من نوشته شده بود با علاقه زیادی نامه را گشودم دیدم مجلهای زیبا؛ جالب و سرشار از عکسهای رنگی سکسی... بعد هم نوشته بود این مجله را به شما هدیه میکنم به دوستان دیگرت هم معرفی کن اگر خواستی رابطه ما ادامه داشته باشد روز... در... بیا و ساعت... روی میز بنشین و پس از 10 دقیقه هم برو

ص: 52

این رمز علاقه به ادامه روابط است.

گرچه تعجب کردم از این مجله و از اینکه مجله از کجا آمده و مرا چه کسی به آنها معرفی کرده وقتی مهر تمبر را نگاه کردم نامه از باختران پست شده...

مقداری حساس شدم در روز و مکان موعود حاضر شدم کسی با من سخنی نگفت ولی روز بعد مجدداً مجله دیگری اما بدتر از آن شماره رسید بعد در آن مجله افرادی را به عنوان دوست همفکر و دلسوز به من معرفی کرده بود در آن محلهای که من زندگی میکردم. بنا به آدرسی که داده بود به نزد یکی از آنها رفتم ولی ای کاش آن نامه و آن دوست را نمیشناختم حال گرفتار صدها بیماری جسمی، جنسی، روحی شده و از خودم متنفر هستم و آرزوی مرگ دارم.

تکرار، شعار دشمن!؟

آری مگر هرچیز تکراری بد است، مهم نیازمندی انسان است، مهم شناخت واقعی نیازمندی است که باید ارزیابی شود، باید انسان بفهمد چه نیازی دارد آنگاه در پی گزینش نیاز شود.

انسان از آغاز ولادت تا آخرین لحظات عمر در هر روز چندین لیتر اکسیژن و دهها گاز دیگر بصورت تکراری مصرف میکند و هرگز تکراری نیست.

هر فرد در روز دهها گرم نان، میوهجات، سبزیجات و مایعات بطور دائمی مصرف میکند و حتی برخی مواقع اگر آن مواد لازم را نداشته باشد شاید بسیار از زحمات را پذیرا شود.

ولی از آنجا که این مواد برخی بصورت اتوماتیک پیدا میشود و بعضی بصورت درخواست مادی و عدهای هم براساس شناخت انسان نسبت به اهمیت آنها هست، انسان پیوسته بهره میبرد

و هیچ سخنی از تکراری بودن نیست.

نیازهای معنوی انسان هم نیز چنین است، احتیاجات تربیتی انسان هم اینگونه است.

از نظر روانکاوی تذکر برخی از صفات نیک برای انسان مفید است و حتی موجب تقویت آن نیروی معنوی میگردد همچنانکه تکرار بر ترک گناه انسان را نسبت به آن گناه بیمیل میکند.

تکرار در بسیاری مواقع لازم است و اصلاً جزء ضروریات سازندگی انسان است حتی تبلیغات از طریق هنر، صنعت، بیان، قلم و... برای تأمین همین عامل بکار میرود، در سال میلیونها دلار صرف تبلیغات میشود یعنی صرف تکرار میگردد و بسیاری مردم از طریق تکرار شناختهایی را پیدا میکنند و دانشهای مفید در آنها رسوخ میکنند.

البته لازم به تذکر است که تکرار باید برای مردم تبیین شود، انسان میتواند در هرباری که یک چیز را میبیند، میشنود، مطالعه میکند و... از یک دید بدان بنگرد تا برای او تکراری نشود مثلاً گاه نگاه کلی، گاه نگاه علمی، گاه نگاه یادگیری، گاه نگاه هنری، گاه نگاه انتقادی، گاه نگاه پیشنهادی، گاه نگاهی که به او ابتکار و نوآوری دهد و... هزاران نگاههای دیگر.

با این توضیح کوتاه روشن شد که تکرار، مفید بلکه ضروری است.

آری گاه نیازمندیهایی مادی انسان بصورت غیر واقعی تأمین میشود. مثلاً بجای شیر مادر، شیر حیوان یا شیرهای پزشکی داده میشود. اینکه در جوامع مستضعف بیماری زیاد است و مرگ و میر فراوان بخاطر این است که نیاز واقعی آنها ارضاء نمیگردد و در اثر ضعف قوای دفاعی بدن میکرب در آنها نفوذ کرده و آنها را به نابودی میکشاند.

معمولاً اگر کودک

غذای مناسب و حساب شده نخورد بسیار مریض میشود اگرچه این غذاها تکراری باشد. ولی آنگاه که کودک نیاز واقعی خود را کسب نکرد و کسی هم به او تذکر نداد قطعاً تأمین نیازمندی خود را نکرده مجبور میشوند از طریق، قرص، کپسول، شربت، آمپول و حتی جراحی او را درمان کنند و سالم سازند.

وقتی فرد و اولیاء افراد نتوانند درک نیاز واقعی خود و افراد تحت تربیت را بنمایند قطعاً نیاز واقعی آنها تأمین نشده و آنها را به انحراف، فساد و جنایت میکشاند و سرانجام باید به زندان، بیمارستان، تیمارستان و یا اعدام منتهی گردد.

کوتاه سخن اینکه انسان یک نیازهای ثابت مادی و معنوی دارد و یک نیازهای متغیر و متنوع که باید بین این دو نیاز تفاوت باشد اگر بجای نیاز واقعی نیاز غیر واقعی را تزریق کرد کاری از پیش نخواهد برد.

مقدار نیازمندی انسان هم محدود است هرچه بیشتر گردد به جز مشکلات آفرینی کاری را نخواهد کرد.

ولی نیازمندیهای پیوسته و مداوم هم یک امری است بسیار مهم که باید برای آن چاره‌های اندیشید.

آری دشمن برای اینکه توان جسمی، فکری و روحی جامعه را کمرنگ کند از ابزاری استفاده میکند تا افراد جامعه به تأمین غیر واقعی متوجه شوند و از احتیاجات واقعی محروم گردند.

گاه خوراکیهای مسموم را به آنها تزریق میکند و گاه تحت عنوان روشنفکری، و... آنها را از غذاهای واقعی و معنوی باز میدارد.

داستانهای پلیسی، جنائی، عشقی و خیالی هنوز هم طرفدار زیاد دارد، انسانی که برای هر لحظه از عمرش میتواند دهها برنامه‌ریزی داشته باشد، افرادی

که در وجودشان صدها استعداد نهفته است و اگر برای هرکدام از آنها بخواهند وقت صرف کنند باید صدها برابر عمر معمولی را داشته باشند.

در دنیا کم‌مردمی نیستند که نیاز بسوی اندیشه‌های مستعد دراز کرده و از آنها استمداد میکنند.

چقدر افرادی که هر روز بخاطر کمبود نیازهای معمولی تسلیم مرگ میشوند و کسی بفکر آنها نیست.

چه بسیار بیمارانی که بخاطر نبود دکتر، دارو و امکانات پزشکی فریاد مظلومانیشان بلند است و از ناراحتی شب و روزشان یکسره ناله و فریاد و سرانجام تسلیم مرگ میشوند.

چه افرادی که از گرسنگی، سرما، فقر و... مرگ را بر زندگی ترجیح میدهند و...

در این طرف افراد مستعد، آماده و توانمند سرگرم اموری هستند که نه اینکه مفید به حال آنان نمیباشد بلکه برای جامعه هم مضر است و آینده آنها را نیز در معرض خطر قرار میدهد.

متأسفانه تحت عنوان روشنفکر هستم، اهل مطالعه‌ام، کتابهای مختلف را میخوانم.

برخی افراد هم یا خود مأموریت دارند نسل جوان را به انحراف و فساد و بیهدفی سوق دهند و یا دیگران آنها را به این چنین کارها دستور میدهند و گاهی از جوانان، آنها که اهل مطالعه‌اند، استعداد دارند، خوشفکرند، زرنگ هستند و... میپرسند فلان کتاب را خوانده‌ای، نوشته‌های فلان نویسنده را مطالعه کرده‌ای، نشریات فلان ناشر را دیده‌ای و... اگر بگویند نه؟ بلافاصله با تبلیغات حساب شده‌ای او را به مطالعه وادار میکنند و یا یک کتابی به او هدیه میدهند و یا اینکه او را مورد نكوهش قرار میدهند: تو که آدم نیستی، احساس نداری، روشنفکر نیستی،

همیشه کتابهای مذهبی میخوانی، از این کتابها هم بخوان ببین چه لذتی دارد و...

آری از میان نامهها، خواهران و برادران زیادی از عواقب مطالعه این کتابها اظهار ناراحتی میکنند، گرفتاریهایی که برایشان پیش آمده که نتیجه این سری مطالعات و دوستان است و، دردهای روحی، فکری که گرفتار شدهاند برای ما نوشتهاند. حال شما هستید که باید تصمیم بگیرید که چه راهی را باید انتخاب کنید!؟

آری هر نویسنده و مقاله‌نویس، داستانسرا، سوژهرور قطعاً از قلم بدست گرفتنش هدف خاصی دارد.

این شما برادر و خواهر عزیز هستید که باید مراقب باشید چه غذائی را وارد سیستم روحی خود میکنید و از این خواندن چه هدفی دارید.

مطالعه مقاله، جزوه، مجله و کتاب زیبائظاهری، جذابیت قلم، تبلیغات این و آن نباید چندان تأثیر بگذارد مگر اینکه یقین پیدا کنید نویسنده فردی مورد اطمینان است و دارای هدفی والا میباشد و یا اینکه از چند نفر مورد اطمینان سؤال کنید.

شما میدانید هنر از یک ویژگی برخوردار است که توان کشاندن اندیشه و افکار را به هر دو سوی دارد، میتواند افکار را بسوی پوچیها، ضد ارزشها و مفسد و انحراف بکشاند و توانائی دارد در مسیر ارزشها، رشدها و نیکیها بحرکت درآورد.

کوتاه سخن اینکه مطالعه کردن هم یکی از کانالهای وارداتی از طریق چشم است که در بسیاری از مواقع زمینساز مصائبی برای جوانان عزیز شده است.

نامههای رسیده از جوانان عزیز دختر و پسر حاکی از این است که کتبی هنوز هم منتشر میشود که افکار نسل جوان را تخدیر میکند و زمینساز نابسامانیهای روحی و

فکری میشود و بسیاری را دچار ضررهای جبرانناپذیری کرده است.

یکی از وسایلی که توسط بشر ساخته شد و میتواند زمینهساز آموزش و پرورش و انسانسازی واقعی باشد ویدئو میباشد، ویدئو دستگاہی است که از طریق دیدن و شنیدن مفاهیمی حق یا باطل را القاء میکند و اگر انسان بخواهد میتواند از آن بهره‌های بسیار ارزشمندی را ببرد.

استعمار و استکبار جهانی هرگاه توانستند خود برای نابودی فرهنگ و مکتب یک جامعه تلاش کنند وارد و برای این منظور از لوازم و ابزار مناسب بهره می‌برند.

سینما، تلویزیون، کتاب، مجله، رادیو، ضبط و ویدئو از لوازم هنری و جذاب هستند که دشمنان خدا و دین خدا و خلق خدا برای اهداف شوم خود از آن بهره‌برداری مینمایند.

هنوز هم نامههای فراوان هر روز میرسد که از طریق سینما، کتاب، مجله و نوارهای... دچار بدبختیها شده‌اند.

هنوز هم دوبله کردن برخی فیلمهای سینمایی که با فرهنگ کفر و الحاد ممزوج و مخلوط شده روز به روز جوانان ما را به دام فساد میکشاند.

هنوز هم ترجمه، بازنویسی، برگردان و چاپ برخی کتابهایی که آمیخته با افکار شرک و استعمارگران است نسل جوان ما را تهدید میکند، اگرچه برخی مواقع کتب بطور قاچاق چاپ میشود.

آری هنوز هم بازار فیلمهای مبتذل و ویدئویی در مرز و بوم کشور اسلامی و انقلابی ما که ثمره خون هزاران شهید عزیز و تلاشهای پیگیر کارگزاران مخلص میباشد بسیار بسیار گرم است.

آری متأسفانه این فیلمها بطور رایگان و با پذیرائیهایی گوناگون مادیمعنوی (مسموم) همراه است.

افرادی در لباس دوست، همسایه، همشهری، فامیل

و... گردهم جمع میشوند و پس از پذیرائیهای گوناگون و جذاب یک فیلم ویدئویی مضرّ و مخربّ پخش مینمایند. و افکار سالم برخی حاضرین را به خود نزدیک و از ارزشها و معیارهای انقلاب و اسلام و انسانیت دور میکنند.

بلی نوارهای ویدئو برای برخی افراد که میدانند مؤثر در جمعی میتوانند باشند هدیه میگردد و گهگاهی هم توضیحاتی همراه نوار ارسال میگردد و یا حضوراً بیان میکنند.

هنوز هم افرادی هستند که این نوارها را میخرند، میفروشند، تکثیر میکنند، تبلیغ میکنند، نگاه میکنند، اگرچه از لوازمی هست که در زمان ائمه - علیهم السلام - نبوده ولی از مبانی فقهی علماء بخوبی میتوان حرمت آن را قبول کرد و عذاب الهی را حتماً بدنبال خواهد داشت و علاوه چون زمینساز انحراف و بدبختی فرزندان دیگران را فراهم آورده فرزندان خود هم بگونههای دچار بدبختی و نابسامانی خواهند شد.

اما برادر و خواهر عزیز! حال که استعمارگران، دشمنان جوان و دوستان ناآگاه شما دست بدست هم دادهاند تا جامعه اسلامی ما که یکی از کشورهای جوان جهان بشمار میرود آینده آن را تباہ سازند، شما برای سلامتی و سعادت خود اندکی دیدههایت را کنترل کن و در اینگونه مجالس شرکت نکن که بدبختی شما قطعی است، در اینجا به برخی نامههای رسیده از برادران و خواهران پیشیمان شما اشاره میکنیم که پس از گذران مدتها در این مسیر به عواقب شومی گرفتار و به انواع بیماریهای روحی، جسمی و اخلاقی مبتلا شدهاند.

برادر ح - ع از تهران

حدود سهسال قبل با یکی از دوستانم دعوت به جلسهای

شدیم که پس از حضور در جلسه و پذیرائی مفصلی از نظر میوه، احترامات بسیار ما را به اتاقی دعوت کردند برای دیدار یک فیلم خانوادگی پس از لحظاتی وارد اتاقی شدیم که در و دیوار آن به انواع و اقسام عکسهای محرک، مهیج و مخرب سیاه شده بود، برنامه شروع شد ولی سراسر فیلم یادآور یک زندگی حیوانی، جنگلی و غربی بود مرد و زن، دختر و پسر در یک فضای بسیار بزرگ و زیبا انواع و اقسام طنزها را ارائه میدادند و گویا شرکت تعاونی تشکیل داده و همه حق استفاده از ابزار و لوازم و سرمایههای شخصی همدیگر داشتند... دیدار این فیلم مرا از درس بازداشت، از عبادات الهی محروم کرد، رابطه مرا با دوستان خوب و مؤمن قطع کرد، به انواع و اقسام گناهان آلوده ساخت، گرفتار بیماریهای جسمی، روحی و جنسی ساخت و...

این نامه را نوشتم تا دوستان و برادران عزیز دیگر ضررهایی که من کشیدهام آنها گرفتار نشوند.

خواهر ج - الف از باختران

... یکی از همکلاسیهایم کارتپستالی داد و نوشته شده بود فردا صبح جمعه ساعت 9 منزل ما با جمعی از دوستان لحظات طلائی را خواهیم داشت، حضور شما هم ما را سرافراز خواهد نمود.

... فیلمی که راه و روش جلب دیگران و گرفتار کردن دیگران را نشان میداد و عواقب واهی و خیالی خودش را ترسیم میکرد.

ورزشهای بیحرکت

تنوع در حرکت خیلی خوب است، اسلام توصیه به تنوع و تحولات نموده و اصلاً در اساس خلقت تنوع و تغییرات فراوانی وجود دارد، وجود شب و روز، فصول گوناگون، شب و

روز، گلها و میوه ها، اختلاف زبان، نژاد و فراوانی حیوانات گوناگون و گیاهان مختلف و رنگها و... از عوامل زمینساز تنوع میباشد.

جسم انسان نیاز به تنوع دارد همچنانکه روح انسان نیز نمیتواند از تنوع بینایز باشد.

یکی از تنوع و تحولاتی که برای انسان در بالندگی مفید روح و جسم کارساز است ورزش میباشد، روانکاوان برای هر کدام از سیستمهای موجود در بدن ورزشهایی را معرفی کردهاند تا استعدادهای ناشکوفای آنها ظاهر گردد.

حتی برخی از بزهکاریهای روحی را میتوان از طریق ورزش (تمرین)های روانپژوهی به حال نرمال درآورد.

بعضی از نارسائیهای جسمی را نیز میتوان با ورزش و تمرینهای ویژه‌ای سامان بخشید.

آری در سیره ائمه اطهار - علیهم السلام - و علماء و دانشمندان ورزشهای گوناگون بچشم میخورد ولی هر زمان جلوه ورزش تفاوت میکرده است.

زمانی تیراندازی و اسبسواری و شنا بوده ولی امروز میتوان با ورزشهای جدید و کارآمد و سازنده زندگی را از حالت یکنواختی بیرون کرد.

میدانیم ورزش هم ثمرات روحی دارد و هم ثمرات جسمی، اصول کار فیزیکی و جسمی برای جوان علاوه بر طراوت جسمی شادابی روحی هم ایجاد میکند.

اگر این تحریکات با حضور در صحنه‌بازی باشد ثمرات نیکی هم از نظر جسمی دارد و هم از نظر روحی ولی صرف نگاه کردن مناظر و میداین بازی نه اینکه نتیجه مثبتی در جسم ندارد بلکه عواقب بدی هم در روح دارد، علاوه بر اینکه از نگاه زیاد و بیتأمل به صحنه تلویزیون در اینگونه بازیها سودی عاید طرف نمیشود مضراتی هم برای چشم و سلسله اعصاب دارد.

رست مثل این است که انسان میوه، غذا یا نوشابه‌های که شدیداً به او احتیاج دارد نگاه کند ولی اجازه استفاده نداشته باشد.

قطعاً بازی 10 دقیقه حتی در فضای منزل یا اطاق تأثیرش بیشتر از دهها ساعت نگاه کردن به مناظر غیرمستقیم است.

البته برای افرادی که دچار مشکلات روحی هستند و بیکاری برای آنها گناه آخری است خوب است ولی کسی که توان دارد، حال دارد، شوق دارد و آمادگی دارد شایسته نیست که ساعات زیادی از عمر خود را صرف دیدن اینگونه مناظر کند.

زیرا خود دیدن این مناظر تحریکاتی را در سیستم عصبی و غدد حساس بدن ایجاد میکند که عواقب خوبی ندارد.

چون سخن در این کتاب راجع به چشم و نگاه میباشد باید یادآور شد که این نگاه کردنها برای افرادی هست که خود خلاقیت، ابتکار، نوآوری و کار مفیدتری ندارند ولی آنان که توان دارند به خود و جامعه ستم کردهاند و بهتر است از آن وقت خود بهره بهتری را ببرند.

البته برای خواهران عزیز که ممکن است بادیدن اینگونه صحنهها تحریک شوند و به گناه بیافتند قطعاً حرام است.

برای جبران اینگونه دیدنیها خوب است اندکی کارهای فیزیکی که برای خود یا دیگران مفید است انجام دهیم.

عیادت کردن، کمک به افراد ناتوان، کمک به کارهای خانه به پدر و مادر، همسر و... علاوه بر آن جهت مثبت جسمی آثار معنوی هم در پی خواهد داشت.

عبرت اول

اشاره

2- عبرت دوم

3- عبرت سوم

4- عبرت چهارم

5- عبرت پنجم

6- عبرت ششم

7- عبرت هفتم

ص: 62

- عبرت هشتم

9- عبرت نهم

1- عبرت اول

در این فصل برآنیم تا شما را با حقایقی تاریخی آشنا کنیم و آثار پاکی و ناپاکی را از گذر تاریخ گذشتگان به نگارش درآوریم باشد که تاریخ گذشتگان راهنمای راه آیندگان گردد و ضررهای آنها را نسل امروز متحمل نشوند و از زندگی مشقتبار آنها عبرت گیرند و خود را گرفتار نسازند که امام علی - علیه السلام - فرمود:

وسيله عبرت زياد است ولي عبرتگيران اندکند. (1)

امید است این گنجهای تاریخی بتواند برای برادران و خواهران عزیز درسی باشد و آنها را از پشیمانی و عواقب شوم چشمچرانی بدور دارد.

نتیجه عکس

یکی از عواملی که در نظر مردم نکوهیده است شهوترانی و هوسبازی میباشد، هارون برای اینکه بتواند چهره تابناک امام کاظم - علیه السلام - را آلوده سازد زنی زیبا، آوازخوان و هرجایی را به زندان فرستاد و به او سفارش کرد هرچه میتوانی نزد این زندانی طنازی و عشوهگری کن، زن تا وارد شد دید یک پیرمرد نورانی سر بر سجده گذاشته و مشغول راز و نیاز با خداست هرچه خودنمایی کرد اثری نپذیرفت، آنچنان آقا غرق در راز و نیاز بود که زن نیز متأثر گردید و او نیز مشغول عبادت و راز و نیاز با خدا و توبه گردید. (2)

آری پاکی از سیره ائمه و اولیاء الهی است و هوسبازی روش طرفداران شیطان است.

مادر عیاش و حجاج

مادر حجاج زنی بوده که به همسر خود قانع نبوده و در حالیکه شوهرش یوسف زنده بود دنبال مردان دیگری بود.

این زن ناپاک، عاشق نذر بن

ص: 63

1-1 . نهج البلاغه، حکمت 297.

2-2 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 5؛ و جلاء العیون، ص 719.

حجاج که جوان باجمال و مشهوری بود شد، و در کوچه و خیابان به انتظار «نذر» گام برمیداشت و شعر میخواند، عمر عبور میکرد، شنید و فهمید که جریان چیست نذر را گرفت و سرش را تراشید و او را تبعید کرد.

این زن از نظر تاریخ اینگونه بوده وقتی شوهرش با او همبستر شد او بیاد نذر بوده و روی حجاج تأثیر منفی گذاشت و چنین مرد خبیثی تحویل جامعه داد که میتوان گفت کمتر جنایتکاری در تاریخ مثل این فرد داریم.

امام صادق - علیه السلام - به زراره (ره) فرمود: این جنایات بخاطر آن مادر عیاش و لابلایاش بود. (1)

عشق باطل و امامکشی

عبدالرحمن بن ملجم مرادی برای کشتن امام علی - علیه السلام - وارد کوفه شد، وی از خوارج نهروان بود و امام علی - علیه السلام - او را میشناخت.

عبدالرحمن در کوفه قطام دختر اصبع تمیمی را دید و عاشق او شد و از وی خواستگاری کرد.

قطام گفت: کابین و مهر من کشتن علی است که پدرم را کشته است.

امام علی - علیه السلام - از امام حسین - علیه السلام - و امام حسن - علیه السلام - پرسید چند روز از ماه رمضان باقی است؟

جواب دادند: ...

امام - علیه السلام - دستی به محاسن خود کشید و فرمود بزودی ریش مرا شقیترین (ابنملجم) مردم با خون سرم رنگین میکند.

ابنملجم با شنیدن این جمله از آن حضرت مضطرب گردید و خود را در اختیار امام - علیه السلام - قرار داد و عرض

ص: 64

کرد دستهای مرا قطع کن.

امام - علیه السلام - با اینکه از نقشه او آگاه بود فرمود: تو در نظر من گناهی فعلاً نکرده‌ای، با جملهای که گفتم خواستم خبری که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - داده بود بخاطر بیاوریم.

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قاتل مرا مردی از طایفه مراد معرفی کرده است.

امام - علیه السلام - در این شعر خود برای توجه عبدالرحمن اشاره به وعده و معاهده قسام میکند و به او گوشزد میکند که از مسیر صحیح با قصد خود خارج گردیده است. (1)

آنگاه فرمود: ای گولخورده (هدف قسام) و به وعده او دلخوش کرده!

ای کسی که از راه خدا و راست و صحیح منحرف شده‌ای!

ازدواج سیاسی

اگر انسان دنبال شهوترانی باشد برای رسیدن به آن دست به هر تباهی و جنایتی میزند و معمولاً دولتمردان خودکامه برای رسیدن به اهداف خبیث خود علاوه بر اینکه نوامیس مردم را در معرض خرید و فروش و نابودی قرار میدادند بلکه نوامیس خود را نیز معامله سیاسی میکردند، ببینید این داستان چگونه این دو نکته را تثبیت میکند:

منافقین به معاویه نوشتند که ما مطیع تو هستیم و او را تحریک کردند که بسوی آنان بشتابد و ملتزم شدند که امام حسن - علیه السلام - را تسلیم معاویه نموده و یا اینکه او را بکشند.

معاویه به عمر بن حریث و اشعث بن قیس و حجار بن ابجر و شیبث بن ربیع نوشت که اگر امام حسن - علیه السلام - را

ص: 65

1-4. . الا یا ایها المغرور بالقول والوعد... (دیوان منسوب به امام علی - علیه السلام -، ص 174).

کشتید برای شما چند چیز در نظر گرفته و به شما خواهیم داد:

1. صد هزار درهم بشما خواهیم داد.

2. فرماندهی یکی از لشکرهای شام را در اختیار شما قرار خواهیم داد.

3. یکی از دختران خود را به شما تزویج می‌کنم.

آری معاویه دختر خود را معامله سیاسی کرد تا امام حسن - علیه السلام - را بکشند و او به اهداف کثیف و سیاسی خود برسد. (1)

ثمرات هرزگی

زلیخای هوسباز راضی شد به پیغمبر خدا تهمت بزند، او را به زندان افکند، او را از زندگی آرام به زندان منتقل سازد و...

شاید هم برای اینکه یک هوسارانی کرد آن همه ناز و نعمت و جلال و بزرگی را از دست داده و خیلی غصه‌دار و افسرده گردید.

زلیخا چون بوضع خود دقیقتر میشد بیاد طنازیهای خائنه و گذشته خود میافتد و رنج میبرد هرچه پیری و کوری و فقر و زمینگیری خویش را میدید عذاب روحیش بیشتر میشد.

حال باید زلیخای هوسباز و خیره‌سزای عشقبازی حرام و عیاشی خود را ببیند و در چنگال حتمی مکافات، مزه‌های خیانت‌های خود را بچشد، و این است فرجام عیاشی و هوسرانی که آغازش با یک نگاه شروع گردید. (2)

عشق و امامکشی

معاویه، مروان بن حکم را مأمور کرد که جعده (دختر اشعث بن قیس کنندی) را که همسر امام حسن - علیه السلام - نیز بود تحریک کند و زمینه مسمومیت آن حضرت را مهیا سازد و وعده داد که اگر در چنین امری موفق شود و امام حسن - علیه السلام - را مسموم

ص: 66

1-5. صلح امام حسن - علیه السلام -، ص 87.

2-6. بحار الانوار، ج 11، ص 270.

کند او را به همسری فرزند خود یزید برگزیند و صد هزار درهم نیز به او جایزه بدهد.

در پی این وعده جعده همسر آنحضرت، امام حسن - علیه السلام - را مسموم کرد، ولی بعد از اینکه کار حضرت را ساخت و انتظار ازدواج با یزید که پسر معاویه بود را داشت، معاویه نوشت تو با همسر نخستین خود که از خاندان نبوی بود چنین کردی چطور میشود به تو اعتماد کرد که با پسر من نیز چنین رفتاری را در پی وعده دیگران روا نداری. و او را هم به قتل برسانی. (1)

نسل کثیف:

امام صادق - علیه السلام - فرمود: اشعث خود در شهادت امام علی - علیه السلام - نقش داشت و دخترش در مسمومیت امام حسن - علیه السلام - و پسرش محمد در شهادت امام حسین - علیه السلام - مؤثر بود. (2)

معاویه نتیجه مادر هرجایی

هند مادر معاویه نیز یکی از زنان هرجائی و شهوتران بوده، او نیز بعد از اینکه با ابوسفیان ازدواج کرده از فجور و زنا روگردان نبود و چنانکه نوشته‌اند معاویه از زنا بوجود آمده است و منتسب به چند نفر است.

ابن ابی‌الحدید جریان نسب معاویه را چنین بیان کرده که معاویه همواره به چهار نفر نسبت داده شده:

1. مسافر بن ابی‌عمرو

2. عماره بن ولید

3. عباس بن عبدالمطلب

4. صباح

چون ابوسفیان زشترو بود و کوتاه‌قد و از طرفی صباح که چندی در خانه ابوسفیان کار میکرد جوانی رشید و خوشسپما به شمار می‌آمد، هند شیفته او شده وی را به خویشتن دعوت کرد، صباح

ص: 67

1-7. تاریخ مسعودی (حاشیه ابن اثیر، ج 5، ص 198).

2-8. حاشیه ابن اثیر بر تاریخ مسعودی، ج 6، ص 55.

نیز با وی در آمیخت و معاویه از او بوجود آمد.

و برای اینکه هند از آبروریزی نجات یابد او را به ابوسفیان نسبت داد. (1)

فساد پدر و مادر

زیاد بن ابیه چون حکومت بصره را از جانب معاویه گرفت جنایات فراوانی مرتکب شده، وی مردی خشن و جنایتکار بود، چنانکه در نامهای به امام حسین - علیه السلام - مینویسد: ... بهترین گوشتی که دوست دارم بخورم گوشتی است که تو از آنی! (2)

زیاد، دستهدسته مردم را جلو قصر خویش در کوفه میبرد و دستور میداد امام علی - علیه السلام - را سب (فحش) دهند و از او بیزاری جویند چنانکه کسی اطاعت نمیکرد گردش را میبردند. (3)

خلاصه زیاد طبعاً جنایتپیشه بود و در اجرای دستورات و خواستههای معاویه و خاندان اموی چشم و گوشبسته فرمانبرداری میکرد... حال بینیم این فرد از نظر خاندان و پدر و مادر کی بوده:

مادرش سمیه (کنیز حارث بن کلدیه طیب مشهور عرب) بود که پیش از آن به دهقان تعلق داشت.

زمانی دهقان بیمار بود برای معالجه نزد حارث بن کلدیه رفت و حارث او را علاج کرد از اینرو دهقان کنیز خود (سمیه مادر زیاد) را بدو بخشید.

چون سمیه نافع و ابوبکر را، زایید حارث بن کلدیه ایشان را به فرزندی خود پذیرفت و سمیه را به عبید غلام رومی دختر خود بخشید و زیاد در خانه عبید به وجود آمد.

لازم به تذکر است رسم در جاهلیت بود که مردم کنیزان خود را برای انتفاع مالی به زنا وادار میکردند، سمیه نیز خارج از طائفه در محلهای برای

ص: 68

1-9 . شرح ابن ابیالحدید، ج 1، ص 111.

2-10 . شرح ابن ابیالحدید، ج 4، ص 72.

3-11 . مروج الذهب، ج 3، ص 235.

این منظور رفت و آمد داشت، و در آنجا به این امر شهرت داشت.

خلاصه زیاد مشخص نیست پدرش کیست و یک فردی که پدر ناشناخته و مادر هرجائی و ببیند و بار داشته باشد سرانجام کارش همین خواهد بود که با پیامبر - صلی الله علیه و آله - و دین خدا دشمن خواهد بود.

از بیوگرافی زندگی انسانهای جنایتکار و دشمن دین خدا و اهل بیت عصمت - علیهم السلام - استفاده میشود که اکثر آنها پدر و مادر و یا خودشان از عفت و پاکی برخوردار نبوده‌اند.

2- عبرت دوم

یحیی - علیه السلام - و عشق باطل

... به یحیی - علیه السلام - خبر رسید که «هیرودیس» زمامدار فلسطین عشق «هیرودیا» دختر برادر خود را در سر میپروراند زیرا این دختر چشمان زیبا و اندامی فتنهانگیز و دلربا دارد، زمامدار فلسطین تصمیم گرفته این دوشیزه زیبا را به ازدواج خود درآورد و با وی همبستر گردد مادر دختر و بستگان او با خواسته زمامدار موافق هستند و به او کمک میکنند.

یحیی - علیه السلام - اعلام کرد این ازدواج باطل است و آئین الهی وی اینکار را تصویب نمیکند و با روح تورات سازش ندارد.

یحیی - علیه السلام - گفت: من اینکار را نمیپذیرم و سپس به مخالفت با زمامدار فلسطین پرداخت.

عقیده یحیی - علیه السلام - در شهر منتشر شد، در کاخها و در میان پردهنشینان و باشگاهها و مراکز عبادت همه و همهجا پیچید، عقیده یحیی - علیه السلام - بگوش زمامدار فلسطین رسید و از آنچه در بین مردم شهرت یافته بود آگاه

گردید و سخت غضبآلود شد و عداوت و دشمنی خود را پنهان داشت ولی خشم او به اندوه و تغییر صورت کشید و به غم و شکنجه مبدل گردید.

این دختر بیچاره ترسید و گفت عجبایحیی امید شیرین مرا تلخ کرد و چه بسا عموی او از ازدواج با وی منصرف شود.

بدنبال همین افکار بود که دختر تصمیم گرفت از زیبایی خود بهره‌برداری کند شاید بتواند بدینوسیله بغرض خود برسد و هدف خویش را تثبیت کند.

بهمین منظور تا آنجا که میتواندست خود را زینت داد و تا آنجا که قدرت داشت به زینت خود توجه کرد و با اندامی که از زیبایی کامل برخوردار بود، صورت زیبا، بدنی آراسته و شکفته و باندامی متناسب پیش عموی خود رفت و به نقشه‌های فتنه‌انگیزی و دلربائی خود پناه برد و با بیان شیرین و دلپذیری به دلبری پرداخت و دل عموی خود را تسخیر کرد.

عموی دختر پرسید چه آرزویی داری؟ چه خواسته‌های در سر می‌پورانی؟ من دربند اشاره و در زنجیر یک کلمه تو هستم.

دختر گفت: اگر زمامدار بخواهد و خرسند باشد من غیر از سر یحییبن زکریا چیز دیگری نمیخواهم، این مرد کسی است که به سلطان بدگویی کرده و در هر مکانی بخاطر مخالفت او مرا بباد ناسزا میگیرند، اگر زمامدار به کشتن یحیی راضی باشد مرا خرسند کرده، فکرم را آسوده ساخته و کینه مرا برطرف نموده است.

زمامدار فلسطین درخواست هوای نفس را پذیرفت و به سخن زیباروئی گوش داد، و ناله فکر و وجدان را نشنید و ساعتیایی نگذشته که سر

یحیی - علیه السلام - در مقابل چشم دختر برادر قرار گرفت و کینه او برطرف گردید و شعله خشم وی خاموش شد ولی با این عمل خود عذاب الهی را برای خود و بنیاسرائیل زمینساز گردید و دچار مشکلات و بدبختیهای گوناگونی شدند.

آری برای وصال به عشق باطل راضی شد پیامبر خدا حضرت یحیی - علیه السلام - را به قتل برساند زیرا دید او مانع افکار و خواستههای اوست.

عجبا و صدعجبا!!! (1)

مادر ولگرد و جنایت

عمرو و عاص مشاور معاویه، مادری داشت به نام (نابغه) او زنی آلوده و منحرف بود. افرادی مانند ابولهب، امیه بن خلف، هشام بن مغیره ابوسفیان و عاص بن وائل با او آمیزش و رابطه نامشروع داشتند هرکدام از اینها ادعا داشتند که عمرو فرزند او میباشد. ولی مادرش میگفت: «عمرو» فرزند عاص است و این بخاطر کمکهای مالی بود که عاص به مادر «عمرو» میکرد، ولی ابوسفیان همواره میگفت: من تردیدی ندارم که «عمرو» فرزند من است و از آمیزش من منعقد شده است. (2)

باتوجه به اصل و ریشه این افراد ناپاک به یکی از علل دشمنی آنها با پیامبر - صلی الله علیه و آله - و آلش - علیهم السلام - پی میبریم.

هدایتگری در پرتو پاکی

احمد بن سعید عابد گفت: پدرم برای من حکایت کرد که در زمان ما در کوفه جوانی بود خداپرست و دارای صورت و سیمائی بسیار زیبا و اندامی آراسته، همواره در مسجد بسر میبرد و کمتر وقتی میشد که در مسجد نباشد، اتفاقاً زن زیبایی در یکی از روزها چشمش به او افتاد، دلباخته او

ص: 71

1-1 . بحار الانوار، ج 14، ص 179.

2-2 . ربیع الابرار زمخشری (شرح حال عمرو عاص).

گردید، پس از مدت‌ها انتظار یک روز بر سر راه آن جوان ایستاد، یک روز هنگامی که جوان به مسجد میرفت خودش را به او رساند، گفت ای جوان بگذار من یک کلمه با تو سخن دارم، بشنو آنگاه هرجا خواستی برو، جوان رفت و با آن زن سخن نگفت، هنگامی که از مسجد بیرون آمد و راهی منزل بود دوباره زن سر راه او آمد و گفت: ای جوان یک جمله با تو حرف دارم، جوان سرپایین انداخت و گفت این جایگاه تهمت است و من خوش ندارم که در موضع تهمت باشم، زن گفت: من کاملاً تو را میشناسم و اینجا که ایستاده‌ام نه از آن جهت است که تو را نشناخته باشم، ولیکن معاذ الله که کسی از این موضوع باخبر شود، و من خودم آمدم، در این موضع با تو صحبت کنم، برای همین جهت است که من خود میدانم اندکی از این مطالب در نزد مردم بسیار و بزرگ می‌باشد، و شما بندگان و زاهدان مانند شیشه‌ها که کمتر چیزی آن را معیوب می‌سازد، اینک فشرده آنچه را که می‌خواهم به تو بگویم این است که با تمام وجودم گرفتار توام، پس در کار من و خودت خدا را منظور داشته باش.

نه آنچنان به تو دل‌بسته‌ام ای بهشتی روی که یاد خویشتم در ضمیر می‌آید

ز دی-دنت ن-توان-م ک-ه دی-ده ب-ردوزم اگر معاینه بینم که تیری می‌آید

جوان به منزل آمد خواست نماز بخواند ولی (از یاد وضع آن زن) ندانست چگونه نماز بخواند، لذا نامه‌ای نوشت و از منزل بیرون رفت آن زن همچنان

ص: 72

ایستاده بود، کاغذ را به او داد و برگشت زن نامه را باز کرد و دید نوشته:

نامه الهی

بسم الله الرحمن الرحيم

ای بانوی محترمه بدان که خدا بار اول بنده اگر معصیت کرد میبخشد، بار دوم پردهپوشی میکند، اما همین که تکرار شد غضب میکند بگونه‌ای که آسمان و زمین و کوهها و درختها و جنیندگان توان تحملش را ندارند، و اگر آنچه گفתי دروغ است تو را به یاد روزی میاندازم که آسمانها چون فلز گداخته(1) و کوهها مانند پشم زده شده(2) و مردم از ترس خدا به زانو درمیآیند و اگر آنچه گفתי راست است و حقیقتاً گرفتار شده‌ای طیبی را بتو نشان دهم که دردهای تو را علاج کند و او خداوند متعال است، از صدق دل روی به او آور تا تو را شفا بخشد.(3)

زن بعد از چند روز آمد و بر سر راه جوان ایستاد تا جوان خواست به منزلش برود که زن او را نبیند زن صدا زد ای جوان اجازه بده، دیگر ملاقاتی بین من و تو در این جهان نخواهد بود، مرا پند ده که به آن عمل کنم.(4)

آری جوان مؤمن و پاک، هم خود را از خشم خدا نجات داد و هم وسیله‌ای شد که آن زن هدایت گردد که خدای متعال فرمود: هرکس فردی را زنده کند مانند کسی است که جهانی را زنده کرده است.(5)

جبران پاکی

حضرت عیسی - علیه السلام - و یارانش برای ریزش باران از شهر خارج شدند و وارد صحرا شدند، در آنجا حضرت عیسی - علیه السلام - به آنها فرمود: هر

ص: 73

1-3 . . سوره معارج، آیه 8.

2-4 . . «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» (قارعه، 5).

3-5 . . یا من اسمہ دواء و ذکرہ شفاء (دعای کمیل).

4-6 . . المحججه، ج 5، ص 188.

5-7 . . «مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا» (سوره مائده، آیه 32).

کسی از شما گناهی مرتکب شده به شهر بازگردد، پس همه مردم به جز یکنفر برگشتند.

حضرت عیسی - علیه السلام - به او فرمود آیا تو گناهی انجام نداده‌ای؟

عرض کرد: چیزی به خاطر ندارم جز اینکه روزی به نماز مشغول بودم، زنی از برابرم عبور کرد، من به او نگاه کردم و چشمم به سوی او متوجه شد، پس همین که او رفت چشم خود را درآوردم و به طرفی که آن زن رفته بود پرتاب کردم!

عیسی - علیه السلام - فرمود: پس تو دعا کن و من آمین میگویم:

او دعا کرد و باران بارید. (1)

ایمان عملی

در حالات ربیعه بن خصیم است که از رفقای ابنمسعود (ره) بود و چند سال در مدینه هر شب خدمت ابنمسعود (ره) مشرف میشد که از علم و آگاهی ایشان سود ببرد و نسبت به خواندن قرآن و احکام دینی آگاهی یابد، چندی نیامد زن ابنمسعود (ره) به شوهرش عرض کرد: این رفیق کور تو چندی است که نمیآید؟

گفت: من رفیق کور ندارم.

گفت: چرا همان که برای تعلیم قرآن و احکام نزد شما میآید.

ابنمسعود (ره) فرمود: او کور نیست.

زن گفت: هر موقع من نگاهش میکردم چشمش روی هم بود من بخیالم کور است.

آری این روش صحابی ائمه - علیهم السلام - بوده در وقتی که به منزل دوستان میرفته‌اند و از نگاه و نظررانی نسبت به اعضای خانواده دوری میکردهاند.

زیرا آنها سخن گهربار رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را شنیده بودند که

ص: 74

هرکس به خانه همسایه سرکشد و نظر به عورت مردی یا بدن زنی کند یا چیزی از بدن او را ببیند بر خداوند سزاوار است که او را به دوزخ برد و با منافقین محشور گرداند.

آنهایی که در دنیا درصدد جستجوی عیوب مردم بودند همدم سازد و از دنیا بیرون نرود تا اینکه خداوند او را رسوا و مفتضح کند و در قیامت عورت (یا عیوب) او را در برابر مردم آشکار نماید. (1)

3- عبرت سوم

پایان پاکی

گویند ابن سیرین جوان زیبایی بود و به شغل بزازی میپرداخت، روزی زنی آمد برای خرید پارچه، تا نگاهش به او افتاد دلش فریفته او شد و به بهانه خریدن جنس او را به خانه خود دعوت کرد تا از او کام گیرد، ولی وی نپذیرفت و هرچه ابن سیرین برای زن از مضرات زنا و فساد سخن گفت فایده نکرد، تا سرانجام به بهانه رفتن به توالت به دستشویی رفت و خودش را به نجاسات آلوده نمود، همین که آن زن او را با این وضع دید از او متنفر شد و او را از خانه بیرون کرد.

گویند خداوند متعال به پاداش این عمل که برای پاکی و عفت خود انجام داده بود به او علم تعبیر خواب عنایت فرمود (تازه این بخشی از پاداش دنیوی او بوده است). (2)

پادشاه و نگاه!

انوشیروان معروف به عادل که یکی از ستمکاران عصر خود و تاریخ ایران بوده، در کاخ خود ایستاده بود، ناگاه چشمش به زنی زیبا و جذاب افتاد پس از دیدن دلش نیز میل پیدا کرد و شیفته او گردید،

بابا

ص: 75

1-9. بحار الانوار، ج 73، ص 366.

2- الکنی و القاب، ج 1، ص 319.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد هر آنچه دیده بیند دل کند یاد

ب-سازم خنجری نیشش ز فولاد زخم بر دیده ت-ا دل گردد آزاد

شاه با یکی از نزدیکانش جریان را در میان گذاشت و از آن زن سؤالاتی کرد و اطلاعاتی خواست.

گفته شد که شوهر او یکی از کارمندان دربار سلطنتی است.

سلطان به خاطر آنکه خود را به آن زن برساند و کامجویی نماید و شوهرش هم نفهمد، شوهر او را به مأموریت فرستاد و خود را به خانه زن موردنظر رسانید، زن چون سلطان را دید احترام از مقام سلطنت بجا آورد، سلطان پس از احوالپرسی کوتاهی دلباختگی خود را اظهار کرد، زن عفیف و پاکدامن بود هرگز حاضر نبود ولو در کنار سلطان دامنش آلوده به گناه شود و با یک دنیا خجالت در جواب گفت:

شاهها اگر من این کار را برای خود پسندم برای شما هرگز نپسندم، زیرا مقام سلطنت با این عمل تناسب ندارد شاعر عرب گوید:

هرگاه مگس بر طعام نشست دست از طعام میکشم در حالیکه نفسم اشتها دارد.

شیران از نیمخوره سگان پرهیز میکنند.

انوشیروان را این سخنان متوجه نساخت و خواسته خود را تکرار کرد.

زن برای دومین بار این شعر را خواند:

سوگند به خدا هرگز کسی نگوید و باور نکند که: شیر پسمانده گرگ را میخورد.

انوشیروان را این حرف تکان داد و از خانه بیرون آمد.

شوهرش پس از بازگشت متوجه شد که شاه به خانه او آمده، رفت سراغ همسرش

و او را به منزل پدرش فرستاد، او و پدرش با ناراحتی و دلافسردگی از پیشآمد ناگوار با دامادشان برای حلاختلاف به نزد سلطان رفتند.

پدر گفت: شاه این مرد از من بوستانی خریده، پس از تصرف و استفاده از میوه و گل و بوی آن بیجهت آن را برگردانده است.

داماد گفت: ای سلطان من در این بوستان اثر پای شیر دیدم، لذا برگرداندم ترسیدم مرا هلاک کند.

انوشیروان فهمید جریان چیست گفت:

بلی شیر داخل بوستان تو شد ولی استفاده نکرد و مایوسانه برگشت.

آن مرد خوشحال شد و زن را به منزلش برد و با محبت بیشتری زندگی خود را ادامه داد. (1)

چشمپوشی از حلال

جریانی را در تاریخ مسلمین از یکی از مسلمانان واقعی، شایسته است در اینجا نقل کنیم که قهرمان این صفحه طلائی جوانی است بنام حنظله.

او در اولین روز ازدواجش وقتی فریاد منادی پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - را می شنود که مسلمانان خود را مهیا سازند برای نبرد با کفار، او همسر تازه عروس خود را رها میسازد و به سوی جبهه میشتابد و در آن نبرد شهید میشود که پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: دیدم ملائکه حنظله را با آب مخصوص و در ظرفهای طلائی بین زمین و آسمان غسل میدهند. (2)

این جوان برای بدست آوردن رضای خدا و پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - از همسر شرعی و حلال خود صرفنظر کرد که برای همه ما درس است مخصوصاً برای آنان که خود را نمیتوانند از مناظر جذاب اما حرام حفظ کنند.

آری

ص: 77

1- کیفر کردار، ج 2، ص 238.

2- بحار الانوار، ج 17، ص 26؛ و بحار الانوار، ج 82، ص 181.

او را ملانکه غسل میدهند و اینگونه افراد به آتش خشم و غضب الهی در دنیا و آخرت گرفتار نمیشوند.

آبروریزی دنیوی

امام صادق - علیه السلام - فرمود: به هنگام طواف در خانه کعبه زنی دستش را روی حجرالاسود گذاشت و مردی (از روی شهوت) دست خود را روی دست آن زن نهاده بود که ناگهان هر دودست به گونهای به یکدیگر چسبید که به هیچ عنوان جدا نمیشد، مردم جمع شدند و تنها راه را در قطع دست یکی از این دونفر دیدند.

در این هنگام امام سجاد - علیه السلام - وارد مسجدالحرام شد، مردم نزد ایشان رفتند و جریان را گفتند امام - علیه السلام - دست مبارک خود را بر دست آنها گذاشت و آن دو دست از هم جدا شد. (1)

آری آنان که دنبال اینگونه امورند باید توجه داشته باشند گاه ممکن است زمان، مکان حالت و... گناه به گونهای باشد که غضب الهی را برانگیزاند و چنین آبروریزی دنیوی را بوجود آورد صرفنظر از آبروریزی اخروی.

نگاه و حيله

یکی از دوستان نقل میکرد، در مغازه فردی که تظاهر به تدین میکرد ایستاده بودم با هم حرف میزدیم، یک مرتبه زن جوانی آمد و وسایل داخل ویترین را مشاهده میکرد، وضع ظاهریش هم خیلی جذاب بود یک مرتبه متوجه شدم دوستم چنان سرگرم نگاه کردن این خانم است که اصلاً به حرف من گوش نمیدهد، تعجب کردم گفتم آقای... چه خبره، بگم بیاد داخل مغازه از پشت شیشه خوب نمیشود دید!

دوستم گفت: نگاه میکنم بینم خجالت نمیکشد اینگونه از خانه بیرون آمده؟!!

ص: 78

لهبله این هم یک توجیه شیطانی برای انجام گناهِش میباشد.

مرد ظاهرنمائی را در مغازه دیدند ایستاده و مشغول ذکر خداست، گاهی میگفت: لا اله الا الله... مشتری آمد داخل مغازه دید مغازهدار مشغول چشمچرانی است و ذکر خدا هم میگوید، هر دختر و زنی که عبور میکند تاجائی که میتواند نگاه میکرد بعد میگفت: لا اله الا الله، وقتی مرا دید گفت بفرمائید، تا من خواستهام را گفتم و او خواست برایم بیاورد یک خانمی عبور کرد و او ندید، من گفتم: آقای... یک لا اله الا الله عبور کرد، گفت عجب سبحان الله.

ضربه سازنده

امام باقر - علیه السلام - در شأن نزول آیه 29 سوره نور فرمود:

جوانی از انصار پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - در مسیر خود با یک زنی روبرو شد، نگاهش به آن زن افتاد چهره جذاب آن زن، جوان را چنان به خود جلب کرد و چشم خود را پیوسته به او متوجه ساخت، زن که عبور کرد جوان نگاهش را از زن برداشت و به راه خود ادامه میداد، ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی دیوار صورتش را شکافت.

هنگامی که زن از دیدگاه او دور شد جوان بخود آمد و دید خون از صورتش جاری است و به لباسهایش ریخته، متأثر شد با خود گفت: به خدا سوگند من خدمت پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - میروم و این ماجرا را بازگو میکنم.

هنگامی که چشم رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به او افتاد

ص: 79

فرمود: چه شده؟

چوان ماجرا را نقل کرد، در این هنگام جبرئیل - علیه السلام - نازل شد و این آیه را از سوی خدای متعال قرائت فرمود: (1)

ای پیامبر به زنان و مردان مؤمن بگو که دیدگان خود را از نامحرمان ببندند. (2)

دام، شیطان، عابد

امام صادق - علیه السلام - فرمود: عابدی بود در میان بنیاسرائیل که توجهی به دنیا و امور مربوط به آن نداشت و پیوسته مشغول عبادت و راز و نیاز با خدای خویش بود.

شیطان از این حالتش سخت ناراحت گردید روزی تصمیم گرفت برایش چاره‌های اندیشه کند تا از نیایش با خدا محروم گردد، فریادی برآورد لشکریانش گرد او جمع شدند، خطاب به آنها گفت: از دست من کاری برنمی‌آید می‌خواهم مشورت کنم که چه باید کرد تا او از روش خود دست بردارد.

برخی از آنها گفتند او را به ما واگذار تا منحرفش سازیم.

شیطان گفت: به چه طریقی؟

یکی گفت: او را در معرض شهوت و زن قرارش میدهم و او را تحریک میکنم.

شیطان گفت: نه از این روش موفق نخواهی شد.

دیگری گفت: از طریق شراب و لذائذ این گونهای.

شیطان گفت: نه از این نمیتوانی به نتیجه برسی.

سومی گفت: من بانیکی و خوشرفتاری و... او را از عبادت بازش میدارم.

شیطان گفت: برو که تو میتوانی یار نیکویی برایش باشی تا به خواسته من او را برسانی.

مأمور شیطان فرشی برداشت و کنار عابد پهن کرد، مرتب مشغول نماز شد، عابد گاهی استراحت میکرد، غذا میخورد، اندکی استراحت میکرد، اما مأمور شیطان

ص: 80

1- نورالتقلین، ج 3، ص 588؛ و البرهان، ج 3، ص 130.

2- سوره نور، آیه 29.

پیوسته عبادت میکرد و لحظهای استراحت نمیکرد، عابد چون بسوی او میرفت که از او سؤال کند، وقت نمیشد، تا سلام نماز را میداد بلافاصله دوباره شروع به نماز میکرد، تا آنجا که دل عابد را ربود، عملش را کوچک شمرد، متوجه مأمور شیطان شد، مدتی در کنار شیطان نشست وقتی که مأمور تشخیص داد زمینه مهیا شده است، تا نمازش تمام شد و سلام را داد فوری عابد سخن را آغاز کرد، ای بنده خدا تو چگونه به این مقام نائل آمدی که هیچ خستگی و رنج در تو راه ندارد و مرتب مشغول عبادت هستی؟

شیطان پاسخی ندارد، مشغول عبادت شد، دوباره عابد پرسید، جوابی نداد، مرتبه سوم که پرسید شیطان گفت:

ای بنده خدا من گناهی انجام داده آنگاه توبه کردم، خدای متعال مرا به چنین مقامی نائل فرموده، پس هرگاه از آن گناه یادم میآید فوراً به عبادت میپردازم تا بلکه خدا از آن گناه و عصیان من درگذرد (نقشه شیطان به ثمر نشست، تیر به هدف خورد، عابد بیچاره قبول کرد) آنگاه عابد گفت مرا به آن گناه آگاه نما تا اینکه آن گناه را انجام دهم شاید به این مقام برسم.

مأمور شیطان گفت: به شهری میروی، وقتی به فلان محله رسیدی، سؤال میکنی منزل... (روسپی و هرجائی) کجاست، پس به او دو درهم میدهی و از او بهرهجویی میکنی (با او زنا میکنی).

عابد گفت: عجب، عجب، زنا، زنا، نه، نه.

مأمور شیطان گفت: راه چاره این است اگر میخواهی تنها راه این است.

عابد فکری کرد و گفت: من که پول ندارم.

شیطان گفت: ناراحت نباش من به تو پول میدهم فوری دو درهم به او داد.

عابد بیچاره براه افتاد به شهر رسید، آدرس پرسید، مردم با حیرت منزل آن زن... را به او نشان دادند، با خود میگفتند او میخواهد زن را ارشاد نماید وگرنه احتمال... نمیدادند، چون او را میشناختند.

... وارد منزل شد و دو درهم را به خانم داد و گفت آمدهام...

زن گفت: من تاکنون با این قیافه و موقعیت ندیده‌ام کسی برای این عمل بیاید، پس بگو چرا میخواهی چنین کاری را انجام دهی، زن تعجب کرد.

عابد بیچاره: جریان را برایش بازگو کرد.

زن روسپی گفت: ترک گناه آسانتر از توبه است، شاید موفق به توبه نشوی، شاید توبهات پذیرفته نگردد و... گویا این دام شیطان است، آن جوان از لشکریان شیطان بوده که آن چنان به صورت انسان در دیدگان تو ظاهر شده است، از این کارت صرف‌نظر کن و...

خلاصه عملیات صورت نگرفت و اتفاقاً زن مُرد.

مردم صبح دیدند درب خانه او بسته و نامهای درب منزل است، چند نفری عبور کردند و رغبت پیدا نکردند که برای این زن کاری انجام دهند و او را تجهیز نمایند زیرا برایشان جریان مُردنش مشتبه بود و...

خدای متعال وحی کرد به موسی بن عمران - علیه السلام - برو و بر فلان زن نماز بخوان و او را دفن نما و به مردم بگو من از این زن روسپی درگذشتم، او را مورد عفو خود قرار دادم و بهشت بر او لازم است زیرا فلان عابدی که آمده

بود برای انجام گناه ولی با فریب شیطان منصرف نمود و عصمت او را از بین نبرد و نگذاشت او گناه مرا انجام دهد. (1)

4- عبرت چهارم

اخطار دوستانه!

ابوصباح کنانی (ره) که یکی از فقهاء و شاگردان برجسته امام باقر - علیه السلام - بود، روزی در خانه امام باقر - علیه السلام - آمد، در را زد، دخترکی (که از کنیزان امام باقر - علیه السلام - بود) در را باز کرد، ابوصباح (ره) اشاره به طرف سینه کرد و گفت: «به آقایت بگو کنانی است»

در همان لحظه امام - علیه السلام - از پشت دیوار فریاد برآورد: **أَدْخُلْ لَا أُمَّ لَكَ** «ای بیمادر وارد شو!»

ابوصباح (ره) گوید وارد خانه شده و به حضور امام باقر - علیه السلام - رسیدم و عرض کردم به خدا قسم (از دست زدن به پستان کنیز) قصد بدی نداشتم، فقط میخواستم بر ایمانم در مورد شما (که آیا از پشت پردهها اطلاع دارید یا نه) بیفزایم»

فرمود: راست میگوئی، اگر فکر کنید که این دیوارها جلودید ما را میگیرد چنانکه دید شما را میگیرد، پس چه فرقی بین ما و شما است.

فایاک ان تعاود مثلها: «بپرهیز که مبادا این کار تکرار شود» (2)

گویا اندکی بیاحتیاط شده نه اینکه قصد تنه زدن و یا لمس کردن داشته باشد.

اعلام خطر!

ابوبصیر (ره) گوید: زمانی که در کوفه بود به یکی از بانوان که درس قرآن میدادم روزی به مناسبتی در یک مورد با او شوخی کردم.

مدتی گذشت تا در مدینه به حضور امام باقر - علیه السلام - رسیدم

ص: 83

1- فروع کافی، ج 8، صفحات 384-385.

2- . . 1. کشف الغمه، ج 2، ص 353.

آن حضرت مرا مورد سرزنش قرار داد و فرمود: «کسی که در جای خلوت گناه کند نظر لطف خدا از او برمیگردد، این چه سخنی بود که به آن زن گفتی؟!»

از شدت شرم، سر در گریبان کرده و توبه نمودم، امام باقر - علیه السلام - به من فرمود که «مراقب باش که تکرار نکنی» و با زن نامحرم شوخی ننمائی. (1)

تصور میشود اینگونه اعمال چنان قابل اهمیت است که بر امام معصوم لازم بود که صحابی خود را تذکر دهند.

پیوند ناخواسته

یکی از اطباء که خیلی هم معروف بود ولی بعضی گفتند فردی چشمچران است، همین نگاهش او را گرفتار کرد... جریان اینگونه بوده که خانمش در... تعریف کرد:

... یک روز ساعت 2 بعدازظهر زنگ درب منزل به صدا درآمد، رفتم در را باز کردم، دیدم سه نفر با خشم و غضب و چوب و چماق پشت درب ایستادهاند، گفتم بفرمائید.

یکی از آنها گفت: (حالت مسخره) آقای دکتر هستید؟

گفتم: به، به، بله، نه، نه، نخیر.

یکی از آنها گفت: کافی است نمیخواهد حاشا کنی، هنوز حرف او تمام نشده بود که شوهرم گفت: کیه؟

گفتم: با شما کار دارند.

گفت: بگو عصر بیایند مطب.

همگی با هم فریاد زدند بیا بیرون ببینیم ما همینجا کار داریم.

شوهرم نگاهی کرد و دید سهنفر با چوب و حالت خشم و غضب درب منزل ایستادهاند.

گفت: در را ببند و بیا تو.

درب منزل را بستم.

فریاد آنها بلند، نامرد، بیناموس، بیغیرت بیا بیرون...

مردم ریختند از

منزلها بیرون، شوهرم چون دید وضع خراب است به کمیته زنگ زد.

مأمورین آمدند، مردم جمع شدند، مأمورین کمیته آن سهنفر را گرفتند داخل ماشین کمیته بردند، آنها فریاد میزدند و...

چند لحظه گذشت بعد مأمورین آمدند گفتند شما هم لباس بپوشید اینها از شما شکایت دارند راجع به خانم... تا نام خانم را بردند رنگ شوهرم پرید، دست و پایش میلرزید، زبانش بند آمده بود... لباس پوشید سوار ماشین کمیته شد بعد از چند روزی به کمیته رفتم به او سری بزنم، دیدم زانوی غم به بغل گرفته و میگوید امان از یک نگاه، سرافکننده بود، گفتم چه شده؟

گفت این زن 10 سال از من بزرگتر است گفته باید با من ازدواج کند.

من سر و صدایم بلند شد... شوهرم گفت: یا ازدواج یا هرکجا مرا ببینند میکشند، هرکدام را میخواهی انتخاب کن؟

سکوت کردم و از کمیته بیرون آمدم، این بود ماجرای یک نگاه این آقای دکتر.

توصیه: اگر همسر، دختر، خواهر جوان و... شما مریض هستید نزد دکتر زن ببرید اگر ناچار شدید حتماً فردی با او بفرستید چون شیطان در اطافی که یک مرد وزن باشند خیلی تلاش میکند تا فساد ایجاد کند و گاه چنین مشکلاتی را بوجود میآورد.

تذکر دوستانه

امام علی - علیه السلام - در بین اصحاب خود نشسته بود، زنی زیبا و نیکرو از برابر آنها عبور کرد، اصحاب چشمهای خود را به سوی زن متوجه ساختند و برخی نیز چشم خود را برگرداندند.

آن حضرت فرمود: دیدههای آن مردها (مانند شتر مست) بر هوا

افکنده است و اینگونه نگاه کردن سبب هیجان و برانگیخته شدن شهوت میشود و زمین‌ساز گناه است.

پس هرگاه یکی از شما به زنی که او را خوش آید نگاه کند دچار گرفتاری میگردد. (1)

نگاه، کشتار جمعی

یکی از ماجراهایی که در اوایل اسلام مسلمین با آن مواجه بودند جریان غزوه «بنی قینقاع» بود که بعد از جنگ بدر مدت یک ماه اتفاق افتاد ماجرا اینگونه آغاز شد که زنی از مسلمین برای خرید به بازار رفته بود و در حالیکه نشسته بود برای برداشتن چیزی یکی از یهودیان تا نظرش به او افتاد او را خیلی زیبا دید دیگران آمدند و با نگاههای تند خود دیگران را به نگاه کردن دعوت میکردند تا اینکه عده‌های از یهودیان «بنی قینقاع» پایین پیراهن او را به بالای آن متصل کردند و هنگامی که زن از جای بلند شد وضعیت زنده‌های پیش آمد، پس از آن مسلمانی به یکی از یهودیان حمله کرد و او را کشت و آنها نیز آن مسلمان را کشتند، پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - نزد یهودیان آمد و آنها را از پایان کارشان ترساند. (2)

این نشاندهنده غیرتمداری مردم صدر اسلام بوده و ولگردی یهودیان و تجاوزگری آنان.

زن ناپاک و جوان پاک

زنی ناپاک که تصمیم گرفت جوان عابد و پاکی را آلوده سازد، برخی گفتند ممکن نیست، او به آنها گفت: به خدا قسم تا از او کام نگیرم باز نمیگردم، زن رفت طرف منزل جوان، درب را کوبید، جوان آمد پشت در، گفت: کیستی؟

زن گفت: یک عده جوان دنبال من هستند

ص: 86

1-3. نهج البلاغه حکمت 412.

2-4. بحار الانوار، ج 20، ص 5، در برخی از تفاسیر ذیل آیه 12 سوره آل عمران نقل شده است.

و میخواهند مرا بکشند.

جوان گفت: بیا توی منزل، زن تا وارد شد جامه خود را از تن بیرون کرد، جوان مضطرب شد، ناگاه متوجه خدای خویش شد، نزدیک او آتش افروخته بود، رفت طرف آتش و دستش را روی آتش قرار داد.

زن گفت: چه میکنی؟

جوان گفت: چون نتیجه این عمل آتش الهی است میخواهم خود را نجات از آن آتش آخرت بدهم و میلیم به این وسیله از بین برود.

زن ناپاک منقلب شد و فوری رفت بیرون از منزل و فریاد میزد بیاید این جوان دارد خودش را میسوزاند.

مردم آمدند دیدند جوان نزدیک آتش ایستاده و بوی سوختگی از اتاق به مشام میرسد.

همه تعجب کردند و وقتی زن بیرون رفت جوان هم کار خود را رها کرد. (1)

پاداش پاکی

امام سجاد - علیه السلام - فرمود: مردی با خانوادهاش برای سفر عازم شد، برای آن سفر تصمیم گرفتند از طریق دریا سفر نمایند، پس از اینکه سوار کشتی شدند، طوفان تندی آغاز شد، بگونهای اوج گرفت که کشتی و اهل آن همه غرق دریا شدند همسر این مرد بوسیله تخته چوبی خود را از مرگ نجات داد و به جزیره‌های رسید تا وارد جزیره شد فردی را دید خیلی خشن و تندخو.

مرد تا او را دید از شدت زیبایی که داشت به او خیره شد و سؤال کرد آیا تو انسان هستی؟

زن جواب داد: آری.

مرد با نگاههای تندش زن را به لرزه انداخت.

مرد گفت: چرا نگرانی؟

زن گفت: مرا رها میکنی یا اینکه

ص: 87

از او مدد جوییم؟

مرد گفت: اگر رهایت نکنم چه میشود؟

زن گفت: از او یاری میجویم.

سخن زن مرد را تکان داد و گفت: من باید بیشتر از خدا بترسم زیرا من میل دارم نه تو، آنگاه از جا برخاست و سخنی نگفت و تصمیم به توبه و بازگشت گرفت.

همینطور که داشت میرفت عابدی را در راه دید، گرمای آفتاب هر دوی آنها را میآزرد.

عابد گفت: بیا از خدا بخواهیم تا بین ما و آفتاب سایه‌های ایجاد نماید.

جوان گفت: من کاری در خود سراغ ندارم تا زمینه این لطف خداوند گردد.

جوان گفت: شما دعاکن تا من آمین بگویم.

عابد خدا را خواند و از او خواست که سایه‌های برای آنها مقرر گرداند.

جوان هم آمین گفت.

بلافاصله قطعه‌های ابر روی سر هر دو قرار گرفت و موجب شد که آفتاب آنها را نیازارد، بعد از مقداری که زیر سایه الهی حرکت کردند سر یک چند راهی خواستند از هم جدا شوند.

عابد دید ابر بطرف جوان میرود، رو کرد به جوان و گفت:

تو از من نزد خدا مقربتر هستی، زیرا من قبلاً از خدا خواسته بودم ابری عطا کند و عطا نکرد و تو خواستی و خداوند عنایت کرد.

جوان جریان خود را برای او نقل کرد.

عابد گفت: خداوند گناه گذشته‌ها را عفو کرده و این لطف ویژه را نیز فرموده مراقب اعمال خود باش.

زیرا این مقام بس والائی است که خداوند به تو عنایت فرموده است و این بخاطر

5- عبرت پنجم

نقشه خائنانه

عبدالله بن سلام والی عراق در زمان معاویه همسری داشت که به زیبایی و... زبانزد خاص و عام بود، جمال و زیبایی او چندان شهرت داشت که یزید پسر معاویه در پی نگاه اولیهای که یکی از دوستانش کرده بود و برای او تعریف کرد، ندیده علاقمند وی شد، برای رسیدن به این خواسته از «ریف» (که یکی از نزدیکان دربار بود) کمک خواست و او نیز به معاویه گفت، معاویه هم نامهای به عبدالله بن سلام نوشت و بدو فرمان داد هرچه زودتر برای امری مهم به شام حرکت کند.

... وقتی او به شام آمد برای او خانهای مجلل و زیبا در نظر گرفته شد و او را به آن خانه فرستاد از طرفی به دونفر از صحابی مشهور پیغمبر - صلی الله علیه و آله - که برای او کار میکردند امر کرد که به عبدالله خبر دهند که معاویه میخواهد دخترش را به عقد او درآورد... از آن سوی به دخترش هم گفت: اگر در آن جلسه حضور یافتی بگو من بشرط اینکه او همسر قبلی خود را طلاق دهد با او ازدواج میکنم.

... جلسه تشکیل شد و دختر معاویه این سخن را گفت، عبدالله بیچاره و بیخبر از همهجا، همسر خود را طلاق داد، خبر طلاق «ارینب» به یزید رسید، از آن سوی خبر قطعی رضایت دختر معاویه با ازدواج عبدالله موکول شده به بعد، خبر طلاق ارینب بین مردم پخش شد.

دختر معاویه هم اعلام کرد که راضی به ازدواج نیستم، عبدالله از توطئه باخبر

ص: 89

شد.

چون سهماه گذشت وعده(1)ارینب تمام شد، معاویه «ابوالدرداء» را بعنوان خواستگاری ارینب به عراق فرستاد و ابوالدرداء در پی مأموریت خود روانه عراق شد.

اتفاقاً در بین راه امام حسین - علیه السلام - را دید و در ضمن صحبتها علت آمدنش به عراق را به امام حسین - علیه السلام - عرض کرد.

امام حسین - علیه السلام - نیز فرمود: من چون از جدائی عبدالله از ارینب مطلع شدم من هم همینظر را داشتم، حال که نزد ارینب میروی خواسته مرا نیز به او بگو و از طرف من نیز خواستگاری کن، هرچه معاویه مهر قرار داد من نیز راضی هستم.

... ابوالدرداء نزد ارینب رفت و جریان امام حسین - علیه السلام - و یزید را به او گفت.

ارینب گفت: به نظر تو کدام بهتر است؟

ابوالدرداء (با اینکه فرد شایسته‌ای نبود) گفت: حسین - علیه السلام - دنیا و آخرت دارد.

ارینب پذیرفت که با امام حسین - علیه السلام - ازدواج کند، معاویه وقتی دید نقشه شومش ناپود شد خیلی ناراحت شد، تا جریان اینگونه شد معاویه به عبدالله بیتوجهی کرد و او مجبور شد به عراق بازگردد، جریان را شنید رفت منزل امام حسین - علیه السلام - تا طلبی که از ارینب داشت بازپس گیرد.

امام حسین - علیه السلام - فرمود: میخواهی با همسر قبلی خود ازدواج کنی؟

عرض کرد آقا بله، معاویه مرا گمراه کرد.

امام حسین - علیه السلام - فرمود: عبدالله من کوچکترین نظری به ارینب نداشتهم فقط خواستهم او را از چنگال

ص: 90

1- عده زمانی است که شرع مقدس تعیین فرموده که زن پس از طلاق و یا فوت همسر باید رعایت کند و بعد از این زمان میتواند ازدواج کند.

یزید و معاویه برهانم، طلاق از امام حسین - علیه السلام - انجام شد و به عقد عبدالله در آمد (چون امام حسین - علیه السلام -) با او آمیزش نکرده بود که نیاز به عده باشد)

آری کار آنها فساد و جنایت بود و روش ائمه - علیهم السلام - پاکی و نجات از فساد بوده است. (1)

آنها برای کام گرفتن خود راضی میشدند کاشانه بلکه کاشانهها را از هم متلاشی کنند.

برخی گفتهاند این امر یکی از عواملی بود که کینه یزید را نسبت به امام حسین - علیه السلام - ایجاد نمود.

پاکی و لطف خدا

یکی از صحابه گوید: من به شهر مصر رفتم در آنجا آهنگری را دیدم که آهن گداخته را از کوره آهنگری با دست خود بیرون میآورد و روی سندان میگذارد و حرارت آهن در دست او اثر نمیکند با خود گفت: باید این شخص صالحی باشد که آتش به دست او تأثیری نمیکند، از این رو به نزد مرد رفتم و به او سلام کردم و گفتم: تو را بحق آن خدائی که این کرامت را به تو لطف کرده دعائی در حق من بکن، مرد آهنگر که این سخن را از من شنید گفت:

ای برادر من آنگونه که تو گمان میکنی نیستم.

بدو گفتم: برادر این کار که تو میکنی جز از مردان صالح سر نمیزند.

در پاسخ من گفت: گوش کن تا داستان عجیبی که در اینباره دارم برای تو شرح دهم:

گفتم: اگر چنین منتهی بر من بگذاری ممنون هستم.

گفت: آری من روزی در همین دکان

ص: 91

نشسته بودم که ناگاه زنی بسیار زیبا که تا آن روز زنی بدان زیبایی ندیده بودم نزد من آمد و گفت:

برادر چیزی داری که در راه خدا به من بدهی؟ من که شیفته رخسارش شده بودم به او گفتم اگر حاضر باشی به خانها بیایی و خواسته مرا انجام دهی هر چیزی که بخواهی به تو خواهم داد.

زن باناراحتی گفت: به خدا من زنی نیستم که تن به این کار بدهم.

گفتم: در این صورت برخیز و از پیش من برو و زن برخاست و از نزد من رفت تا از چشمم ناپدید شد پس از چندی دوباره نزد من آمد و گفت: احتیاج و تنگدستی مرا وادار کرد که بخواسته تو تن در دهم من برخاسته دکان را بستم و او را به خانه بردم چون به خانه رسیدیم گفت: ای مرد من کودکانی خردسال دارم که آنها را گرسنه در خانه گذاشتهام و به اینجا آمدهام، اگر چیزی به من بدهی تا برای آنها ببرم دوباره به نزد تو بازگردم، به من محبت کردهای، من از او پیمان گرفتم که بازگردد و سپس چند درهم به او دادم آن زن بیرون رفت پس از ساعتی بازگشت و داخل خانه شد من برخاسته و در را بستم و بر آن قفل زدم.

زن گفت: چرا چنین میکنی؟

گفتم: از ترس مردم.

گفت: چرا از خدای مردم نمیترسی؟

گفتم: خدا آمرزنده و مهربان است، این را گفته و به سوی او رفتم، دیدم چون شاخه بید میلرزد، سیلاب اشک از دیدگانش روان است.

به او گفتم

ص: 92

از چه وحشت داری و چرا چنین میلرزی؟

گفت: از ترس خدای عزوجل و بدنبال سخن ادامه داد و گفت: ای مرد اگر برای خدا از من دست برداری و مرا رها کنی من ضمانت میکنم که خداوند تو را در دنیا و آخرت به آتش نسوزاند.

من که آن حال را از او مشاهده کردم و آن حرف و گفتارش را شنیدم برخاسته و هرچه داشتم به او دادم و گفتم: ای زن این اموال را بردار و به بدنبال کار خود برو که من تو را بخاطر خدای متعال رها کردم، آن زن برخاست و رفت و من در آن حال به خواب رفتم، در خواب دیدم بانوی محترمهای که تاجی از یاقوت برسر داشت به نزد من آمد و گفت:

یا هذا جزاک الله عنا خیرا

«ای مرد خدا از جانب ما جزای خیرت دهد»

پرسیدم شما کیستید؟

فرمود: من مادر همان زنی هستم که به نزد تو آمد و تو به خاطر خدا از او گذشتی.

لا احرقک الله بالنار لا فی الدنيا و لا فی الاخره.

خدا در دنیا و آخرت تو را با آتش نسوزاند.

پرسیدم: آن زن از کدام خاندان بود؟

فرمود: از ذریه و نسل رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بود.

من که این سخن را شنیدم خدای تعالی را سپاسگزاری کردم که مرا موفق داشت و از گناه محافظتم کرد و بیاد آیه قرآن افتادم که خداوند فرمود:

ما اراده کرده ایم که اهل بیت پاک و مطهر باشند. (1)

و بدنبال این ماجرا از خواب

ص: 93

که بیدار شدم و از آن روز تاکنون آتش دنیا مرا نمیسوزاند، امیدوارم آتش آخرت نیز مرا نسوزاند. (1)

بعد من گفتم خوشا به سعادتت که چنین توفیقی خداوند متعال بوسیله آن زن بزرگوار به تو نصیب نموده است.

شاعر نیز گوید:

زم-نزلات ه-وس گرب-رون نهی قدمی ن-زول درح-رم ک-بری-ات-وانی ک-رد

اگر زهستی خ-ود ب-گذری ی-قین دانی که عرش و فرش و فلک زیر پا توانی کرد

ولیکن این عمل رهروان چالاک است ت-ون-ازنین ج-هانی ک-جات-وانی ک-رد؟

فساد عامل شکست حق

زمانی که حضرت موسی - علیه السلام - در «تیه» از دنیا رفت وصی او یوشع بن نون - علیه السلام - بنیاسرائیل را برداشت و برای فتح شهرهای شام (یا اریحا) حرکت کرد، زمانی که به آنجا رسید شهر را محاصره کرد، حاکم آن شهر به بلعم بن باعورا که مردی عابد و مستجاب الدعوه بود دستور داد تا برود و یوشع - علیه السلام - را نفرین کند، اما بلعم جریانی دید که نمیتوانست یوشع و لشکریان او را نفرین کند، لذا نزد حاکم برگشت و گفت: راهی برای نفرین به اینها نیست، اما راهی برای نابودی یوشع - علیه السلام - و لشکریانش هست و آن اینکه زنان بدکاره و فاحشه را زینت کنید و بعنوان خرید و فروش بین آنها بفرستید و راه دلربائی را به آنها آموخته و تعلیمشان دهید که از زنا با لشکریان روی نگردانند.

دستور بلعم اجراء شد زنان بدکار در بین لشکریان یوشع - علیه السلام - آمد و رفت کردند و در اثر

ص: 94

این تماس و فساد با اینها طاعون بجان لشکریان افتاد و در فاصله چند روز هفتاد یا نود هزار نفر مردند تا آنکه یکی از لشکریان که غیرتمند و شجاع بود بنام «فناحاص» وقتی از جریان باخبر شد نیزه خود را در دست گرفت و به میان لشکریان آمد و نیزه‌اش را در پشت مردی که روی سینه یکی از همان زنان افتاده بود و مشغول فساد بود فرو کرد و خشمی که داشت چنان نیزه را فشار داد که از پشت آن زن بیرون آمد و هر دو را بر سر نیزه کرد و در میان خیمهها به زمین زد و فریاد برآورد:

هرکس از این پس با زنی در آمیزد چنین سرنوشتی خواهد داشت.

سربازان یوشع - علیه السلام - که چنان دیدند دست از سر زنان برداشته و در نتیجه طاعون برطرف شد و یوشع - علیه السلام - آنها را برداشته و شهر را فتح کردند و از بیماری هم نجات یافتند. (1)

نگاه، خیانت به امانت

روش پیامبر عالیقدر - صلی الله علیه و آله - این بود که هرگاه میخواستند عازم جهاد شوند میان هر دو نفر از یاران خود پیمان اخوت و برادری میبستند تا یکی از آنها به جهاد برود و دیگری در شهر بماند و کارهای ضروری را او انجام دهد.

حضرت در جنگ تبوک میان سعید بن عبدالرحمن (ره) و ثعلبه ابن انصاری (ره) پیمان برادری بست و سعید (ره) در ملازمت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - به جهاد رفت و ثعلبه (ره) هم در مدینه ماند و عهدهدار امور خانواده

ص: 95

1- کامل ابن اثیر، ج 1، ص 68-70؛ و مروج الذهب، ج 1، ص 30؛ و بحار الانوار، ج 13، ص 377.

او گردید و هر روز احتیاجات زندگی خانواده سعید را مهیا میکرد.

یکی از روزها که زن سعید در مورد کار لازم خانه از پشتپرده با او سخن میگفت و سوسه هوای نفس، هوای خفته ثعلبه را بیدار نمود و با خود گفت: مدتی است که این زن از پس پرده با تو سخن میگوید آخر نگاهی کن و ببین پشتپرده کیست؟ خیالات آنقدر او را تحریک کرد که قادر به مهار نفس سرکش و طغیانگر خود نشده و به همسر سعید نگاه کرد و مشاهده کرد که زنی است زیبا که حجب و حیا رخسارش را احاطه کرده است.

با همین یک نگاه چنان دل را از دست داد و بیقرار شد که قدم پیشنهاد و به زن نزدیک شد و دست دراز کرد که به او خیانت کند ولی در همان لحظه حساس و خطرناک زن فریاد زد و گفت: ثعلبه آیا سزاوار است که پرده ناموس برادر مجاهد خود را بدری؟

آیا شایسته است که او در راه خدا پیکار نماید و تو در خانه وی نسبت به همسرش قصد سوء کنی؟

این کلام مانند صاعقه‌های بر مغز ثعلبه فرود آمد، فریادی زد و از خانه بیرون رفت، و سر به کوه و صحرا نهاد، در پای کوه شب و روز با پریشانی و بیقراری و گریه و زاری بسر برد و دائم میگفت:

«خدایا تو معروف به آمرزشی و من موصوف به گناهم»

مدتها گذشت و او همچنان در بیابان ناله و بیقراری مینمود و عذر تقصیر به پیشگاه خدا میبرد و طلب عفو میکرد.

وز و شبها سپری شد و جریان ادامه پیدا کرد و پیوسته ثعلبه (ره) در گریه و زاری بود تا اینکه پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - از سفر جهاد مراجعت فرمود:

سعید (ره) بر میگردد

وقتی سعید به خانه آمد قبل از هر چیز احوال ثعلبه را پرسید؟

همسر وی ماجرا را برای او شرح داد و گفت همکنون در کوه و بیابان با غم و اندوه و ندامت دست به گریبان است.

سعید با شنیدن این سخن از خانه بیرون آمد و برای جستجوی ثعلبه به هر طرف روی آورد، او را در بیابان یافت که دست بر سر نهاده و پیوسته میگوید:

ای وای بر پریشانی و پشیمانی، ای وای بر شرمساری، وای بر رسوائی روز رستاخیز

سعید نزدیک شد و او را دلداری داد و گفت: برادر برخیز حضور پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - شرفیاب شویم تا این درد را دارویی و این رنج را شفائی بیابد.

ثعلبه (ره) گفت: اگر لازم است حتماً به حضور پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - شرفیاب شوم باید دستها و گردن مرا با بند بسته و مانند بندگان گریز پا به خدمت پیامبر - صلی الله علیه و آله - ببری.

سعید (ره) ناچار دستهای او را بست و طناب در گردنش انداخت و بدینگونه وارد مدینه شدند.

ثعلبه (ره) دختری به نام «حمصانه» داشت چون خبر آمدن پدرش را شنید دواندوان به سوی او شتافت ولی همین که پدر را با آن حالت دید اشک تأثر از دیدگان

فروریخت و گفت: ای پدر این چه وضعی است؟

ثعلبه (ره) گفت: فرزندم این حال گناهکار در دنیا است، قیامت او معلوم نیست.

همانطوری که میآمدند از در خانه صحابه میگذشتند و همه پس از شنیدن جریان او را از خود میراندند.

آمدند تا به درب خانه پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - که رسیدند، ثعلبه (ره) فریاد زد: المذنب (گناهکار) حضرت اجازه ورود داد و پرسیدند ثعلبه این چه وضعی است؟

ثعلبه (ره) خلاصه جریان را نقل کرد.

حضرت فرمود: گناهی عظیم از تو سرزده از اینجا برو با خدا راز و نیاز کن و طلب آمرزش نما.

ثعلبه (ره) از شهر دور شد و در بیابانها با خدا راز و نیاز میکرد و مینالید، چند روزی در حال سوز و گداز بود که هنگام نماز عصر پیک حق آمد و این آیه را بر پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - خواند:

«نیکان کسانی هستند که هرگاه کار ناشایستی از آنها سرزد خدا را بیاد آرند و از گناه خود بدرگاه خدا توبه کنند، کیست جز خداوند که گناهان را ببامرزد، آنها کسانی هستند که بر انجام کارهای زشت اصرار نورزند زیرا به زشتی گناه آگاه هستند.»

فرشته وحی عرض کرد یا رسول الله - صلی الله علیه و آله - خداوند میفرماید از ما بخواه ثعلبه (ره) را ببامرزم.

حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - علی - علیه السلام - و سلمان (ره) را به دنبال ثعلبه (ره) فرستادند در میان راه شبانی به آنها

رسید، حضرت سراغ ثعلبه (ره) را از او گرفت چوپان گفت: شبها شخصی زیر این درخت می‌آید و مینالد، حضرت علی - علیه السلام - و سلمان (ره) صبر کردند تا شب فرارسید ثعلبه (ره) آمد، علی - علیه السلام - به او فرمودند: ای ثعلبه (ره) مژده باد بر تو که خدا تو را آمرزید و اکنون پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - تو را میخواند و آنگاه آیه شریفهای که بر پیامبر - صلی الله علیه و آله - نازل شده بود قرائت فرمودند. (1)

ثعلبه (ره) برخاست و همراه حضرت به مدینه آمد و یگراست وارد مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله - شد، حضرت مشغول نماز عشا بود آنها نیز اقتدا کردند حضرت بعد از خواندن سوره حمد شروع به خواندن سوره تکاثر فرمود همین که آیه اول را خواند: **الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ** «شما مردم را از زیادی مال و فرزندان سخت (از یاد خدا و مرگ) غافل داشته است» ثعلبه (ره) نعرهای زد.

حضرت آیه دوم را قرائت فرمود: **حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ**؛ تا آنجا که بگور و ملاقات اهل قبور رفتید، دوباره فریاد بلندی بر آورد و چون آیه سوم را شنید، **كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ**؛ به زودی خواهید دانست که پس از مرگ چه سختیهایی در پیش دارید.

ناگهان ثعلبه (ره) ناله‌های دردناک بر آورد و نقش زمین شد، بعد از نماز پیامبر دستور دادند آب آوردند و بصورتش پاشیدند ولی او به هوش نیامد وقتی خوب ملاحظه کردند دیدند ثعلبه (ره) جانبه‌جان آفرین تسلیم کرده است. (2)

وقتی که جریان عفو ثعلبه (ره) توسط پیامبر - صلی الله علیه و آله

ص: 99

1- «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِسَةً...» آل عمران، 135.

2- خزینه الجواهر، ص 320 به نقل از روضه الانوار محقق سبزواری؛ نور الثقلین، ذیل آیه 135.

- به مردم گفته شده همه گفتند خوشا به حال او که عاقبت به خیر شد و آمرزیده از دنیا رفت.

6- عبرت ششم

خیانت به برادر

در زمان یکی از پادشاهان یک قاضی بود که برادری درستکار داشت، برادر قاضی زنی پاکدامن داشت.

روزی برای انجام کاری پادشاه از قاضی مردی امین و درستکار خواست، قاضی گفت:

من برای این کار از برادرم شایسته‌تر سراغ ندارم، سپس برادر را طلبید و جریان را به او اطلاع داد، برادرش از شنیدن مطلب ناراحت شد و گفت من چون زن دارم برایم مشکل است این مأموریت را انجام دهم، قاضی نپذیرفت و گفت حتماً برای انجام این کار باید بروی، او هم به ناچار قبول کرده ترک وطن نموده و هنگام حرکت از قاضی خواست که در نبود او از زن و ناموسش نگاهداری کند و کارهای او را انجام دهد.

برادر قاضی با ناراحتی از زن خود خداحافظی کرد و به سفر رفت.

پس از رفتن او قاضی برای انجام کارهای منزل برادر به خانه او رفت و آمد میکرد.

برادر او زن بسیار زیبایی داشت که قاضی هم از زیبایی فراوان او زیاد شنیده بود و شاید برای تأمین منظور پلیدش برادر را به سفر فرستاد.

روزی به خانه برادر رفت و چون خانه را خلوت و زن جوان را تنها یافت از آن زن پاکدامن که تا آن زمان عمل خلافی انجام نداده بود خواست که به خواهش نامشروع او تن دهد.

زن از شنیدن آن مطلب برجا میخکوب شد و ترس و نگرانی وجودش را فراگرفت و

پاسخ تندی به قاضی داد و نیت او را شیطانی دانست و از او خواست که از خواهش خود بگذرد.

قاضی سوگند یاد کرد که اگر تسلیم من نشوی، چون من قاضی کشور هستم نزد پادشاه میروم و میگویم تو فساد کرده‌ای تا تو را سنگسار نماید.

زن گفت: من از این تهدیدها نمیترسم هر کار میخواهی بکن.

قاضی هم پیش پادشاه آمد و گفت: زن برادرم در غیاب شوهرش که به مأموریت رفته فساد کرده و مطلب بر من روشن شده و ثابت است.

پادشاه گفت: تو قاضی هستی با اجرای (حد) او را از این گناه پاک گردان.

قاضی حکم حد را گرفت و باز پیش زبیر آمد و گفت: اگر تسلیم نشوی سنگسار خواهی شد.

زن گفت: من حاضرم سنگسار شوم اما دامنم را به گناه آلوده نخواهم کرد.

قاضی که در طوفان شهوت غوطه‌ور بود اعلان عمومی داد که مردم برای اجرای حد اجتماع کنند.

سپس در حضور تماشاچیان دستهای زن بیگناه را از پشت بست و او را در میان گودالی قرار داد و سنگسار نمود. سپس به اطمینان اینکه مرده است نزدیک غروب جمعیت پراکنده شدند، شب فرارسید و زن که هنوز نمرده بود با زحمت زیاد از گودال بیرون آمد و افتان و خیزان از شهر خارج شد و در مسیرش به دیری رسید که راهبی در آن میزیست، چون شب بود و در دیر بسته شده بود همانجا خوابید.

صبح که راهب در دیر را باز کرد زن را دید و از او ماجرایش را پرسید؟

زن هم

ص: 101

ماجرای او تعریف کرد، راهب کودکی بیمادر داشت و با غلامی در آنجا زندگی میکرد، او زن را به خانه برد و زخمهای او را مداوا کرد و سپس کودکش را به او سپرد که از وی مادرانه پرستاری کند.

زیبایی و دردسر

مدتی گذشت، زن آب و رنگ اصلی خود را بازیافت و زیبایی او معلوم شد.

غلام او را زیر نظر داشت تا یکروز از او تقاضای فساد کرد.

زن دست رد بر سینه او زد و به او اعتنا ننمود غلام زن را تهدید کرد که اگر به خواسته او پاسخ ندهد بلائی به سرش خواهد آورد، زن تسلیم نشد، غلام هم رفت و کودک را کشت و نزد راهب رفته به او گفت این زن بدکاره میخواست با من فساد کند و چون من راضی نشدم برای انتقامگیری فرزند تو را کشت.

راهب نزد زن آمد و به او گفت: این جواب آن خویبهای من بود، زن جریان را گفت ولی راهب قبول نکرد و به او گفت پس از مرگ فرزندم دیگر نمیتوانم تو را اینجا بینم، بهتر است از اینجا بروی آنگاه بیست درهم به او داد و گفت این را هزینه راه کن و او را شبانه بیرون کرد.

زن بیچاره بدون هدف در آن شب تاریک و وحشتناک در بیابان حیران و سرگردان رفت تا فردای آن روز به دهکدهای رسید دید مردی را به دار زدهاند، پرسید چرا این مرد را دار زدهاند؟

گفت او بیست درهم بدهکار است و چون پول ندارد و رسم ما بر این

ص: 102

است که طلبکار بدهکار را در صورت نداشتن پول بدار میکشد.

زن بیست درهم را داد به طلبکار و مرد را از دار پایین کشیدند، مرد را از دار پایین آوردند و مرد از زن تشکر کرد و وقتی فهمید که او زنی تنه‌است گفت: غم‌مخور چون جان مرا نجات دادی هر جا بروی من با تو هستم، با هم بکنار دریا رسیدند در آنجا کشتی دیدند که در ساحل لنگر انداخته بود گروهی هم آنجا بودند، مرد زن را کنار ساحل گذاشت و خود به کشتی رفته و از آنها پرسید کشتیهای شما چیست و چه دارد؟

گفتند: دو کشتی است که یکی گوهرهای قیمتی و چیزهای گرانبها دارد و دیگری کشتی خودمان در آن مینشینیم.

مرد گفت: من یک گوهر قیمتی دارم و آن یک کنیزی است که تاکنون به زیبایی او ندیده‌اید.

گفتند: او را به ما میفروشی؟

گفت: اول بروید او را ببینید بعد درباره قیمت حرف بزنیم.

چند نفر رفتند و او را دیدند گفتند ما تاکنون به زیبایی او ندیده‌ایم، خلاصه مرد زن را به دهزار درهم فروخت، پولها را گرفت و رفت، آنها آمدند و به زن گفتند: برخیز بیا و در کشتی بنشین.

گفت: برای چه؟

گفتند: ما تو را از صاحبت خریدهایم.

گفت: او که صاحب من نیست.

گفتند: یا می‌آیی یا به زور تو را میبریم، زن هم برخاست و با آنان به طرف کشتی و کنار دریا روانه شد، وقتی خواستند سوار شوند، زن را در کشتی اجناس قیمتی گذاشتند و خود سوار کشتی دیگر

شدند تا وقتی به مقصد رسیدند تکلیف خود را با او یکسره کنند.

همین که از ساحل دور شدند و به وسط دریا رسیدند، خداوند به باد فرمان داد دریا را طوفانی نموده و آن کشتی خالی با سرنشینان را غرق نماید و آن کشتی را که زن در آن نشسته بود به کنار جزیره‌های برده تا زن بتواند از آن بیرون آمده و خود را نجات دهد.

وقتی زن در آن جزیره پیاده شد از آب و میوه‌های درختان جزیره استفاده میکرد و دور از هرگونه ترس و مانعی به عبادت خداوند مشغول بود در آن موقع خداوند به یکی از پیامبران آن عصر وحی کرد که به پادشاه بگو یکی از بندگان خالصم در فلان جزیره است خود و اهل مملکت نزد او بروید و اعتراف به گناهان خود کنید و از او بخواهید برای شما طلب مغفرت کند.

آنگاه من هم از گناهان شما درمیگذرم.

پادشاه با شنیدن این موضوع همراه با جمعی به آن جزیره رفت: و به زن گفت:

ای زن روزی قاضی مملکت نزد من آمد و گفت زن برادرم فساد کرده من هم بدون تحقیق حکم سنگسار دادم، میتراسم کارم خلاف عدالت و حق بوده باشد. از تو میخواهم از خداوند بخواهی مرا ببخشد.

زن گفت: خداوند تو را خواهد بخشید بیا اینجا بنشین.

سپس شوهرش آمد و بدون آنکه او را بشناسد گفت: من زنی داشتم که دارای حسن و کمال بود، روزی من بدون رضایت او ناگزیر شدم او را تنها بگذارم و به سفر بروم وقتی برگشتم برادرم

گفت او فساد کرد و او را سنگسار کردند من میترسم نبود من باعث اتهام و سنگسار کردن او شده باشد و گناهی از من سرزده و در حال از خداوند بخواه که مرا بیامرزد.

زن گفت: خداوند تو را خواهد آمرزید بیا پهلوی من بنشین و گوش کن.

آنگاه قاضی آمد و گفت: ای زن من عاشق زن برادرم شدم او را به عمل نامشروع دعوت کردم وقتی پاسخ نداد نزد پادشاه به دروغ گفتم که او فساد کرده و حکم سنگسار او را گرفتم در صورتیکه میدانستم پاک است، از خدا بخواه که مرا بیامرزد.

زن گفت: خدا تو را میآمرزد و رو کرد به شوهر و گفت: شنیدی؟

بعد از آن راهب آمد و داستان خود را نقل کرد و گفت من زنی را شب از دیر بیرون کردم میترسم درندهای او را دریده باشد و در گردن من باشد.

زن گفت: خداوند تو را میآمرزد همینجا بنشین.

سپس غلام راهب آمد و قصه خود را گفت و طلب آمرزش کرد.

آنگاه به غلام گفت: خداوند تو را میآمرزد در آخر مردی که بر دار زده بودند و او را خریده بود جلو آمد و ماجرا را نقل کرد و از وی طلب آمرزش نمود.

زن گفت: خداوند تو را نیامرزد.

در این هنگام زن شوهر خود را مخاطب ساخت و گفت: من همسر تو هستم و آنچه شنیدی داستان من بود، دیدی در راه حفظ عفت و پاکی چه رنجها کشیدم و چه دیدم من دیگر میل ندارم با مردان زندگی کنم از تو

میخواهم این کشتی را با تمام کالا و جواهراتش از من بگیری و مرا رها کنی تا در این جزیره به عبادت خدا مشغول شوم.

شوهر هم خواهش او را پذیرفت و کشتی را با آنچه بارداشت گرفت و با پادشاه و اهل مملکت به سوی شهر بازگشتند. (1)

ناپاکی، شکست جامعه

کشور اسپانیا در جنوب غربی اروپا قرار دارد و از کشورهای حاصلخیز و خوش آب و هوای اروپاست، این کشور در سال 711 میلادی زمان خلافت بنیامیه بدست مسلمانان فتح شد.

طارق بن زیاد فرمانده یک لشکر 12 هزار نفری از راه جبل الطارق (که همانکون به نام او است) در فاصله زمانی کمی اسپانیا را فتح کرد و مسلمانان حدود هشتصد سال بر این کشور حکومت کردند.

مسیحیان هرچه کردند در این هشتصد سال نتوانستند اسپانیا را با وجود جنگهای خونین پس بگیرند، تا بالاخره زمامداران مسیحی از راه فحشا مسلمانان را شکست داده و از اسپانیا راندند و قتلعام مسلمین صورت گرفت.

زمامداران مسیحی با یکی از افسران خائن مسلمان به نام «براق بن عمار» همدست شده و به کمک وی دو کار کردند:

1. مشروبات الکلی را به حد وفور در شهرهای اسپانیا با قیمتهای ارزان و نازل وارد کردند و در اختیار جوانان مسلمان قرار دادند.

2. دختران طناز و دلربای اروپائی را گروهگروه وارد شهرها کردند و به آنها راه جذب جوانان مسلمان را آموزش دادند و آزادانه در معابر عمومی در اختیار جوانان قرار دادند تدریجاً فساد در بین مسلمین و جوانان رخنه کرد و وقتی فساد به زمامداران سرایت کرد مقدمات

(1). اصول کافی، ج 5، ص 556، چاپ جدید، با سند صحیح از امام صادق - علیه السلام -.

7- عبرت هفتم

نیرنگها

یکی از وزرای معتمد برای خود قصری بلند ساخته بود مشرف به خانههای اطراف پیوسته در آن قصر مینشست و از در و پنجره زنان و دختران همسایه را تماشا میکرد.

اتفاقاً یک روز چشمش به دختر یکی از همسایگان افتاد که بسیار زیبا و خوشاندام بود و از قامتی فریبنده برخوردار بود، وزیر او را دید اسیر عشق و پایبند محبت او شد. شخصی به عنوان خواستگاری پیش پدر دختر که مردی تاجر بود فرستاد، اما تاجر قبول نکرد و گفت: ما در شأن وزیر نیستیم باید با مثل خود تاجری وصلت کنیم.

وزیر که در عشق دختر میسوخت راز خود را با یکی از نزدیکان در میان گذاشت آن مرد هزار دینار خواست تا وزیر را به کامل برساند.

وزیر پول را داد و مرد دهنفر از کسانی که شهادتشان نزد قاضی مورد قبول بود خواست و به هر یک صد دینار داد تا نزد قاضی شهادت بدهند که دختر برای وزیر عقد شده است.

شاهدها پذیرفتند و پیش قاضی شهادت به ازدواج وزیر و دختر تاجر دادند و به او گفتند علت شهادت ما در خطر بودن جان وزیر است و سربلند نمودن دختر و رساندن پدر او به مقامی بلند بوده و قطعاً تاجر بعد از دیدن این همه مهریه راضی خواهد شد، پس از انجام مراسم وزیر شخصی را پیش تاجر فرستاد و زنش را طلب کرد، تاجر باتفاق

وزیر پیش قاضی رفتند، قاضی حکم کرد مهر دختر را وزیر به پدرش پردازد و زن خود را به خانهاش ببرد.

تاجر بیچاره چنان حیران شد که شبیه دیوانگان گردید و هرچه خواست پیش خلیفه وقت معتصم برود وسیله فراهم نشد، با یکی از دوستان مشورت کرد او گفت: فقط یک راه دارد که وارد قصر معتصم شوی و آن اینست که به لباس افراد قصر درآئی.

همین کار را کرد و خود را به معتصم رسانید و داستان را پنهانی برای او شرح داد.

معتصم دستور داد وزیر را حاضر کردند، وزیر که جریان را مطلع شد خیال کرد، با راست گفتن قضیه مورد بخشش واقع میشود، چون مهر زیادی برای دختر تعیین کرده بود، شهود نیز همین فکر را کردند، اما بعد از کشف نیرنگ آنها و اقرارشان معتصم دستور داد هر یک از شهود را کنار کاخ بدار بزنند و وزیر را در پوست گاوی که تازه کشته شده بود قرار داد و چنان با عمود آهنین بر او زدند که بدنش در آنجا له گردید و به هم مخلوط شد.

معتصم به پدر دختر دستور داد دختر را به خانه ببرد و تمام مهریه‌های که وزیر برای او تعیین کرده بود تصرف کند، و کسی حق اعتراض به او را نداشته باشد.

لذا پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «کسی که در حین عبور از کوچه و خیابان به داخل خانه مردم نگاه کند، زن به بدن مرد و مرد به موهای زن نگاهش بیافتد بر خدا لازم است که او را

در قیامت با منافقین همنشین سازد و این فرد نمیبرد مگر اینکه او رسوا گردد و روز قیامت لخت محشور خواهد شد. و کسی که نگاهش به نامحرمان ادامه پیدا کند روز قیامت به دیدگانش میخهایی وارد میشود از آتش، آنگاه او را به آتش غضب الهی وارد میسازند.» (1)

عشق پیری

... خدای متعال مأمور کرد حضرت موسی - علیه السلام - را که باید بقایای پیکر حضرت یوسف - علیه السلام - را از مصر خارج کنی.

موسی عرض کرد خدا از چه کسی بپرسم که قبر او کجاست؟

خدای متعال فرمود: زن ناتوانی است در محله... بنام... برو و از او بپرس.

حضرت موسی - علیه السلام - مکان او را شناسائی کرد و فردی را نزد او فرستاد، دیدند یک پیرزنی، زمینگیر، کور و... است. نزد او رفتند و از او پرسیدند آیا شما قبر یوسف - علیه السلام - را میدانی کجاست؟

پیرزن گفت: آری.

گفتند: کجاست؟

گفت: نشان دادن آنجا چهار شرط دارد در صورتی راهنمایی میکنم که خواستههای مرا تأمین کنید.

خبر به حضرت موسی - علیه السلام - رسید، جریان بر او گران آمد.

خدای متعال به موسی - علیه السلام - وحی کرد هر چه میخواهد به او وعده بده.

رفتند نزد او و گفتند خواستههای شما چیست؟

پیرزن گفت:

1. جوان گردهم

2. بینا گردهم

3. پیامبر خدا مرا به همسری خود برگزیند.

4. پیامبر خدا قبول کند که در آخرت هم مرا به همسری خود انتخاب نماید.

حضرت موسی - علیه السلام

1- وسائل، ج 7، ص 141؛ وعقاب الاعمال، ص 45.

- بنابه دستور خدای متعال خواسته‌های زن را پذیرفت.

پیرزن آمد و لرزان و افتان و خیزان قبر حضرت یوسف - علیه السلام - را به آنان نشان داد و هم جوان شد، بینا شد، به ازدواج موسی - علیه السلام - درآمد و شرط چهارم را هم خدای متعال عملی خواهد کرد. (1)

آری عشق پیری گر بجنبند، سر به رسوائی زند

آری پیرزن، عجوزه هنوز غریزه شهوت و دنیا‌داری را در سر دارد.

معمولاً خانمها وقتی دور هم مینشینند یکی از مطالب داغداغ، کم و زیاد کردن سن یکدیگر است و همیشه میگویند ما جوان هستیم و باید چه کنیم و...

اگرچه این زن از راه شرعی و الهی غریزه خود را ارضاء کرد ولی باید توجه داشت که غریزه در افراد ثابت است و خیلی باید مراقب بود. به پیری، مقام، شهرت، سن، زن یا مرد نگاه نمی‌کند، بلکه اگر ایمان باشد اگر ایمان قوی باشد میتوان خود را کنترل کند و به آبروریزی نکشاند.

رسوائی عابد

برصیصای عابد، مردی از بنیاسرائیل بود که سالهای بسیاری خدای را عبادت میکرد و در اثر عبادت به مقامی رسیده بود که «مستجاب الدعوه» هر موقع خواسته‌های برای خود یا دیگران از خدا میخواست فوری برآورده شده بود و هر دعائی میکرد برآورده میشد، ولی در آخر عمر بخاطر یک گناه کارش برسوائی کشید و او را بدار آویختند و کافر از دنیا رفت و در آخرت نیز به عذاب الهی دچار خواهد شد.

... شیطان از زیادی عبادت وی ناراحت بود و هرچه خواست او را منحرف نماید نتوانست پس «اعور» یکی

ص: 110

1- این داستان از بحار الانوار، ج 82، ص 67 برگزیده شده.

از مأمورین ویژه خود را که مأمور برزناکاران است بر وی گماشت.

اتفاقاً دختر پادشاه آن مملکت به بیماری فلج گرفتار شده بود از برصیصا خواستند که خانه سلطان رفته و برای شفای دختر دعا کند برصیصا نپذیرفت، از اینرو برادران آن دختر وی را روی تختی گذاردند و به صومعه برصیصا آوردند، برصیصا گفت او را بیرون بگذارند تا وقت سحر دعا کنم و انشاء الله شفا یابد.

برادران دختر را در آنجا گذاشتند و رفتند سحر برصیصا دعا کرده و دختر خوب شد، در این موقع شیطان «اعور» شروع کرد به وسوسه در دل برصیصا، و دختر را نزد او جلوه داد.

عابد فریفته دختر شد و با او زنا کرد، پس از زنا پشیمان شد و به فکر افتاد که دختر را از بین ببرد تا او را رسوا نکند.

شیطان بدش انداخت که او را خفه کند و همانجائی که نشسته دفن کند.

برصیصا هم همین کار را کرد و پس از ساعتی جسد مرده دختر را دفن کرد.

صبح برادران دختر آمدند و سراغ خواهر را گرفتند.

برصیصا گفت: من دعا کردم، خوب شد و از صومعه بیرون رفت. شاهزادگان دنبال دختر رفتند، شیطان به آنها تلقین کرد: برصیصا دختر را کشته و فلانجا دفن کرده است.

جسد دختر را بیرون آوردند، پادشاه دستور داد طنابی به گردن برصیصا انداخته و او را به شهر آوردند.

مردم خبردار شدند و اجتماع عظیمی شد، معلوم است که چقدر برای عابد رسوائی بار آمد.

برای عابد داری فراهم کردند و او را

بردند که بدار بکشند وقتی طنابدار را بگردنش آویختند شیطان مزبور در مقابلش مجسم شد و به او گفت: تمام این گرفتاریها را من برای تو بوجود آوردم، اکنون اگر مرا سجده کنی و با اشاره سر مرا معبود بدانی تو را از این وضع نجات خواهم داد.

وقتی عابد با سر به او اشاره کرد، شیطان خندهای کرد و رفت.

عابد بیایمان از دنیا رفت. (1)

نان بهشتی

از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - روایت شده است که در بنیاسرائیل عابدی بود زیباروی و خوشسیمای، این عابد از راه بافتن زنبیل و فروش آن امرار معاش میکرد.

روزی از در قصر پادشاه میگذشت کنیزی از کنیزان همسر پادشاه او را دید بیدرنگ به قصر رفت و وصف او را برای خانم خود تعریف کرد و گفت مردی در قصر رفت و آمد میکند و زنبیل میفروشد تاکنون مردی به زیبایی او ندیده‌ام.

خانم گفت: برو و او را پیش من بیاور.

کنیز رفت و عابد را به داخل قصر آورد، خانم تا چشمش به او افتاد شیفته او شد و به او گفت:

زنبیلها را ببنداز تا از یکدیگر کام بگیریم و به دنبال آن به کنیز دستور داد رختخواب آندو را ببندازد.

عابد امتناع کرد.

زن گفت: تا من از تو کام نگیرم نمیگذارم از اینجا خارج شوی، این سخن را گفت و به کنیز دستور داد تمام درهای قصر را ببندد.

مدد الهی

عابد که مردی پرهیزکار بود، خود را در محاصره دید، فکری کرد و گفت: آیا

ص: 112

1- تفسیر روح البیان و ابوالفتوح رازی ذیل آیه شریفه: «مَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ» (سوره حشر، آیه 16).

بالای قصر جائی برای تطهیر و شستشو هست؟

همسر پادشاه گفت: آری به کنیز دستور داد مقداری آب بالای قصر ببرد، کنیز ظرف آب را بالای قصر برد، عابد به دنبالش به بالای قصر رفت وقتی نگاه به اطراف کرد، دید قصر بسیار بلندی است و هیچ وسیله‌های هم نیست که با آن پائین آید.

با خود گفت: ای نفس تو سالهای دراز عبادت خدا کرده‌ای، اکنون این بلا می‌خواهد حاصل سالها عبادت تو را از بین ببرد.

اگر مرتکب این گناه بشوی زیانکار و شرمسار خواهی بود، با این وضع از این بالا بیفتی و بمیری بهتر است از اینکه آلوده به گناه باشی این را گفت و آمد نزدیک بام که خود را از آنجا پائین بیندازد.

جبرئیل عجله کن!

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمودند: در این وقت خدای متعال به جبرئیل - علیه السلام - خطاب کرد که بنده ما می‌خواهد به خاطر فرار از گناه خود را به زمین پرتاب کند تو او را بگیر که صدمه‌های به او نرسد.

جبرئیل - علیه السلام - آمد و او را مانند پدری مهربان بزمین گذاشت.

عابد درخواست منزل برود ولی زنبیلها در قصر بود از اینرو تا غروب صبر کرد و غروب به منزل رفت.

همسرش پرسید پول زنبیلها را چه کردی؟

گفت: امروز نتوانستم از آنها پولی پیدا کنم.

زن پرسید پس امشب با چه چیز افطار کنیم؟

عابد گفت: امشب را به گرسنگی صبر میکنیم.

سپس به زن گفت: برخیز و در تنور آتش

ص: 113

درست کن که همسایه‌ها نفهمند امشب چیزی نداریم.

زن تنور را روشن کرد و برگشت در اتاق نشست.

در این وقت یکی از زنان همسایه به خانه آنها آمد و آتش خواست.

زن گفت: برو از میان تنور بردار، زن بالای تنور رفت و برگشت به زن گفت: تو اینجا با شوهرت مشغول صحبت هستی و نانها سوخت؟

زن سر تنور آمد دید اطراف تنور پر از نان آن هم نانهای سفید است.

نانها را از تنور برداشت در ظرفی گذاشت و نزد شوهرش آورد و به شوهر گفت:

ای مرد تو نزد خدا مقام و منزلتی داری از خدا بخواه تا در زندگی ما وسعتی پیدا شود که بقیه عمر قدری از سختی رهائی پیدا کنیم.

عابد در جواب همسرش گفت: بر همین حال صبر کنی بهتر است. (1)

8- عبرت هشتم

عفت و دیانت

حضرت یوسف - علیه السلام - کودکی بود که فوق‌العاده مورد علاقه پدر بود و همین علاقه موجب حسادت برادران شد و برادران او را طبق نقشه قبلی به صحرا برده و در چاه انداختند، پس از یکی دو روز تصادفی از چاه بیرون آمد و همین برادران او را به چند درهم به کاروان فروختند و کاروان او را به مصر آورد، در بازار مصر بوسیله عزیز مصر خریداری شد و به منزل عزیز مصر وارد گردید.

همسر عزیز مصر زنی بسیار زیبا و بیفرزند و در محیطی اعیانی بود.

زلیخا وقتی یوسف را دید عشق او را در دل گرفت و درصدد برآمد تا با او رابطه دوستی برقرار نماید.

یک

ص: 114

روز تمام جوانب کار را فراهم کرد و یوسف - علیه السلام - را بدام انداخت و جریان عشق بیحد خود را برای او بازگو کرد، اما یوسف - علیه السلام - زیربار نرفت، گرچه دهها عامل بود که او از جاده عفاف سقوط کند، زیرا یوسف - علیه السلام - جوان بوده مجرد بود و زلیخا زیبا بود، مکان خلوت بود، مکان فریبنده بود، زلیخا مایل بود و اظهار عشق و دوستی میکرد، اما یوسف - علیه السلام - اهمیت نداد، زلیخا را رها کرد و زلیخا درصدد انتقامجویی برآمد، به زندان افتاد سالیان سال در زندان بود، اما خداوند به خاطر فرار از گناه به او علم تعبیر خواب عنایت کرد و به این وسیله از زندان نجات پیدا کرد عزیز مصر شد، برادران به دیدار او آمدند و پس از دو سفر در سفر سوم برادر را شناختند و بعدها با پدر و مادر به دربار عزیز مصر یعنی حضرت یوسف - علیه السلام - آمدند و خداوند جزای خیر را نصیب یوسف - علیه السلام - فرمود. (1)

نجات از لبه پرتگاه

روایت شده: در میان بنیاسرائیل زنی بود آلوده و ناپاک و به قدری زیبا بود که هم کسی او را میدید فریفته او میشد و در خانه او همیشه باز بود و خودش بر تختی روبروی در خانه مینشست تا آنهایی که آلودگی جنسی دارند و از فساد روگردان نیستند به خود جلب کند، هرکس میخواست پیش او برود و با او آمیزش کند باید قبلاً ده درهم میداد.

روزی عابدی وارسته از کنار در خانه او عبور

ص: 115

کرد و چشمش به جمال دلآرای آن زن آلوده افتاد و شیفته او شد و بیاختیار وارد خانه شد، پول نداشت لباسش را فروخت و ده دینار را پرداخت و روی تخت کنار آن زن نشست، همین که دست به سوی زن دراز کرد در همین لحظه با خود گفت: خدای بزرگ او را در این حال مینگرد در حالی که غرق در کار حرام است و فکر کرد که با این گناه همه عباداتش از بین می‌رود، ناراحت شد، رنگش تغییر کرد و در خود فرورفت.

زن به او گفت: چه شد؟ چرا رنگت پرید؟

عابد گفت: من از خدا میترسم، اجازه بده از خانه بیرون بروم.

زن گفت: وای بر تو مردم حسرت می‌برند که کنار این تخت باشند و به این آرزو برسند تو که رسیده‌ای می‌خواهی از وسط راه آن را رها کنی.

عابد گفت: من از خدا میترسم، پولی که به تو داده‌ام حلال تو باشد، اجازه بده از خانه بیرون بروم.

زن اجازه داد، عابد با حال پریشان در حالیکه از خوف خدا فریاد می‌زد «وای بر من» خاک بر سر من، از آنجا دور شد.

همین حالت عابد موجب شد که خوف و وحشتی در دل آن زن آلوده افتاده و با خود گفت: این مرد عابد نخستین گناه را می‌خواست انجام دهد آنچنان از خدا ترسید که پریشان شد. ولی من سالها دامنم آلوده است و غرق در گناه همان خدائی که عابد از او ترسید، هستم، خدای من هم هست و من باید بیش از او از خدا بترسم، هماندم

توبه حقیقی کرد و در خانه را به روی خود بست لباسهای کهنه پوشید و مشغول عبادت شد.

هدایت یک گناهکار

بعد از مدتی با خود گفت: اگر من به سراغ مرد عابد بروم و حال خود را بگویم شاید با او ازدواج کنم و با حضور او آموزش دینی ببینم و او یاور خوبی در عبادت و پاکسازی من گردد و جبران گذشتهم را بنمایم.

اموال و اثاثیه را برداشت و وارد روستائی شد که عابد در آنجا زندگی میکرد و از محل عابد جویا شد.

به عابد خبر دادند که زنی در جستجوی توست عابد از خانه بیرون آمد، وقتی آن زن را دید دریافت که همان زن آلوده است، به یاد گنااهش افتاد و از خوف خدا نعرهای کشید و افتاد و جان سپرد.

زن محزون و اندوهگین شد و با خود گفت: من از خانهام به خاطر این عابد بیرون آمدم تا با او ازدواج کنم ولی چنین شد از مردم پرسید این عابد فامیلی ندارد؟

گفتند: این عابد برادری صالح و نیک دارد اما تهیدست است و از مال دنیا چیزی ندارد.

زن سراغ برادر عابد رفت و با او ازدواج کرد و از او دارای 5 فرزند گردید. (1)

مرد معطر

در بصره شخصی بود که «مرد معطر» لقب یافته بود، این جوان که بسیار زیباروی بوده همیشه بدون اینکه عطر بر خود بزند معطر و خوشبو بود، و هر جا که میرفت بوی عطر او فضا را پر میکرد بطوریکه باعث شهرت او در شهر شده بود، علت خوشبو شدن وی را چنین

ص: 117

این جوان روزی از پدرش سرمایه‌های درخواست کرد که با آن به کسب و کار بپردازد.

پدرش هم مقداری طلا و جواهر و کالای دیگر در اختیار او قرار داد و او در بازار مشغول به کار شد.

روزی پیرزنی به حجرهاش رفت و اجناس زیادی خرید و سپس به او گفت: ای جوان تو نیرومند و قوی هستی و من پیرزنی ناتوان و فرسوده اگر به من کمک کنی و این اجناس را به منزل من برسانی بسیار به من لطف کرده‌ای.

جوان هم قبول کرد و با پیرزن راه افتاد چون به منزل پیرزن رسید، داخل شد، و پیرزن هم بدون اینکه جوان متوجه شود در را از پشت بست و به او گفت: لطفاً این اجناس را به طبقه بالا ببر.

جوان بالا رفت و داخل اطاق شد، در آنجا زنی را دید که آراسته و از او تقاضای انجام گناه کرد و به جوان گفت: ما خریدار جنس نبودیم بلکه خریدار تو بودیم و منظور ما تو بودی و به همین علت تو را به اینجا آوردیم.

جوان با دیدن این وضع برای فرار از گناه از زن خواست که اجازه بدهد او به دستشویی رود و بازگردد، وقتی به آنجا رفت سرتاپای خود را آلوده و آغشته کرد و بازگشت وقتی وارد اطاق شد زن که از دیدن او بسیار متنفر شده او را از خود دور کرد و به خدمتگذار خود دستور داد جوان را از خانهاش بیرون کند.

جوان رفت و خود را شستشو داد.

شب چون خوابید

در عالم رؤیا فرشته‌های به دیدار او آمده و گفت: خداوند از کار امروز تو راضی و خوشنود گشت، بعد با دست تمام بدنش را لمس کرد و آن را معطر گردانید.

در برابر یک ساعت که خود را متعفن کرد خداوند به او عزتی داد که همیشه معطر گردید.

تعفن برای فرار از گناه چنین مقامی را در دنیا به او عطا کرد و حالا مقام آخرتش چه خواهد بود خداوند متعال میداند. (1)

پاکی ذخیره مواقع حساس

حضرت امام صادق - علیه السلام - در ذیل آیه قرآن که میفرماید:

ای رسول ما مینداری قصد اصحاب کهف و رقیم در مقابل این همه نشانه‌های ما واقعه عجیبی است (2) فرموده‌اند:

رقیم، اسم غاری است که حدود شامات و در کوهی نزدیک آنجا قرار دارد، در زمانهای قدیم سه دوست در کوهها به صید و شکار مشغول بودند و زندگی خود را از این راه تأمین میکردند.

روزی رعد و برق شدیدی آمد و رگبار تندی شروع به باریدن کرد، آن سه نفر به داخل غار پناه بردند، مدتی گذشت و در کوه سیل جاری شد و در اثر آن سنگ بزرگی از بالای کوه سقوط کرد و جلوی درب غار افتاد و راه خروج از غار بسته شد.

آن سه نفر به این نتیجه رسیدند که هیچ راه نجاتی وجود ندارد مگر اینکه از خداوند کمک بطلبند، شاید خداوند لطفی کند و از این مهلکه نجات یابند.

یکی از آن دو گفت: «پروردگارا، مدتی قبل از پدر و مادرم که پیر و ناتوان شده بودند، پرستاری میکردم ابتدا به آنان

ص: 119

1-3. . معارفی از قرآن، ص 91.

2-4. . سوره کهف، آیه 9.

غذا میدادم و بعد خودم میخوردم تا اینکه یک شب به خانه رفتم و دیدم پدرم خوابیده است ناگزیر بالای سرش تا صبح نشستم منتظر ماندم، اما بیدار نشد که به او غذا بدهم خدایا اگر این کار برای تو بوده است راه نجاتی برای ما بگشا.

چند لحظه بعد سنگ به اندازه یکسوم درب غار کنار رفت.

دومی گفت: خداوندا من هم چند نفر کارگر داشتم که از صبح تا عصر برایم کار میکردند. یک روز هنگام ظهر کارگری آمد و تقاضای کار کرد او را به کار گماشتم، هنگام عصر به تمام کارگران حقوق مساوی دادم اما یکی از کارگران اعتراض کرد و پولش را روی زمین پرت کرد و رفت.

مدتی پول را نگه داشتم تا به او بدهم ولی او دیگر مراجعه نکرد، بناچار از آن پول گوسفندی خریدم اتفاقاً از آن گوسفند گوسفندان زیادی پدید آمد و من هم شیر و پشم گوسفندان را میفروختم و به گله گوسفندان اضافه میکردم.

روزی پیرمردی نزد من آمد، که بسیار رنجور و فقیر بود و گفت: مرا میشناسی؟ من همان کارگری هستم که برای تو کار میکردم و یکروز پول خود را روی زمین انداختم و رفتم اکنون بسیار نیازمند هستم اگر ممکن است آن پول را بده.

به او گفتم: مدت زیادی است که دنبال تو میگردم، حال بسیار خوشحالم که تو را میبینم این گله گوسفندان از همان پول توست... و بعد گله گوسفند را به او دادم.

خدایا اگر رفتار من مورد پسند تو قرار گرفته است راه نجاتی برای ما قرار بده.

ناگهان سنگ بزرگ حرکتی کرد و یکسوم دیگر از آن در باز شد.

سومی گفت: خدایا، یکروز یک زن گرسنه به همراه بچه‌هایش پیش من آمد و از من غذائی خواست، او را دیدم و فریفته او شده شیطان هم وسوسه کرد من از او تقاضای عمل فساد کردم که در مقابل به او غذا بدهم، زن چون حال اضطرار داشت پذیرفت. ناگهان زن با تمام شدت بدنش به لرزه افتاد و خلاصه متوجه خداوند شد من هم به اشتباه خود پیبردم و توبه کردم و به آن زن هم مقداری غذا دادم.

ای خدا اگر این کار من با اخلاص بوده و تو پسندیده‌ای ما را نجات بده.

سپس سنگ کنار رفت و درب غار باز شد و آنان نجات یافتند. (1)

9- عبرت نهم

شیطان بیدار است

در تفسیر روحالبیان نقل شده است که: سه برادر بودند که دونفرشان مدتی مؤذن مسجد بودند برادر اولی دهسال مؤذن بود و در بالای مناره مسجد اذان میگفت، پس از فوت او برادر دوم این منصب را اشغال کرد او هم حدود دهسال به آن کار مشغول بود.

تا اینکه برادر دوم هم فوت کرد، پس از آن مردم نزد برادر سوم رفتند و از او خواستند او هم چون دوبرادرش به اذانگویی بپردازد، اما وی از پذیرفتن اجتناب کرد.

وقتی که اصرار کردند و به او پیشنهاد کردند که پول زیادی به وی خواهند داد ولی باز او از پذیرفتن اجتناب کرد، وقتی با اصرار زیاد مردم روبرو شد به آنان گفت: من اذان گفتن را بد نمیدانم ولی اگر صدبرابر پولی

ص: 121

را که پیشنهاد میکنید به من بدهید باز هم نخواهم پذیرفت زیرا این مأذنه جائی است که دو برابر مرا بیایمان از دنیا برد.

وقتی لحظات آخر عمر برادر بزرگترم رسید خواستم بر بالینش سوره یس تلاوت کنم با نهایت اعتراض و فریاد و نهیب او مواجه شدم.

او میگفت: قرآن چیست؟ چرا برایم قرآن میخوانی؟

برادر دوم هم به این صورت در هنگام مرگش به من اعتراض کرد.

از خداوند کمک خواستم که علت این امر را برایم روشن گرداند زیرا آنان مؤذن بودند و این کار از آنان انتظار نمیرفت.

یکشب خداوند بر من منت نهاد و در عالم رؤیا، برادر بزرگترم را در حال عذاب دیدم به طرفش رفتم و گفتم تو را رها نمیکنم تا به من بگوئی چرا بیایمان از دنیا رفتی.

خداوند برای آنکه ماجرا را به من بفهماند زبان او را گویا کرد و گفت: ما هرگاه که بالای مأذنه میرفتیم به خانهای مردم نگاه میکردیم و به محارم مردم چشم میدوختیم و خلاصه چشمچرانی باعث عذاب ما در آخرت شد...[\(1\)](#)

کودک در دهان نهنگ

آقای میرزا سیدعلی بهبهانی (ره) نقل فرمود:

پدر پدرم در زمانهای قدیم با کشتی عازم سفر حج بود در آن زمان مسافرت یا با کشتی بود و یا از خشکی آنهم با مرکب مثل اسب و شتر و حیوانات باری دیگر، پدرم نقل میکردند: در وسط دریا کشتی بدون هیچ مانعی یک دفعه ایستاد کارکنان کشتی فکر کردند نقص فنی در کشتی پیدا شده، از اینرو به کاوش پرداختند اما از نقص فنی خبری نبود، ناخدای کشتی

ص: 122

1- ایمان، ج 1، ص 23.

مضطرب شد که علت ایستادن کشتی در وسط دریا چیست؟

کارکنان کشتی هم کاری از دستشان ساخته نبود، پس از گذشت 7 الی 8 دقیقه پدرم گفتند: حیوان عظیم الجثه‌ای از دریا سر برآورد و آنقدر بالا آمد که سرش به عرشه کشتی رسید، اما هنوز نیمی از بدن او داخل آب بود.

حیوان قنداقه طفل شیرخواری را بیرون آورد و روی عرشه کشتی گذاشت و خود به داخل دریا فرورفت.

بچه فقط لباسهایش تر شده بود و داشت گریه میکرد.

ناخدا دستور داد بلمهای احتیاط را به داخل آب بیندازند شاید در دریا کشتی غرق شده‌ای باشد خدا خواسته این کودک زنده بماند و اگر از کسی اثری دیدند او را به کشتی منتقل کنند قایقها به آب انداخته شد که بازماندگان حادثه را دریابند.

یکی از ملوانان تعریف کرده بود که، من پارو زدم و آنقدر جلو رفتم که خسته شدم اما هرچه خواستم برگردم میدیدم انگار به من میگویند باز هم جلو برو بالاخره آنقدر رفتم تا از دور شبهی را دیدم وقتی نزدیکتر شدم تکه تخته بزرگی روی آب دیدم نزدیکتر رفتم دیدم زنی خود را محکم به تخته چسبانده است، قایق را جلو برده و زن را نجات دادم و از او پرسیدم که کجا بودی؟ کسی دیگر هم این اطراف هست یا نه؟

زن گفت:

من و شوهر و بچهام با حدود 20 نفر در داخل یک لنج از جزیره‌های به جزیره دیگر میرفتیم ناگاه دریا دچار طوفان شد و ما 5 الی 6 روز روی آب سرگردان بودیم تا بالاخره لنج

ص: 123

به کام دریا فرورفت من فرزندم را به بغلم چسباندم که اگر زنده ماندیم با هم باشیم و اگر هم غرق شدیم با هم باشیم، تمام همسفریها و شوهر مرا آب برد و ما خود را به همین تخته چسبانده بودیم تا خدا ما را نجات دهد.

همانطور که سرگردان بودم یک دفعه از وسط دریا یکی از همسفران ما که به فن غواصی وارد بود سرش را از آب بیرون آورد که ببیند اوضاع چطوری است، وقتی ما را دید جلو آمد و سوار بر تخته شد قدری که آرام شد و آب لباسهایش ریخت دیدم که زیر چشمی به من نگاه میکند من از او ترسیدم، بچهام را بغل گرفتم و خودم را جمع و جور کردم اما دیدم جوان دارد جلو میآید و میخواهد به بدن من دست بزند.

من به او گفتم: ما در وسط دریا گرفتار طوفانیم و تو در فکر گناهی؟ حیا نمیکنی؟ بیا دست از من بردار و در عوض به خدا پناه ببر تا از مرگ حتمی نجات پیدا کنی.

اما جوان گفت: فائده ندارد من دست از تو برنمیذارم، دیدم حریف او نمیشوم اگر به عقب میرفتم دریای امواج مرا در خود فرومیبرد در آنجا هم فریادرسی نداشتم.

جوان به من گفت: اگر نگذاری من به خواسته شهوانیم برسم فرزندت را در دریا میاندازم!

من گفتم: شاید تهدید میکند، گفتم: اگر فرزند مرا هم در دریا بیندازی تسلیم تو نمیشوم دیدم جلو آمد و بچهام را از بغلم بیرون کشید و گفت: تسلیم نمیشوی؟

گفتم: هرگز.

ناگهان فرزندم را در دریا

ص: 124

انداخت من چاره نداشتم اگر خودم هم دنبالش میرفتم غرق میشدم، دلم شکست و گفتم: خدای من بخاطر گناه نکردن فرزندم را از دست دادم مرا از دست این جوان نجات بده، ناگهان موجی آمد و مرد جوان را به کام خود کشید و برد و هرچه کرد نتوانست نجات یابد و غرق شد، بعد هم که شما آمدید و مرا نجات دادید.

ملوان گفت: دیدم زن به گریه افتاد، به زن گفتم: چرا گریه میکنی؟

گفت: برای فرزندم ناراحتم.

گفتم: اگر بچه‌ها را ببینی میشناسی؟

گفت: مگر ممکن است مادر فرزندش را نشناسد؟

قایق را به کشتی رساندم، زن را به کشتی بردم و فرزندش را به او نشان دادم با تعجب گفت: فرزندم اینجا چه میکند!؟

گفتم: بچه‌ها را دست خوب نگهدارندهای سپردی.

گر نگهدار من آن است که من میدانم شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد(1)

آری سرانجام پاکی این است که خدای متعال برای زن عفیف در نظر گرفت و پایان ناپاکی هم آن بود که برای آن مرد ناپاک مقرر فرمود.

کنترل، مال زیاد

محمدبن عبدالمجید الحشمی نقل کرد که: در سال 230 هجری به مکه رفتم در بازگشت از مکه فقیران مدینه به خیمه‌های حجاج می‌آمدند و گدائی میکردند و هرکس هم در حد خود به آنها کمک میکرد و به آنها انعام میداد، در میان این فقیران دختری دیدم که بسیار زیبا بود، و هرچه از زیبایی زنان در اشعار شنیده بودم همه تشبیهها را در او یافتم، روی چون ماه، گیسوی چون آبشار، زیباییهای دیگر همه در پیکر

ص: 125

چشمم که به دختر افتاد از زیبایی او متحیر شدم اما رویم را برگرداندم و به خدا پناه بردم که مبادا دچار اشتباهی شوم و به گناه آلوده شوم.

اما دختر دوباره پیش آمد و با تضرع و زاری از من تقاضای کمک کرد، من دوباره نگاهم به صورتش افتاد و به او گفتم: ای دختر از خدا بترس و شرم داشته باش که جلوی مردم با این چهره زیبا و دلآرا بیائی و پرده عفاف خود را بازنمایی.

وقتی سخنان مرا شنید با رقت فراوان این ابیات را برایم خواند و گفت:

پ-رده ز روی ب-ر ن-گرفتم م-گر به عجز زی-ن غ-صه دو دیده شب و روز پر نم است

ب-رداشتم ب-ناک-ام از روی خ-ود نق-اب دامن خود که بر دل من زین سبب غم است

ای-ن پ-رده روزگار درید و در این مقام خ-واری زم-ن ک-نون زع-زیزی درهم است

سخت بر من این غم و سست شد دلم وی-ن زی-ستن سختیم از م-رگ «ه-یشم» است

ان-در حجاز خوار و غریب ولی به شام پی-وند «اب-وربی-عه» و خ-ویشم م-حکم است

من وقتی این ابیات زیبا را از او شنیدم فصاحت و بلاغتش فکر مرا از زیبایی صورتش منحرف کرد، خدا را سپاس کردم که در یک موجود هم زیبایی زیاد قرار داده و هم به او فصاحت و بلاغت مرحمت فرموده.

با او مهربانی کردم، اشعارش را نوشتم.

از او پرسیدم نامت چیست؟ چگونه زندگی میکنی؟

گفت: من «مهنات» و پدرم «الهیثم الشیبانی» مدتی بیمار شد و بواسطه آن

بیماری برای ما مال و ثروتی نماند و عاقبت هم دارفانی را وداع گفتم و من بی‌کس و تنها و فقیر ماندم به این صورت که میبینی.

از او جدا شدم و با کاروان حرکت کردیم و به «حبه» رسیدیم، حاکم آن سرزمین «مالک بن طوق» بود پیش او رفتم و از من از سفر حج پرسید من هم حکایت آن دختر را به او گفتم و اشعارش را برای مالک خواندم او بسیار تعجب کرد، اشعارش را یادداشت کرد و دختر را تحسین نمود، من همان شب به سوی شام رفتم.

مدتی گذشت فرستاده مالک به طوق «حاکم حبه» آمد از او نامهای آورد که مالک از من خواسته بود مدتی پیش او بروم و چند روزی نزدش بمانم، من هم قبول کردم و نزد او رفتم، چند روزی در آنجا ماندم یک شب من و مالک در اطاق تنها بودیم دیدم خادمان مالک آمدند و کیسههای پر از طلا- و لباس و پارچههای زیادی آوردند و جلو من گذاشتند، از مالک پرسیدم: این همه هدیه و مال از برای کیست؟

گفت: این هدیه مهنات است برای تو و حق دلّالی تو در ازدواج من و مهنات، دختر الهیثم الشیبانی است. خداوند به یمن ارشاد و به برکت هدایت تو من و مهنات را به هم رسانید، این هدیهها را مهنات برایت فرستاده و بیشتر از این من برایت در نظر گرفتم.

از جریان همسریش با مهنات پرسیدم مالک گفت: من وقتی حکایت مهنات را از تو شنیدم عشق جمالش در من جای گرفت، از این رو عدهای از کارگزارانم را

که به آنها اعتماد و اطمینان زیاد داشتم فرستادم تا مهنات را پیدا کنند آنها مدتی در بادیهها گشتند تا مهنات و سرپرستش را پیدا کردند، آنها را به اینجا آوردند، وقتی مهنات را دیدم از آنچه تو برایم وصف کرده بودی زیباتر و بهتر دیدم، او را از سرپرستش خواستگاری کردم و به عقد خود در آوردم، آنقدر که به او علاقه داشتم از مال و منال بپایش ریختم و آنچه او را دوست داشت به او بخشیدم او را مالک زندگی و املاکم نمودم.

مهنات از من سبب ازدواج خودم را با او پرسید؟

من آن چیزهایی که تو درباره مهنات گفته بودی به او گفتم بعد قاصدی فرستادم تا تو را به اینجا دعوت کند و وقتی مهنات فهمید تو به اینجا آمدهای برای تو هدیه فرستاد، سپس مالک هم بیست هزار درهم و دهتکه پارچه امر کرد آوردند و به من دادند.

خداوند متعال از مهنات به مالک، چندین پسر عطا فرمود.

به فکرم خطور کرد که بخاطر یک چشمپوشی و ترک گناه این همه مال و ثروت را به من خداوند عطا فرمود.

و چه خوب خدا پاداش ترک گناه و ترک چشمچرانی را به او عنایت کرد.

جدایی، نگاه

برای استقبال از آزادگان عزیز و دور از وطن در مقابل کمیته انقلاب اسلامی شهرستان... به انتظار ایستاده بودم که ناگهان سلامی غمگین مرا بر جای میخکوب کرد، خانمی بود که سالیان دراز او را میشناختم و بارها با او هم کلام شده بودم، از حالش پرسیدم دیدم چشمها پر از اشک شد، گفت از

ص: 128

شوهرم جدا شدم، خیلی تعجب کردم.

پرسیدم چرا؟

گفت: سالها بود که اختلاف داشتیم، شوهرم با یکی از همکارانش طرح دوستی ریخته بود مدت‌ها بود که مرا اذیت میکرد، کتکم میزد و میگفت: مهریهات را میدهم باید بروی من تو را دوست ندارم، هرچی سعی کردم او را به راه بیاورم نشد از او علت کم‌محبیت‌هایش را پرسیدم گفت: من نمیتوانم با تو زندگی کنم، فقط باید بروی.

گفتم: من از فرزندانم نمیتوانم چشم بپوشم، اما او زیربار نرفت، ماهها دادگاه داشتیم، اما فائده نداشت وقتی دیدم جانم به لب رسیده از او جدا شدم، الآن حدود 6 ماه است که طلاقم را داده است، دلم خون است میخواهم بچه‌ها را ببینم نمیگذارد، چه کنم؟
جوابی نداشتم به او بدهم.

یک نگاه هوسآلود، موجب بهم ریختن کاشانه‌های و آواره شدن زنی جوان در اجتماع گردید.

معلوم نیست آن مرد بتواند با بچه‌های این خانم زندگی خوبی را داشته باشد که تجربه نتیجه مثبتی را نشان نداده است و از آن سوی این خانم هم گرفتار چنین غمی گردیده است که زندگی برایش در این دنیا مشقتبار است.

بچه‌های آنها هم با کمبود محبت و... مشکلات گوناگونی که از جدائی این پدر و مادر پیش خواهد آمد معلوم نیست چه سرنوشتی را داشته باشند و همه اینها نتیجه یک نگاه آلوده پدر به یک زن و نیز جلوه‌گری یک زن بیمار بوده است.

نگاه، خودکشی

دختری جوان بود آن سالیان دور و در زمان طاغوت، در آن آزادیهای بیندوبار دختران و پسران، با پسری طرح دوستی ریخت آن

زمانها هنوز انقلاب اسلامی به پیروزی نرسیده بود. جنوب ایران، خوزستان با آن آب و هوا، شاهد فسادهای فراوان بود، دختر جوان در عشق پسر میسوخت بارها او را دیده بود دیگر نتوانسته بود از او چشم بپوشد، اما پسر به دختر اعتنائی نداشت، بارها برایش نامه نوشته بود که تو را دوست دارم، من بیتو هیچم و تو زندگی من و مایه وجود منی ولی دل پسر آهنگ رام شدن نداشت.

دختر به هر دری که میتوانست متوسل شد تا بلکه به معشوق خود برسد اما هر راهی که میرفت آخرش بنبست بود، کنار رودخانه آمد، کیف مدرسه را روی پل رودخانه گذاشت، نگاهی به اطراف کرد و ناگهان خود را در رودخانه انداخت هرچه رهگذران تلاش کردند نتوانستند او را نجات دهند.

در وصیتنامه‌اش نوشته بود من چون به وصال عشق دوستپسرم نرسیدم زندگی دنیا را نمیخواهم.

به او بگوئید که من فقط به خاطر نرسیدن به او خودکشی کردم چون دنیا بدون او برایم ارزش نداشت.

نگاه، قتل

دو پسرعمو بودند که دخترعمویی داشتند هر دو پسرعمو دخترعموی خود را خواستگاری کرده بودند، اما پدر دختر یکی از آنها را انتخاب کرد و ازدواج صورت گرفت، وقتی شب عروسی عروس و داماد به حجله رفته بودند و مهمانها به خانه هایشان برگشتند، نزدیکهای صبح در خانه عروس و داماد به صدا درآمد، داماد پشت در رفت ببیند کیست در را باز کرد دید پسرعمویش است و کاردی در دست دارد پسرعمو چاقو را به پسرعمو و داماد یکشبه زد و او را کشت و فرار کرد.

عروس دید داماد

ص: 130

نیامد آمد در خانه دید داماد در خون خود شناور است، از ترس فریادی زد و بیهوش شد، هرچه کردند قاتل پیدا نشد، حتی پسرعموی مقتول هم ادعای خونبهای پسرعموی خود را میکرد و ظاهراً خودش هم دنبال قاتل میگشت، مردم متحیر شدند و به حضرت موسی - علیه السلام - مراجعه کردند که حل این مشکل را از خدا بخواهد خدا هم فرمود گاوی با اوصاف معین و مشخص ذبح کنند، دم او را به خون پسرعمو بزنند زنده میشود و نام قاتل را میگوید، همین کار را کردند به امر خداوند متعال داماد زنده شد و گفت قاتل من پسرعمویم میباشد، مردم پسرعمو را به سزای عملش رساندند و داماد هم سالها با عروسی زندگی کرد. (1)

آری شاعر هم گوید:

من آنچه دیده‌ام زدل و دیده دیده‌ام گاهی بود زدل گله، گاهی ز دیده‌ام

من آنچه دیده‌ام زدل و دیده تاکنون از دل ندیده‌ام همه از دیده دیده‌ام

«پایان»

ص: 131

1- بحار الانوار، ج 71، ص 67.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

